

نوشته: اردشیر کشاورز



نقدی بر کتاب

جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل
ایلات و طوایف کرمانشاهان



انتشارات طاق بستان

964 - 5551 - 16 - 1

شابک: ۱۶-۱-۵۵۵۱-۹۶۴

نقدی بر کتاب ایلات و طوایف استان کرمانشاهان

نوشته: اردشیر کشاورز

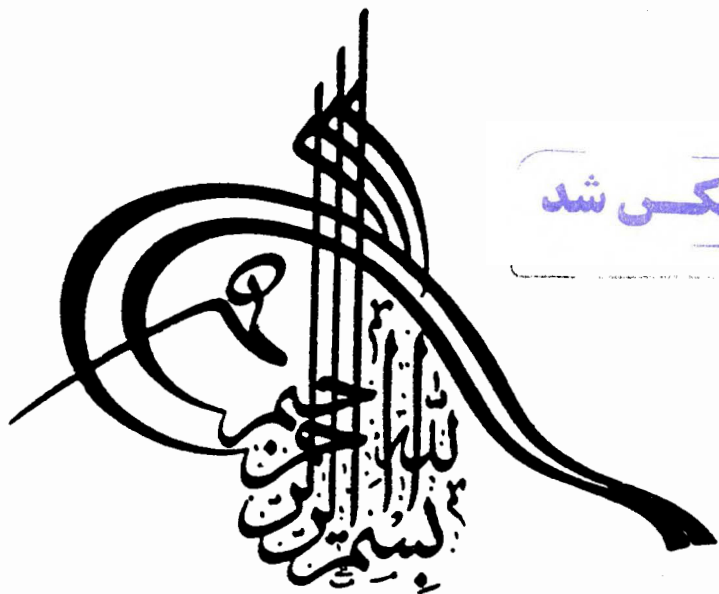
مطبوعه
ایران

۲

۴

۶۷

اسکی شد



فہرست مطالب

مقدمہ ناشر	دو
پیش گفتار نویسنده	سہ تا سی و چہار
نقدی بر مجلدات ایلات و طوایف کرمانشاہان	۷ تا ۲۷
فصل اول اورامان	۸ تا ۷
فصل دوم جافِ جوانرود	۹ تا ۸
استقرار لشکر غرب، ایجاد اتحاد عشایر علیہ سردار رشید	۱۱ تا ۹
جنگ کریش خان	۱۱ تا ۱۳
مبحث اعزام اردوی نظامی ۱۳۲۵ ش	۱۳ تا ۱۷
طایفہ رستم بیگی جوانرود	۱۷ تا ۱۹
کابینہ دکتر محمد مصدق و طرفداری عشایر جوانرود از او	۱۹ تا ۲۳
طایفہ گوران تفنگچی	۲۳ تا ۲۴
قیام علیہ حکومت ظل السلطان	۲۴ تا ۵۵
ایلات و طوایف کرمانشاہان جلد دوم	۵۵ تا ۶۷
جنگ شیان	۶۷ تا ۷۲
ایل کلہر از مرگ داوود خان تا پایان جنگ جهانی اول جلد دوم، انتصاب سلیمان خان سردار نصرت بہ حکومت	۷۲ تا ۹۳
حکومت علی آقاخان اعظمی	۹۳ تا ۹۶
اتحادیہ عشایر غرب	۹۶ تا ۱۰۱
فصل پنجم زنگنہ، وند، کلیائی	۱۰۱ تا ۱۰۱
ایلاتِ وند	۱۰۱ تا ۱۰۷
فتنہ سالارالدولہ	۱۰۷ تا ۱۱۳
جنگ لرستان	۱۱۳ تا ۱۴۱
طایفہ بالاوند	۱۴۱ تا ۱۴۷
طایفہ شیخوند	۱۴۷ تا ۱۴۸
منابع و مآخذ	۱۴۹ تا ۱۵۵
آلبوم عکس	۱۵۶ تا ۱۷۶

مقدمه ناشر

انتشارات طاق‌بستان در جهت تجلی فرهنگ‌های بومی منطقه‌ی غرب کشور افتخار دارد یکی دیگر از آثار فرهنگی حول مسایل استان کرمانشاهان را به ساحت جامعه‌ی ادب پرور و فرهنگ گستر کرمانشاه تقدیم نماید.

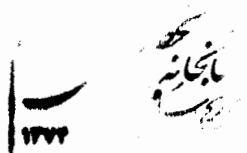
این اثر نقدی بر جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان (مجلدات ایلات و طوایف کرمانشاهان) تألیف محقق گرامی جناب آقای محمدعلی سلطان‌ی است که توسط آقای اردشیر کشاورز نوشته شده است. با عرضه‌ی این تألیف، انتشارات طاق‌بستان دومین اثر آقای اردشیر کشاورز را در سال ۱۳۷۷ به علاقه‌مندان تقدیم می‌دارد، امید چنانست به‌توانیم در این راه با تکیه و تلاش بیشتر رضایت مردم دانش دوست شهر و استان کرمانشاه را حاصل کرده باشیم.

آقای اردشیر کشاورز کرمانشاهی است و سال‌های نوجوانی و جوانی خود را در تحقیق و تتبع مسایل ادبی، تاریخی، فرهنگی، نقد و پژوهش و بررسی فرهنگ استان کرمانشاه صرف کرده است این تحقیق‌ها پژوهش‌ها، با توکل به خداوند بزرگ توسط این انتشارات به ترتیب چاپ و عرضه خواهد شد، با این امید که آقای اردشیر کشاورز همچنان در سنگر ترویج تفکر ایرانی و اسلامی منطقه‌ی خود در بستر نگارش، تنظیم، عرضه و چاپ آثار خود و در دیگر پایگاه‌های علمی و فرهنگی چون کارشناسی بخش تحقیقات تاریخی و ادبی سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران مرکز کرمانشاه موفق باشند.

انشاء...

انتشارات طاق‌بستان

محمود لعل آبادی



پیش گفتار نویسنده

حضرت خداوندگار صاحب کرم را شکر می‌گذارم، که، به این کمترین آفریده‌اش تَقْضُل عنایت فرمود، تا، در پی چاپ دوم کتاب (گُردِ گُرد)، چاپ دوم کتاب نقدی بر جغرافیای تاریخی و تاریخ مُفصل کرمانشاهان، مُجلدات دوجلدی ایلات و طوایف کرمانشاهان، تألیف مُحقق ارزشمند و فاضل گرانمایه، جناب آقای محمدعلی سلطانی را با همت انتشارات طاق‌بستان به زیور، چاپ آراسته دارد.

پیش از هر چیز اذعان دارد، طرح نگارش و چاپِ اکثریت آثار نگارنده، به صورت نشریه‌ای آن، از سال یکهزار و سیصد و شصت و نه، تا یکهزار و سیصد هفتاد و سه خورشیدی، در رُکبیتِ خود، مرهونِ لطف و محبت جناب آقای کامران سعادت، مدیر مسئول، و صاحب امتیاز روزنامه‌ی وزین باختر بوده است، و جُز این، از خاندانِ محترم سعادت که پیشتازانِ ترویجِ فرهنگِ چاپ و نشر از سالهای اوّلین دورانِ مشروطیت و تاکنون بوده‌اند، مردم حق‌شناس استان کرمانشاهان، توقع و انتظار دیگری را نداشته و ندارند.

شق دوم، اینکه، در بیست ساله‌ی گذشته و در سایه‌ی برکت مواهب پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی مردم ایران، مشتاقانِ نشرِ آثار فرهنگی توانسته‌اند، از بسیاری مسایل و قضایایی که بر جوامع عشایری ایران بزرگ و تا مقطع پیروزی انقلاب اسلامی رفته است، آگاه گردند، و در نهایت، حولِ پاره‌ای از مسایلِ مندرج در این آثار که مربوط به منطقه‌ی

غرب کشور بوده است ، به نقد و نظر و بحث و فحص پردازند.

از جمله‌ی این آثار فرهنگی که پیرامون بررسی و شناختِ جگه‌ونگی نظام قبایلی و عشیره‌ای در استان کرمانشاهان از قوّه به فعل در آمده است، می‌توان به مُجلداتِ دو جلدی مقدمه‌ای بر شناختِ ایل‌ها ، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران و همچنین مجلداتِ دو جلدی کرمانشاهان و تمدن دیرینه‌ی آن ، تألیفِ ایرج افشار سیستانی. (۱)

ایل‌ها و طایفه‌های عشایری کُرد ایران و وقایع خاور ایران تألیف آقای سیدعلی میرنیا و مُجلدات پنج جلدی جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان تألیف محمدعلی سلطانی با عنوان اصلی که مُجلدات دو جلدی ایران و طوایف کرمانشاهان آن با عنوان فرعی شناخته می‌شوند.

(کُرد کُرد) یا شرح وقایع مشروطیت در غرب کشور تألیف صاحب این قلم، کوچ نشینی در ایران و قوم لُر پژوهشی در باره پیوستگی قومی و پراکندگی جغرافیائی لُر‌ها در ایران تألیف آقای پروفیسور دکتر سکندر امان‌اللهی بهاروند و جغرافیای تاریخی ایوان کلهر تألیف آقای آیت محمدی اشاره کرد.

همچنان که در ابتدای طرح این مبحث و در صفحه‌ی دوم آن نیز آمده است ، عرضه‌ی مُجلداتِ دوم و سوم جغرافیای تاریخی و تاریخ

۱- جهت آگاهی لازم از ماهیت این کتاب ، نگاه کنید به مروری بر کتاب کرمانشاهان و تمدن

دیرینه‌ی آن ، به همین قلم نشریه‌ی باختر ، سال ۱۳۷۱.

مُفَصِّلِ کرمانشاهان و عنوانِ فرعی مجلداتِ ایلات و طوایف کرمانشاهان تألیف جناب آقای محمدعلی سلطانی، به حق، و بواقع کاری است، سترگ، جامع، مانع و در نوع خود کم نظیر که در قیاس با عرضه‌ی آثارِی از این دست چون مقدمه‌ای بر شناخت ایل‌ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ابران تألیف ایرج افشار سیستانی و ایل‌ها و طایفه‌های عشایری کردِ ایران تألیف آقای سید علی میرنیا، حرف برتر از آقای سلطانی است. آثار استاد پُرفسور اسکندر امان‌اللهی بهاروند در تعرفه‌ی ساختار ایلات و طوایف عشایر لرستان، لغزش‌هایی را در بردارد و یا که در کُلّیت آنها از مردم لر اعم از لر کوچک و بزرگ با عنوانِ قوم یاد شده است. از آن جایی که مردمان لر و لک و گُرد تحت یک اصل اساسی و بنیانی در مجموع نژاد، و یا قوم گُرد راتشکیل می‌دهند، لذا، اطلاق واژه‌ی (قوم) بر مردم لر و یا لک، تحریفِ حقایق و واقعیات تاریخی و جامعه‌شناسی است.

آثار آقای ایرج افشار سیستانی دچار این ضعف اساسی است که مؤلف محترم شناختی نسبت به بافت و سلسله، مراتبِ ساختار عشایری نداشته و آنچه که در کتابِ دو جلدی مقدمه‌ای (بر شناخت ایل‌ها و چادرنشینان)^(۱) آمده است، مباحثِ نوشتاری آثارِ عدیده‌ای است که

۱- مقدمه‌ای بر شناخت ایل‌ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، مولف ایرج افشار سیستانی، ناشر مؤلف، چاپ اوّل، سال ۱۳۶۶.

بدون تحقیق و بررسی لازم در این کتاب و دیگر آثار آقای افشار سیستانی آورده شده است ، تا جایی که آقای پروفیسور امان اللهی بهاروند ، در توضیحات و افزوده‌های کتاب جغرافیای لرستان ، پیشکوه و پشتکوه^(۱) در مورد مطالب کتاب آقای افشار سیستانی نوشته است : (آنچه مایه ناراحتی و تأسف است ، رفتار برخی از قلم زنان این زمان است که به جای تحقیق و یافتن واقعیات و نیز تصحیح اشتباهات گذشتگان ، فقط به جمع‌آوری مطالب از کتب و مجلات پرداخته و به چاپ آنها می‌پردازند، این روش باعث شده است که اشتباهات گذشته ، مرتباً ، تکرار شوند، برای مثال ، کتاب دو جلدی ایل‌ها ، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران ، ۱۳۶۶ و نیز کتاب، نگاهی به ایلام ۱۳۶۶ ، نمونه‌هایی از این کارهای بی سر و سامان ، می‌باشد، چنانکه نویسنده‌ی هر دو کتاب اولاً ، تقسیمات ایلات را تادرست مرقوم داشته ، ثانیاً در بسیاری از موارد ، اسامی دهات را به جای تیره‌ها، قلمداد کرده است که در کتابی جداگانه به تصحیح آنها پرداخته‌ام). طُرفه اینکه ، کتاب مقدمه‌ای بر شناخت ایل‌ها ، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران آقای افشار سیستانی ، کتاب برگزیده‌ی سال ۱۳۶۶ نیز شناخته شده است ؟!!

آثار آقای سید علی میرنیا چون ایل‌ها و طایفه‌های عشایری گُرد ایران

۱- جغرافیای لرستان ، پیشکوه و پشتکوه (۱۳۰۰ هـ. ق) از ، نویسنده‌ای ناشناس ، به کوشش دکتر سکندر امان اللهی بهاروند ، ناشر اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی لرستان ، چاپ اول سال ۱۳۷۰.

و وقایع خاور ایران دچار این نقیصه است که آقای میرنیا در کتاب عشایرِ گُرد ایران، مباحث گسترده و دامنه‌دار ساختار عشایری را به اجمال آورده است و در شناخت و معرفی اکثر ایلات و طوایف استان کرمانشاهان، دچار لغزش گردیده و در نهایت طایفه‌های مستقل را بجای ایل و طوایف زیر مجموعه ایل‌ها را به جای طایفه‌ی مستقل ذکر کرده است و در کتاب وقایع خاور ایران نیز مرتکب اشتباهاتی گردیده که در متن این پژوهش و در صفحات ۶۷ و ۶۶ موضوع بررسی جلد دوم کتاب ایلات و طوایف کرمانشاهان از صفحه‌ی ۵۵ تا ۶۷، به لغزش‌های مورد بحث به تفصیل پرداخته شده است. اما، آن چه، نگارنده را واداشت، تا، پیرامون مُجلدات ایلات و طوایف کرمانشاهان به سیری اندک به پردازد، در وهله‌ی اوّل، ارزش‌گذاری به اثر گران سنگ، جناب آقای سلطانی بود، که طی چندین نوبت متوالی به بررسی این تألیف در نشریه‌ی وزّین باختر به پردازد و در وهله‌ی دوم، شوقِ درونی خودم بود که در هر حال، پی‌گیر، سیر روندِ اوضاع گذشته‌ی عشایر، نژاد گُرد بوده است تا جایی که بنا به همین شوق، جناب سلطانی در مُجلدات مورد بررسی، در مبحث طایفه‌ی شیخوند نشان دادند، طایفه‌ی شیخوند، یعنی طایفه‌ی عشایری، که اجداد نگارنده، منسوب به آن هستند، یکی از طوایف متعدد قبیله‌ی بارزان در کردستانِ بزرگ بوده‌اند، لذا از آنجانی که کار سُرک آقای سلطانی با توجه به زُمره آثار دیگری از همین نوع، کمترین نقیصه و لغزش را داشته است و در انجام کارهای بزرگ هم ارتکاب لغزشِ قطعی خواهد بود و این

لغزش‌ها، اگر به طریقی بیان نشوند، لامحال در تاریخ فرهنگِ منطقه و در کلیتِ امر یعنی در سطح کشور باقی خواهند ماند، به بررسی در حوالِ پاره‌ای از مطالبِ کتابِ ایلات و طوایفِ کرمانشاهان اقدام گردید.

برهمن اساس، وجوبِ بررسی اختصاری از زندگی نژاد یا قوم کُرد را که بازماندگان آنها در محدوده‌ی ابعاد جغرافیائی و زیستگاه مُندرج در کتاب ایلات و طوایفِ کرمانشاهان قرار دارند، در فُرصت پیش آمده، مُعتمِن شمرده و در کلیتِ موضوع به نقش ایلات و عشایر، در ساختار حاکمیت‌هائی از سلاسل شاهی تا اواخر عصر قاجاریه که آخرین حکومتِ ایل سالاری مُدرن را در ایران به پایان بُرده‌اند، می‌پردازیم.

گزنفون سردار و مورخ یونانی نوشته است: (کُردها، مردم بسیار رشید و دلاوری می‌باشند).

در کتیبه‌ی کعبه‌ی زردشت، آمده است: (ساسانیان، از جانب مادر از نژاد کُرد می‌باشند) ابنِ خَلْکَن، در وفیات الاعیان، نوشته است: (کُردان ایوبی، که مجاهدینِ اسلامی در جنگهای صلیبی بودند، اصلاً ایرانی هستند).

گو اینکه بعضی از پژوهشگران، اعتقاد، داشته‌اند، صلاح‌الدین ایوبی و ایوبی‌ها، خود کمتر به این امر راغب بوده‌اند تا از کُردان شناخته شوند، راست یا دروغ، امّا، آنها ایرانی بوده‌اند.

اما نظامی چنین می‌گوید:

گر شد پدرم به نَسَبِ جد یوسف، پسرِ زکی مُحمّد

گر مادر من ، رئیسه‌ی گرد ما در صفتانه پیش من مُرد
 گرچه باز هم بعضی از صاحب نظران واژه‌ی (گُرد) را در مصراع اوّل
 بیت دوم (گُرد) می‌پندارند، به هر صورت ایرادی نیست ، چنانکه آمده
 است : تمامی گردان شاهنامه گُرد بودند و تمامی گردان شاهنامه هم گُرد
 بودند (گُرد گُرد).

به هر صورت در منابع یونانی آمده است : در سده‌ی نهم پیش از
 میلاد در ناحیه‌ی وان و در ترکیه‌ی کنونی ، دولتی تشکیل گردید که
 (هالدیا) یا (خالدی) نام داشت ، که آشوریان آنها را (اورارتو) و (اوراسطو)
 می‌گفتند ، نام این دولت ، در آثار عبری (ارارط) و در میان
 یونانی‌ها (الارودی) (خالدی) و (خالدایوی) مشهور بوده است و هر ودت ،
 (آلارود) ، آورده است.

گزنفون در فصلِ اوّل تا سوم کتابِ سوم کوروش نامه ، می‌نویسد :
 (دولتِ اورارتو ، تا سده‌ی ششم پیش از میلاد ، باقی بود ، بعد از آن که
 آرامنه ، پیدا شدند خالدی‌ها ، پراکنده شده ، به کوهستان‌ها ، رفتند).
 رایسگه ، یکی دیگر از مُحققان گفته است ، خالدی ، گردی ، کورتی و
 گُردیای ، همه یکی است^(۱) ، خالدی‌ها ، ضمن اینکه در میان مردم اهل
 سُنت ، گروهی به شمار می‌آیند ، فرقه‌ای از فرقه‌های خاص عقیدتی نیز

۱- شرفنامه، تاریخ مفصل کردستان ، تألیف ، امیر شرف خان بدلیسی ، با مقدمه، تعلیقات و
 فهرس ، به قلم محمد عباسی ، موسسه مطبوعاتی عطائی.

بوده و اما منبع موثق ، حکایت از آن دارد که خالدي یکی از طایفه‌های مهم و معتبر بزرگ ایل کلهر بوده است. (۱)

طایفه‌ی خالدي درگذر زمان و در محدوده‌ی زیستگاه بزرگ ایل کلهر در مقابل طایفه‌ی بزرگ و معتبر دیگری از ایل کلهر، یعنی طایفه‌ی سیاه سیاه و ۳۲ طایفه‌ی دیگر ، موجودیت ، بزرگ ایل کلهر را تشکیل می‌داده‌اند. (۲)

به هر صورت ، عشایر گُرد ، در طول تاریخ ، مردمانی میهن‌خواه ، با اعتقاداتی راستین و حقیقی بوده‌اند، به نحوی که در فصل چهارم کتاب بازگشت ده‌هزار یونانی ، گزنفون ، ذیلِ مبحث کردستان ، به رشادت‌های آنان ، پرداخته است و کمانداران گُرد ، لطمات سختی را بر سربازان یونانی، وارد آورده‌اند.

سربازان یونانی ، مُزدور اجیر شده‌ی قوای ایران بوده‌اند، و در یک

۱- شرفنامه، تاریخ مُفصل کردستان ، مأخذ پیشین.

۲- با استفاده از مطالب سلسله برنامه‌های رادیویی ، پخش شبکه‌ی دوم صدای جمهوری اسلامی ایران، به همین قلم و تهیه شده در مرکز صدا و سیمای کرمانشاه در سال یک‌هزار و سیصد و هفتاد و هفت ، با عنوان گویش‌ها و لهجه‌های مردم استان کرمانشاه، در این برنامه‌ها به بررسی سیر تاریخ زبان گُردی از دیر زمان تاکنون و تقسیم زبان گُردی به شاخه‌های چهارگانه و شعبه‌های متعدد گویشی این زبان پرداخته شده است، همچنین در این برنامه‌های رادیویی به شباهت‌های دستوری ، واژه‌ای و صوتی زبان گُردی با زبان‌های فارسی باستان ، میانه و امروزی ، پردازشی نو به عمل آمده است.

جنگ خانگی که بین دو برادر از پادشاهان هخامنشی ، آتش آن روشن بوده است، شرکت داشته‌اند.^(۱)

تا برسیم به شاهنامه و حدیث پُر آب چشم پیدایش نژاد گُرد را پی گیریم، مورد دیگری را در افسانه‌ی بی‌بنیاد اسکندر گُجسته از قولِ سر ، هنری ، راولینسون، افسر و سیّاح انگلیسی ، می‌خوانیم ، که در توصیفِ گُذر خود ، از زهاب به گیلان غرب آورده است : (در نزدیکی اردوگاه ، ما ، در امتداد دامنه‌ی ارتفاعاتِ دناویش ویرانه‌های وسیع یک شهر باستانی ، وجود دارد که سبکِ ساختمان‌های ، آن از آنچه که در پایِ دیوارها ، دیده می‌شود ، پیشرفته‌تر از معماری زمان ساسانیان به نظر می‌رسد، از نظم و ترتیبی که در بنای این ساختمان‌ها ، دیده می‌شود ، تصور می‌کنم ، از جمله شهرهائی باشد که اسکندر پس از مطیع کردنِ اقوام کوه‌نشین (کاسی) برای تسلط بر گذرگاهها ، در این حوالی بنا ، نمود، زیرا دیره [دئیرا] در مسیر اصلی کوچ ایلات ، قرار دارد و ناگزیر ، برای نگهداری آن ، تسلط بر ایلات، امری ضروری بوده است.^(۲)

-
- ۱- گزنفون ، بازگشت ده‌هزار یونانی ، نوشته‌ی جفری هاوس هولر ، ترجمه‌ی دکتر منوچهر امیری، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم ، سال ، ۱۳۵۱.
- ۲- سپهرنامه‌ی راولینسون یا گذر از زهاب به خوزستان ، نوشته‌ی ، سرهنری ، راولینسون ، ترجمه‌ی دکتر سکندر امان‌الهی بهاروند، انتشارات آگاه به سال ۱۳۶۲ و مبحثِ رادیونی کرمانشاه در سفرنامه‌ی سیاحان به همین قلم (اردشیر کشاورز) پخش صدای مرکز کرمانشاه ، سال ۱۳۷۷.

چنانچه اندکی از افسانه‌ی اسکندر گجسته را تاریخ به‌پنداریم ، این ایلات و عشایر مسیر زهاب به گیلان غرب و پراکنده در بلندیهای بازی‌دراز که راولینسون (دناویش) نوشته است و جلگه‌ی دیره، همین عشایر ایل کلهر بوده‌اند که اینک نیز همچنان حیات دارند.

به هر صورت حکایتِ مظلومیتِ قوم یا نژاد گردد ، در بستر زمان به گواه گویای تاریخ ، هیچگاه از حکایتِ ایران زمین جدا نبوده است ، و این قوم دیرینه سالِ دیرپای ، در گذشت ادوار مختلف ، در همه حال ، در کنار دیگر اقوام ایرانی بوده است، با آریا ، زاده شده و در دامن ایرانِ بزرگ ، بالنده گردیده و با جغرافیا و تاریخ ایزان عزیز، زنده خواهد بود و لاغیر.

اما آنچه در حواشی پیدایش نژاد قوم گردد ، آمده است ، موضوع ، بیشتر ، متمایل به جنبه‌های اسطوره‌ای آنست ، تا باز گفتار تاریخ.

اما ، این اسطوره در زُمَره‌ی اساطیری است که ریشه در قدمت و زمینه‌های فرهنگ و تمدنِ ایران زمین داشته و لذا ، می‌تواند به عنوان حقیقتی بر گونه‌ی اسطوره ، نماد تاریخی پیدائی قوم گردد را محل رجوع ، مراجعه و استناد قرار دهد واز جمله سروده‌ی ، سلطان ملک سُخن ، فردوسی توسی است.

از این گونه ، هر ماهیان ، سی جوان

ازیشان ، همی یافتی ، روان

بر آن سان ، که نشناختندی که کیست

خورش گر، بدیشان ، بزی چند و میش

سپردی و صحرا، نهادیش ، پیش
کنون ، گرد از آن تخمه ، دارد ، نژاد
کز ، آباد ، بُرده ، نیایدش ، یاد

به هر صورت وضعیت قوم گُرد ، در گستره‌ی جوامع ایلی و عشیره‌ای
آن چنان است ، تا در کنار دیگر طیف‌های ، قومی ، ایلیاتی و عشایری
روزگاران گذشته‌ی ایران عزیز و سرافراز و در جغرافیای ایرانِ بزرگ به
تکاپوی حیات خود ادامه داده است.^(۱)

لذا ، بدون اینکه ، پی‌گیر باشیم ، سیرِ روالِ حیات قوم گُرد ، را در دراز
نای زمان و در این پژوهش ، در ادامه‌ی مطلب حاضر ، به بررسی نقش
طیفِ عشیره‌ای و ایلی اقوام مختلف در ساختار حاکمیت‌های سیاسی ایران
می‌پردازیم و در راستای ایل سالاری به مقطع مورد بررسی این پژوهش
پایان می‌دهیم.

در ادوار حاکمیت شاهان اشکانی و ساسانی ، اقوام و طوایف صحرانشین
و چوبدار آسیای میانه و در خراسانِ بزرگ ، در پی یابشِ علف چَر و مراتع
و آب کافی و فراوان ، جهت تعلیفِ احشام خود ، قصد می‌کردند تا به
داخلِ فلاتِ ایران ، نفوذ نمایند و چون با اقوام مردمانِ یکجانشین ، مواجه

۱- جهت آگاهی از پیشینه‌ی سیرِ روالِ حیات قوم گُرد ، تا پایان جنگ بین‌المللِ اوّل ، خوانندگان
عزیز را به سلسله مقالات گُرد و پراکندگی او در گستره‌ی ایران زمین. به همین قلم ، هفته‌نامه‌ی
چاوآن (ابوذر) سال یکهزار و سیصد و هفتاد و هفت ارجاع می‌دهد.

می‌گردیدند، به مواضع اولیه‌ی خود، باز پس می‌نشستند، زیرا وحدتِ مذهبی سیاسی ساسانیان، موانع بزرگی را بر سر راه پیشروی طوایف صحرانشین چوبدار، ایجاد کرده بود.

با تهاجم اعراب به کشور ایران، فروپاشی دولتِ ساسانی، موانع موجود بر سر راه اقوام صحرانشین ترک آسیای میانه را مرتفع ساخته و اقوام گوناگون صحرانشین از دهلیزهای کوتاه خراسان بزرگ به طرف سرزمین ایران، سرازیر شدند و تحولاتی اساسی را در تاریخ ایران پس از اسلام بوجود آوردند و با مغلوب نمودن مردم یکجانشین نسبت به ایجاد حکومت‌هایی چند اقدام کردند.

ماهیت حکومت‌های پدید آمده، چون از سُنن حکومت‌های پیشین ایرانی بیگانه بود و از طرفی ایلات مهاجر ترک، بدون مشارکت اقوام یکجانشین ایرانی، قادر به اداره سرزمین‌های فتح شده نبودند.... همگام با نفوذ و پیشروی خود، تأثیرات اجتماعی و اقتصادی، عمیق و گسترده‌ای را در فلات ایران بوجود آوردند.

این تأثیرات را می‌توان در ساختار حاکمیت سلسله‌های غیر ایرانی چون، فراختائیان، غزنویان، غُزان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، مغولان، ایلخانان مغول و تیموریان مشاهده کرد.

اثرات مترتب بر ارکان اجتماعی ایران، در طول چندین قرن که تفوق نظامی اقوام و ایلات صحرانشین مهاجر ترک شاکله‌ی حاکمیت سیاسی آن را موجودیت می‌بخشید، در بُعد برتری نظامی آن شاکله، تأثیرات تخریبی

و زیانبار بسیاری را برای مردم ایران به همراه داشت.

برخورد دو عنصر زندگی صحرانشینی با مظاهر و حیات مادی و معنوی اقوام ایرانی، دوگانگی جدیدی از حاکمیت سیاسی رادر ایران بوجود آورد، و چون شیوه‌ی زندگی صحرانشینی اقوام مهاجر ترک با سُنن حکومت شاهنشاهی گذشته‌ی ایران در تضاد می‌بود، لذا، تشکل حاکمیت جدید جنبه‌هایی از زندگانی ایلاتی و سُنن‌های اقوام ایرانی را پدید آورد. تُرکان مهاجر به پشتیبانی سازمان و اقتدار جنگی، استعداد جمعیت و یاسای ایلی خود و همچنین به جهت فساد و ضعف در بار خلفای خونخوار عباسی، بزودی توانستند، حاکمیت خویش را بر سراسر فلات ایران، گسترش دهند و خلفای عباسی را نیز مطیع و دست‌نشانده‌ی خود سازند، و اما، در کُل در مقابل اقتدار حکومتی خود، کم دوام می‌نمودند.

در رهگذر حاکمیت تُرکان صحرانشین که قدرت لازم، در وجود سلطان ایل سالار و وزارت وزیر ایرانی پدیدار گردید، شیوه‌ی حکومت، مُبتنی بر همکاری و یآوری سلطان تُرک و وزیران ایرانی چنان بود، که تَخْصُص، تدبیر و کاردانی وزیر ایرانی، امور پیچیده و مشکل حکومت ایلیاتی را سامان می‌بخشید.

تخصص و برتری اندیشه‌ای و فکری وزیر ایرانی که بر موقعیت اقتصادی و اداری ایلات صحرانشین تأثیر شگرف بر جای نهاده بود، سلطان ترک، را از این پدیده بیمناک ساخت و از این روی وحدت مشروطِ روش کاری سلطان تُرک و وزیر ایرانی متدرجاً و بارها در معرض

فررپاشی قرار گرفت و این تداخل مسئولیت دو قطبِ حاکمیتِ سیاسی ایل
سالاری ، بحران‌های بزرگی را موجب گردید.

لذا حاکمیت در ایران پس از اسلام و با هجوم ایلاتِ ترک مهاجم ،
ترکیبی گردید از سلطان سوار بر اسب ایلپاتی ترک و وزیر ایرانی پیاده.^(۱)
از این روی در ادوار حکومت سلجوقیان و مغولان در فلات ایران ،
می‌بینیم ، وزیرانی چون ، خواجه نظام الملک طوسی و خواجه رشیدالدین
فضل‌الله همدانی ، اقدام به تدوین و تنظیم شیوه‌هایی در ارکان امور دولتی
و دیوانی کرده و نقشِ فعالِ آنان ، منشأ انجام خدماتِ برجسته‌ای گردیده
است.

تا جائی که ، این روش‌های ابداعی ، تا قرن‌ها ، همچنان ، الگوی وزیرانِ
ایرانی در تنظیم و ترتیبِ مسایل دولتی و امور حکومتی ایلاتِ مهاجر ترک
بوده است.

گو اینکه ، روابط ملک‌شاه سلجوقی و غازان خان مغول ، با این دو وزیر
ایرانی بر پایه همکاری کاملی قرار داشت، اما در نهایت زندگانی هر دو
وزیر ایرانی با قتل آنها ، پایان گرفت.

در سیر روال چنین حاکمیتی ، معمولاً اقتدار سلطان ترک صحرانشین
و خان مغول ریشه در سازمان جنگی و نظامی ایلات جنگجوی آنان داشت

۱- با استفاده از مباحث برنامه‌های رادیونی ، کرمانشاه درگذر تاریخ به همین قلم ، پخش صدای

مرکز کرمانشاه از ۱۳۷۶ تا ...

و در مقابل وزیران ایرانی، اقتدار جنبه‌های مالی، اداری و دیوانی را در دست خود داشتند و چون در جدال و رقابت مابین سلطان تُرک و وزیر ایرانی، نقش تعیین کننده، قدرت نظامی موجود بود، که در اختیار سلطانِ صحرانشین قرار داشت، این تضاد ژرفِ ناهمگون به صورت سنت وزیرکشی از جانب سلاطین تُرک، ناسازگاری مابین سنت‌ها و رسوم زندگانی صحرانشینی اقوام مهاجر تُرک و زندگی یکجانشین اقوام ایرانی را به جامعه نشان داد و در این راستا تعداد بسیاری از وزیران ایرانی در دورانِ حاکمیت سیاسی ایلاتِ صحرانشین، قربانی رقابت با سلاطین تُرک شدند.^(۱)

سنت وزیرکشی که به عنوان یکی از اصول تعیین شده در حاکمیتِ سیاسی ایلات تُرک باقی ماند، به زمان قاجاریه هم که آخرین ایلِ تُرکِ شیعه و از شاخه‌ی تُرکان غربی است که در حاکمیت یک‌هزار ساله‌ی ایلات و عشایر ایران، بر روی کار آمده‌اند، اجراء گردید و وزیرانی چون، حاج ابراهیم خانِ کلانتر ملقب به اعتمادالدوله، قائم مقام فراهانی و میرزا تقی‌خان امیرکبیر، قربانی تقابل و تضاد قدرت نظامی و دیوان شاه و وزیر شدند.

البته قتل این سه نفر، عوامل و علل عدیده دیگری را نیز در بر داشته است. به هر صورت با آمدن مغولان، بر تغییر صورت حاکمیت سیاسی

۱- بنیان حکومت قاجار، فرزام اجلالی، نشر نی، چاپ اول ۱۳۷۳.

ایران ، بیش از پیش افزوده شد و از پی آنان ، تیموریان ، آمده‌اند که علی‌رغم تمایل امیرزادگان تیموری که خود خاستگاه دانش‌پروری داشتند و در بستر نشر علم ، تشویق‌هایی را موجب شدند ، اما آنان نیز در تغییر بافت حاکمیت سیاسی و تکامل و ترقی دستگاههای اداری و دیوانی ، نقش چندان کارسازی از خود به ظهور نرسانند.

شکل‌گیری حاکمیت صفویان که خود را مرشد و صوفی ، می‌دانستند و در پیش نام خود واژه‌ی شاه را که از نظر معنایی جنبه‌ای معنوی داشت و نه چون واژه‌ی شاهنشاه که جنبه مادی داشته است به کار می‌بردند ، به وحدت سیاسی و مذهبی در جامعه ایران انجامید ، و از زمان صفویه است که ایران ، بعد از فروپاشی حاکمیت ساسانیان و پس از یک دوره‌ی طولانی نزدیک به ده قرن ، دوباره ، شاهد احیاء سنت‌های شاهنشاهی در حاکمیت سیاسی است.

لذا، اگر رقم زمانی معادل یکهزار ساله‌ی حاکمیت ایلات و عشایر از عدد دو هزار و پانصد سال ، تاریخ ایران ، کسر گردد ، تاریخ ایران ، با یکهزار و پانصد سال ، حاکمیت شاهنشاهی مواجه خواهد بود، چرا ، که حاکمیت سلسله‌های ایلات صحرانشین را نمی‌توان همچون ، حاکمیت‌های سیاسی در سنت‌های شاهنشاهی به حساب آورد.

افزون ، بر آن ، چون ، حکومت فرمان‌روایانی با القاب ملک ، امیر ، سلطان ، قآن و خاقان ، در کلیت خود ، با مفهوم حکومت شاهنشاهی ، متفاوت بوده است ، لذا ، در تاریخ سلاسل حکومت‌گر فلات ایران ، صرفاً

بایستی حاکمیت‌های ساسانیان، صفویان و قاجاریه را حاکمیت سیاسی شاهنشاهی نامید.

حاکمیت اشکانیان را متأثر از تمدن و فرهنگ یونانی دانسته‌اند که ماهیت ایرانی نداشته است و تمدن و فرهنگ یونانی را نیز متأثر از فرهنگ هلنیسم دانسته‌اند و این دروغ بزرگی است که تاریخ، جعل کنندگان آن را هرگز نخواهد بخشید، زیرا هلنیسم فرهنگ مردم آریایی، هندوان، ایران زمین و آسیای صغیر بوده است و اما این فرهنگ را چپاولگران، پس از یورش اسکندر گجسته به آسیای صغیر و جنوب باختری ایران و در زمان جانشینان اسکندر به یونان بُردند و سپس تاریخ نگاران باختری آن را وارونه کرده تا خود را میراث‌بر مرده ریگ تمدن بزرگی بدانند که هلنیسم نامیده می‌شد و سپس تاریخ خوانده‌های غربی خودی نیز از آن نعل وارونه پیروی کردند تا دروغ بزرگی را در باره‌ی فرهنگ ملتی کوچک به اذهان القا کنند.

حاکمیت هخامنشیان را نیز یک امپراتوری جهانی دانسته‌اند و سپس مقدونیان و سلوکیان که اسکندر گجسته، بانی پیدائی حاکمیت منحوس آنها بوده است و اینان هرگز ایرانی نبوده و در عین حال، ضد فرهنگ و هنر و ادب ایرانی به حساب آمده‌اند و در نهایت افسانه‌ی اسکندر می‌تواند زاییده‌ی تخیل اسکندرنامه نویسان و تاریخدانان غرب‌گرای خودی باشد. دیلمیان و دیگر امرای محلی که تبار ایرانی داشته‌اند، چون صفاریان، سامانیان، طاهریان فاقد استقلال کامل بودند و به عنوان مُجَدِّد سُنَّت‌های

شاهنشاهی شناخته نشده‌اند، گو اینکه عضدالدوله خود را شاهنشاه خوانده باشد.

سران ایلات، نیز بواسطه‌ی خصلت‌های اقتصاد شبانی، مُدام در پی تامین علف چر احشام خود، بیشتر چوبدار و گله‌دار بودند، تا نماد حاکمیت سیاسی درست واز این بُعد است که آنان را در طول اقتدار خود، می‌بینیم دایم درصدد دست‌اندازی به سرزمین‌های دیگران هستند.

ایل سالاران چوبدار، گو اینکه، توفیق تشکیل حاکمیت‌های قدرتمند و مقتدری را بدست آوردند، امّا طرز حکومت آنان، دورتر از حکومت و سنت‌های شاهنشاهی بوده است و به هر صورت با روی کار آمدن سلسله صفوی که هیچگونه بستگی و پیوند سببی و نسبی با ایلات و عشایر نداشتند و از گوشه‌ی خانقاه‌ها به اریکه‌ی سلطنت رسیدند، ناگزیر در روند روی کار آمدن، و به سلطنت رسیدن و تداوم سلطنت و حکومت خود، از مساعی و یآوری ایلات مختلف، استفاده‌های بسیار بردند و در مقابل، جهت پیش‌گیری از هرگونه سرکشی و نافرمانی ایلات، که در ادوار بعدی حاکمیت آنها را آماج تهدید قرار ندهند، متدرجاً به جابجائی وسیعی در پیکره‌ی ایلات مختلف در سرزمین‌های گوناگون داخل ایران دست زدند. شاه اسماعیل اوّل به عنوان اوّلین شاه صفوی و در راستای فتح باب تحقق اهداف پراکنده ساختن ایلات و عشایر، بخشی از ایل افشار ساکن آذربایجان را به خراسان کوچانید.

شاهان صفوی، چون، اقتدار جنگی خود را نشأت گرفته از قدرت رزمی

ایلات و عشایر تشکیل دهنده‌ی اتحادیه‌ی سپاه پُرتوان قزلباش می‌دانستند، بستر مناسبی را جهت رشد و بالندگی اتحادیه‌ی قزلباش که ترکیبی از هفت ایل بزرگ قاجار، افشار، ذوالقدر، استاجلو، شاملو، تکلو و بهارلو، بود، فراهم آوردند و با سیاست تقویت این ایل‌ها - سیاست سرکوب و جابجائی و انتقال دیگر ایل‌ها را در پیش گرفتند و در نهایت، باز هم، می‌بینیم، این سیاستِ توجّه بیش از اندازه، به توانِ ایل‌های قزلباش، در زمان شاه‌عباس اوّل صفوی که موقعیت خود و سلسله‌ی صفویان را مستحکم دیده بود، کم رنگ گردید.

شاه عباس اوّل که تجربه‌ی هجوم ایلات ترکِ صحرانشین آسیای میانه را مدّ نظر داشت برای سد کردن راه ورود و نفوذ آن ایل‌های مهاجم، بر آن شد تا دهلیزهای کوتاه در خراسانِ بزرگ را با استقرار ایلات دیگر سد، سازد و لذا، ایلِ قاجار از ایلاتِ صحرانشین و دامدار و متعلق به شاخه‌ی ترکان غربی را که در منطقه‌ی قفقاز و گنجه اقامت داشتند، در اجرای سیاستِ متلاشی ساختن ترکیب متحد و یکپارچه‌ی ایلاتِ بزرگ، ابتدا، گروهی از آن‌ها را در مرو خراسان مُستقر ساخت تا مانع از تعرض اُزبکان شوند و سپس گروه دیگری از ایلِ قاجار را در برابر لُزگی‌ها، در گنجه و ایروان، جای داد و گروه سوم را به منطقه‌ی استرآباد، گُسیل داشت. شعبه ایلِ قاجار متمرکز در استرآباد که طوایف و تیره‌های مهمی را در اختیار داشت، در رأس خود، رئیس ایل یا ایلخان را برقرار ساخت، تا جهت اجرای قوانین و رسوم ایل از ایلخانی دستور گرفته و اجراء نمایند

و همین پدیده‌ی منسجم موجب گردید تا سازمان جنگی قدرتمندی در درون ایل پدیدار شود و پایه‌ی اقتدارات دیوان سالاری مُدرنِ آنها را فراهم آورد.

شاه‌عباس اوّل صفوی ، همچنین در سال ۱۰۰۵ هجری قمری ، نسبت به جابجائی ایل کرمانج گرد از سَمَتِ سرحدات شمال غربی در نواحی کردستان بزرگ به داخل فلات ایران اقدام کرد.^(۱)

در سال ۱۰۰۶ هجری قمری ، شاه‌عباس صفوی ، در ترفند دیگری بر آن شد ، تا خیال خود را از جانب حاکمیت سلسله‌ی اتابکان لُر کوچک که از قوم گرد بودند، آسوده سازد. اتابکان لُر کوچک در طیف عشایری خود ، به تعداد نوزده نفر از سال ۵۷۰ تا ۱۰۰۶ هجری قمری ، بر لرستان حکومت رانده بودند، اوّلین آنها ، شجاع‌الدین خورشید و آخرین آنها، شاهوردی خانِ عباسی بوده است.

اتابکان لُر ، از طایفه‌ی جُنگروی بودند، که نَسَبِ خود را به عباس بن علی علیه‌السلام می‌رساندند و از آخرین سرحداتِ کردستان بزرگ به داخل ایران کوچ کرده بودند.

بازماندگان اتابکان لرستان در طیف طایفه‌ای خود ، طایفه‌ی میر از ایل در کوند و تیره‌ی غضنفری از طایفه‌ی امرائی ایل طرهان را شامل می‌شوند.

۱- حرکت تاریخی گرد به خراسان - کلیم‌الله توحیدی ، ناشر مولف ، مشهد - ۱۳۷۱ جلد اوّل

شاهوردی عباسی آخرین اتابک لر کوچک ، فرزند سلحشور و متعهد محمدی و او پسر جهانگیر بن اُغور است.

شاهوردی ، فرزند دلاور و پرخاشگر ایران بزرگ است ، او خود را از اولادان عباس بن علی علیه السلام می دانست.

اتابکان لر کوچک از خاندان های قدیمی شیعه محسوب می گردیدند ، این خاندان ، علی رغم قرابت های سببی و نسبی که با خاندان صفوی داشتند، با شاه عباس اوّل که خود را به دروغ و ریا ، کلب آستان علی علیه السلام، می دانست و در عین حال به مردم عشایر ایران حتی مردم یکجانشین ، ستم روا می داشت در ستیز بودند.

از این روی شاه عباس ، در بیم بود ، تا مبادا موجبات طغیان شاهوردی عباسی آخرین اتابک لر کوچک آن دلاور گردد را که گرد مردی از لر مردانِ گرد بوده است فراهم آورد و در نهایت چون زمینه ی طغیان شاهوردی خان فراهم آمد، شاه عباس اوّل با او به جنگ پرداخت و در نوبت دوم نبرد طرفین، شاهوردی خان را در قلعه ی چنگوله ی دهلران مغلوب ساخت و به نامردی تمام بُکشت و بدین سان ، سنگر دیگری از عشایر مردان گرد ایران را فرو ریخت.

با کشته شدن شاهوردی خان ، حکومت لرستان به عهده ی طیف دیگری از عشایر سیلورزی (سلاح ورزی) که خود را از علویان می دانستند با عنوان (والی) محول گردید. والیان لرستان اعم از پیشکوه و پشتکوه از اوّلین آنها که حسین خان سیلورزی نام داشته است و تا آخرین آنها که

غلامرضاخان امیر جنگ فرزند حسینقلی خان ابوغداره بوده است از سال ۱۰۰۶ هجری قمری تا سال ۱۳۰۷ شمسی در لرستان حکومت کرده‌اند. به هر صورت با سقوط صفویان و ظهور نادر، بازگشتی نومیدانه به دوران اقتدار عصر عشایری آغاز گشت، اما تلاش در جهت حاکمیت بلامنازع ایلات، در نهایت به شکست انجامید و پس از کشته شدن نادر در سال ۱۱۶۰ هجری قمری که دوران هرج و مرج و آشفتگی اوضاع، پیشامد، از میان دسته‌بندی‌هایی که برای ایجاد حکومت صورت گرفت و منجر به اتحاد مثلث خان‌های بختیاری و زند که در طیف کلی گردان قرار داشتند، ایل زند، توانست با مساعدت دیگر ایلات و عشایر گردد به موقعیت برتری دست یابد.

ایل زند، یکی از ایلات لر کوچک بودند، لر کوچک و لر بزرگ در مناطق زیستگاههای مرکزی ایران، نواحی شمالی و شمالغربی اصفهان و استان‌های کنونی ایلام و لرستان روزگار می‌گذراندند.

از ایلات قدرتمند لر کوچک، یکی بزرگ ایل فیلی بود که در محور همدان تا شوشتر به زندگی شبانی و اقتصاد دامی، همراه کوچ گله‌های خود به زندگانی صحرائشینی اشتغال داشتند و یکی از ایل‌های مجموعه‌ی بزرگ ایل فیلی نیز ایل زند بود که مردانی جنگجو، سخت کوش و با اقتدار داشت.

نادر شاه افشار در زمان حکومت خود، نگران، از قدرت و تهدید ایل جنگجوی زند و برابر با مدلول سیاست شوم کوچ جمعی عشایر، در

واپسین سال سلطنت صفویان ایل زند را به شمال خراسان کوچانید.

ایل زند در شمال خراسان و در میان ترکمن‌ها، بامشکلات بسیاری روبرو شدند که کشتار افراد بسیاری از این ایل و شبیخون‌ها و چیاول احشامشان را موجب گردید. سیاست شوم شاهان صفوی، افشاریه، قاجاریه و حتی رضاخان پهلوی در جابجائی و انتقال ایلات در هر حال، منجر به تلف شدن احشام و انهدام و نابودی مردم عشایر در طول تاریخ می‌گردیده است.

به هر تقدیر موجباتی این چنین و مشکلات و سختی‌های دیگر، موجب شد، تا نارضایتی عمومی ایلات، علیه نادر برانگیخته شود و نادر که هدف خود از جابجائی ایلات را صرفاً تضعیف قدرت جنگی ایلات و عشایر می‌دانست، که آنان را رقبای حکومتی خویش نیز می‌پنداشت، از این عدم رضایت عمومی بیم کرده و موجبات شدت عمل او را فراهم ساخت. لذا دو ایل بزرگ قشقائی و بختیاری نیز از مناطق مرکزی و جنوبی ایران به شمال خراسان کوچانیده شدند و در مقابل، ایلات افشار، مقدم و ترکمن‌های خراسان نیز به آذربایجان و تبریز، کوچ داده شدند.^(۱)

ایلات شاهسون (ایلسون) آذربایجان نیز با احشام خود در بدترین شرایط ممکن به خراسان منتقل شدند و در نهایت می‌بینیم که این جابجائی جبارانه، تأثیرات زیانبار بسیاری را بر ساختار اجتماعی ایلات مختلف

۱- تاریخ جهانگشای نادری، میرزا مهدی استرآباد به اهتمام عبدالله انوار، انجمن آثار ملی سان

تهران ۱۳۴۱.

وارد آورده است، که از آن میان می‌توان به پراکندگیهای قومی، تعدد و تنوع گویشی، تفاوت‌های مذهبی در محدوده‌ی جغرافیائی خراسان، کرمان، فارس، اصفهان، آذربایجان، تهران و سمنان اشاره کرد.

با مرگ نادر که خود از قبیله‌ی ترک و به اعتباری گُرد قرخلوی افشار بوده است اکثر ایلات کوچانیده شده به نقاط مختلف ایران به مکان‌های قبلی خود بازگشتند و این پدیده را می‌توان، بهترین دلیل بر پوچ بودن سیاست شوم جابجائی ایلات شُمرد.

به هر صورت طوایف ایل زند، نیز، همراه دیگر مردمان عشایری ایلات تبعید شده به زیستگاههای خود، در محدوده‌ی گمازان، ملایر، کزاز اراک و تویسرکان مستقر گردیدند.

در آخرین روزهای حیات نادرشاه از نزدیک به هزار خانوار طوایف ایل زند، تنها حدود سی خانوار باقی مانده بودند که در بلندیهای کوهستانی دره گز و ابیورد در سیاه چادرهای ایلپاتی خود زندگانی می‌گذراندند.^(۱)

در کتاب تاریخ گیتی گشای نادری، آمده است، سی خانوار باقیمانده‌ی ایل زند، بازماندگان ششصد، هفتصد خانوار زند بودند، که پس از قتل عام مردان دلیرشان بوسیله‌ی باباخان چایشلو، به فرمان نادر از حوالی ملایر به ابیورد و درّه گز تبعید شده و در نتیجه‌ی زد و خورد با اُزبکان تا این اندازه تقلیل یافته بودند.

۱- گیتی گشای نادری، تألیف محمدصادق موسوی سامی

۱۳۷۲

سی خانوار باقیمانده‌ی زند رنج کشان و بخت برگشته‌هایی بودند که از جانب عُمال حکومت نادری همواره آزار می‌دیدند و از طرف ترکتازان اُزبک و ترکمن در معرض تاخت و تاز قرار می‌گرفتند و در هر حال زندهای تبعیدی، چه در هجوم ازبک‌ها و ترکمن‌های سرکش و چه در حملات قشون نادر، برای سرکوبی آنان، لگدکوب طرفین می‌شدند.^(۱)

طایفه‌ای که بدین ترتیب در بُرّه فقدان نادر، تحت رهبری دو برادر به نامهای کریم خان و صادق خان زند پسران ایناق، که هر دو از فرماندهان سپاه نادری به شمار می‌رفتند، به پری و گُمازان ملایر بازگشتند، پس از مراجعت، بر آن شدند، با استمداد از مردمان دیگر ایلات و طوایف عشایری، قدرت را قبضه کنند.

از طرف دیگر ایل جنگجوی ترک قاجار، نیز به همین ترتیب درصدد کسب قدرت به قوّه‌ی استعداد جمعیت و سازمان جنگی، طوایف ترک قاجار برآمدند.

لذا، رویارویی و برخورد دو ایل مقتدر قاجار ترک و زند گُرد، در جهت کسب قدرت در سراسر ایران آن روزگاران، غیرقابل اجتناب می‌نمود، و از این روی ویژگیهای مختلف زندگانی ایلات جنگجوی ترک و لُر، آتش جنگ، میان شمال و جنوب ایران را مشتعل ساخت.

۱- با استفاده از مطالب کتاب عُناب گُمازان، تألیف سیدمحمدعلی کشاورز صدر، ناشر مؤلف چاپ دوم ۱۳۶۹، فصل پایان تبعید و بدبختی.

طایفه‌ی زند برادران لُر گُمزانی یعنی ایناق و بوداق و سپس کریم خان و صادق خان زند که زندگی شبانی و دامی و گویش لکی داشتند با همت، کمک و مساعدت دیگر مردمان طوایف و عشایر گُرد سلسله‌ای را به نام زندیه در ایران بوجود آوردند که بمدت چهل و چهار سال در ایران حکومت کرد.

طایفه‌ی زند و در نهایت ایل زند که لُر مردانی از گُردان بودند و در تاریخ یکهزار ساله‌ی حاکمیت سیاسی سلسله‌های ایلات صحرانشین در محدوده‌ی ایران بزرگ (ماوراءالنهر و یا خراسان بزرگ و ...) مدت زمانی کمتر از پنجاه سال توانستند، حکومت سیاسی ایلپاتی و ایل سالاری را در کشور ایران تداوم بخشند، چون در ایام تبعید و اسکان اجباری در شمال خراسان و حتی در آغاز روی کار آمدن، نیز نتوانستند، در جهت استحکام بنیان ایلپاتی خود و دایر ساختن سازمان مقتدری به عنوان سازمان پُر قدرت جنگی اقدام کنند لذا، با مرگ کریم خان زند در سال ۱۱۹۳ هجری قمری در اندک زمانی از هم پاشیدند و با قتل لطف علیخان دلاور مرد زند به ابدیت تاریخ پیوستند.

اما ایل قاجار شاه عباس اوّل صفوی که با ترفندهای نابکارانه، نسبت به تضعیف و در نهایت فروپاشی ساختار اقتدار نظامی و رزمی ایلات مختلف اقدام کرد، در مورد ایل قاجار افزون بر چنین اقدامی، با شیوای مژورانه هر شعبه از ایل ترک زبان قاجار را به مناطقی دور از یکدیگر نیز کوچ داد، تا یکپارچگی آنها را متلاشی ساخته باشد، این اقدامات که بمثابة فرود

ضربه‌ی کشنده‌ای بر پیکره‌ی واحد و متحد درونی ایلات ، بایستی به حساب آید ، موجب گردید ، تا ، در نهایت امر، ایلاتِ مختلف با پذیرش چنین ضربه‌ای ، قدرت نظامی خود را از کف نهند، در حالکیه ، علی‌رغم این اعمال سیاست ضد‌مردمی شاه‌عباس اوّل صفوی ، ایل قاجار ، با پشت سر گذاشتن بحران‌های متعددِ این چنین توانست در چنان هنگامه‌ای ، برابر با یاسای ایلی خود ، اقتدار نظامی خویش را حفظ کرده و در گذرگاه تاریخ دیدیم که ایل قاجار ، توانست به عنوانِ یکی دیگر از ایلات تشکیل دهنده‌ی سلسله‌های شاهنشاهی در ایران و در طول تاریخ از درون ضعف طایفه‌ی لُری زند که پیشتر مبادرت به تشکیل حکومت در ایران کرده بودند، موفق بیرون آیند ، و این در حالی بود که ایلات بوجود آورنده‌ی حکومت زندیه که از گردان بودند ، بواسطه‌ی ضعف اقتدار زندیه ، با سهولت تمام حکومت از کف نهادند و ایل دیگری حکومت و سلطنت را در ایران بوجود آورد ، و بدین صورت در یک پیچ مشکل تاریخ ، ایلات گُرد ، حاکمیت سیاسی را به ایلات ترک وا نهادند و ایل قاجار آخرین ایلی بود که در تاریخ کشور ایران ، حکومت و سلطنت را یکجا در اختیار گرفت. آنچه آغامحمدخان را موفق به تشکیل سلطنت ، و یکپارچه نمودن ایران و اعاده‌ی مرزهای این کشور به مرزهای زمانِ صفویه نمود، بدون شک ، اتکاء وی به توان بالای جنگجوئی طوایف و تیره‌های ایل قاجار بود، که بعد از وی همچنان هم ، این اقتدار جنگی ایلی در اختیار فتح‌علیشاه و محمدشاه قرار گرفت.

گرچه این نظام عشیره‌ای با سازمان جنگی خود در جنگهای ایران و روس و در مقابله با سلاح‌های مدرنِ روس رنگ باخت و انعقاد معاهده‌های شومی چون ، ترکمانچای و گلستان را پی‌آمد داشت ، به هر صورت توفیق آغامحمدخان در نبرد با زندیان مرهون همان سازمان جنگی ایلات و عشایر تُرک قاجار بوده است.

به هر جهت ، هرچه از عُمر سلطنت شاهنشاهان قاجار ، می‌گذشت ، اداره محدوده‌های سلطنت آنان ایجاب می‌کرد از سُنّت‌های ایللیاتی ، دوری جسته و به حکومت متمرکز دیوانی ، روی کنند و اما بریدن آنان که هنوز در رأس خود ایلخان داشتند از مناسبات و روابط و رسوم ایللیاتی مُیسر نبود.

در دوره‌ی آغامحمدخان چون سرداران و سرانِ طوایف و تیره‌های ایل قاجار به منصب‌های لشگری و کشوری گمارده شدند، این تغییر شیوه‌ی زندگانی سران طوایف قاجار ، موجبات دور شدن ، آنها را از زندگی ایللیاتی و کوچ نشینی به یکجانشینی در شهرها فراهم آورد، و دیری نگذشت که سرانِ طوایف قاجار ، پس از تصاحب مقام‌های دولتی در سراسر کشور ایران ، پراکنده شدند و لذا ، ساختار تلاش و معیشتِ ایل صحرانشین قاجار بتدریج از زندگی شبانی و اقتصاد دامی ، به حیاتِ دیوانی ، قشونی ، اداری و پیشه‌وری سیر کرد.

فتح‌علیشاه ، چون ، رمز موفقیت قاجاریه را در تصاحب سلطنت بر پایه‌ی اقتدار نظام ایللیاتی ، می‌دانست ، به همین جهت ، سعی بر آن

داشت تا بافت ، شیوه‌ها و ویژگیهای ایل قاجار را در روند زندگانی ایلایاتی آنها حفظ کند.

در زمان فتح‌علیشاه ، روال انتصاب فرمان‌روایان و حکام شهرها، تغییر کرد ، و بخشی از سران طوایف مختلف قاجار اعم از دولو و قوانلو که منصب امارت و حکومت داشتند از دور خارج شده و منصب‌های حکومتی و امیری در بین فرزندان فتح‌علیشاه و شاهزادگان قاجار تقسیم گردید، در حالیکه تضاد ناهمگون و ژرف تقابل قدرت سلطانِ صحرانشین ایلایاتی که پیش از این گفته شد و اما اینک یکجا نشین شده بود، در زمان فتح‌علیشاه با وزیر یکجانشین ایرانی ، بروز کرد و در هیأت قتل حاج ابراهیم خان کلانتر ملقب به اعتمادالدوله وزیر اعظم لایق و کاردان قاجار و [redacted] بازتاب یافت.

در دوره‌ی سلطنت محمدشاه ، آهنگ استحاله‌ی حکومت قاجاریه از مناسبات و روابط ایلای به سمتِ دیوان‌سالاری مُدرن ، شتاب گرفت، و در نتیجه حکومت از فرزندانِ درجه‌ی اوّل فتح‌علیشاه به اولاد عباس میرزا تفویض گردید.

حدوث این مسایل در نهایت ، مُنجر به آن گردید که طوایف و تیره‌های ایل قاجار ، با گذشت یکصد و سی سال که از عُمَر سلطنت قاجاریه ، گذشت ، دیگر وجود خارجی نداشتند و سازمان جنگی مقتدری که آغامحمدخان ، از قدرتِ رزمی ایلات قاجار بوجود آورده بود و در اختیار داشت و به توانایی آن اساس سلطنت قاجار را بینان نهاد، در دوره‌ای که

احمد شاه آخرین پادشاه قاجار به سلطنت رسیده بود، کلاً از میان رفته بود و جز انتصاب ظاهری یکی از معمرین قاجار، به عنوان ایلخان که جنبه‌ی تشریفاتی داشت، ارکان اساسی ایل در گلیت خود ضایع شده بود و سپس در سال ۱۳۰۴ شمسی نیز شاهد از بین رفتن احمد شاه در گردونه‌ی تاریخ بوده‌ایم.

با پایان یافتن نظام سیاسی ایلی و دیوان سالاری مُدرن قاجار، رضاخان که از مردمان ایل پالانی سوادکوه مازندران و فرزند دادش بیگ آلاشتی بود، بواسطه‌ی خواست استعمار انگلیس و انحراف مشروطیت از اصول مردمی خود به قدرت قزاق به حکومت و سپس سلطنت و در پایان به هر دو و اقتدار شوم دیکتاتوری دست یافت.

رضاخان در اجرای سیاست یک کاسه کردن اقتدار و تمرکز قدرت در شخص خود از سال ۱۳۰۰ خورشیدی، ایلغار بی‌ترحم خود را با تهاجم هوائی و زمینی به ایلات غرب کشور، چون، جاف، جوانرود، روانسری، سلاطین اورامان لاهوت، سنجابی، کلهر، گوران، هلیلان در کرمانشاه و بیرانوند، سگوند، در کوند دلفان و سلسله در لرستان آغاز کرد.^(۱)

در ایلغار بی‌ترحم انگلیس خواسته‌ی قزاقان، چکمه‌پوشانی، چون امیراحمدی^(۲)، شاه‌بختی^(۳)، خزاعی^(۴) رزم آراء، جان محمدخان قصاب

۱- گردگُرد، اردشیر کشاورز، چاپ دوم انتشارات طاق‌بستان سال ۱۳۷۷.

۲- نگاه کنید به نقدی بر مجلدات دو جلدی خاطرات و اسناد نخستین سپهبد ایران، احمد

و دیگر مهمیز بدستان فرومایه از هیچ جنایتی در حق مردم عشایر کشور فروگذاری نکردند و چه بی‌داد وستم که بر عشایر نرفت و باز هم همان سیاست کوچ جمعی ایلات، از زیستگاههای آنان به خراسان و گریان و شیراز و از شیراز به دیگر نقاط و ... و سپس بازگشت ایلات و عشایر تبعید شده در ماههای پس از شهریور سال ۱۳۲۰ شمسی و پس از به تبعید رفتن رضاخان و تکرار حدیث کهنه‌ی کوچ جمعی عشایر از زیستگاههایشان به دیگر نقاط کشور. (۵)

به هر تقدیر باز می‌گردیم به مطلبِ نقدِ مُجلداتِ ایلات و طوایف کرمانشاهان همچنانکه به دفعات، گفته شده است، نقد، اصولاً می‌تواند، به عنوانِ مکمل چاپ بعدی کتاب مَد نظر قرار گیرد، و نویسندگانی که آثار آنان مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد، خود بایستی بهترین مشوق ناقدین

امیراحمدی به همین قلم، چاپ اول نشریه‌ی وزّین باختر، سال ۱۳۷۳.

۳- نگاه کنید به نقدی بر کتاب مأموریت لرستان خاطرات و اسناد سرتیپ شاه‌بختی، به همین قلم.

۴- نگاه کنید به نقدی بر اسناد منتشر نشده از سیاست‌های نظامی سپهبد رزم‌آراء در جنوب غربی کشور (کرمانشاه - لرستان) کاری از سازمان اسناد ملی ایران واحد غرب کشور به همین قلم، نشریه‌ی وزّین باختر، سال ۱۳۷۳.

۵- نگاه کنید به، کتاب پژوهی ژنرال‌های ارتش شاه (امیراحمدی - شاه‌بختی، رزم‌آرا) به همین قلم که در دست انتشار است، این کتاب مجموعه‌ی نقدهایی است که قبلاً در مورد آثار ژنرال‌های ارتش شاه به چاپ رسیده و یا نوشته شده است.

باشند.

دو دیگر اینکه ، آنچه در متن این پژوهش ، به محتوای کتابِ گردِ گرد ، ارجاع داده شده است ، وجه نشریه‌ای آن بوده ، که اینک به صورت کتاب ، در دسترس علاقه‌مندان است.

مطلب آخر اینکه ، بررسی حاضر (نقدی بر جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان مجلدات ایلات و طوایف کرمانشاهان) ، همچون کتاب گردِ گرد ، تألیف دیگر نگارنده از لحظه‌ی ترخیص از آن نویسنده نبوده و چنانچه ، بزرگوارانی ، کم و کیف این اثر را مورد دقت و ارزیابی قرار داده و از سر انصاف و عدالت و بدون هر گونه گرایش حُبّ و بُغض مرور کرده و نقد نمایند ، قطعاً ، منتی است گران ، بر گردن صاحب این قلم ، که خواهان کثرت نقد و نظر می‌باشد ، زیرا از هر نقد سالم و سازنده تجربه آموخته و بر بار ناچیز آگاهی خود ، خواهد افزود ، و حاشا که روی دژم گرداند و در قبالِ عنایت عزیزان ارزشمند ، مگر در صورت ضرورت پاسخ لازم و موجه داده خواهد شد.

به مرحمت و کَرَمِ صاحبِ کَرَم - اردشیر کشاورز

بهمن ماه سال ۱۳۷۷



تقدیم :

به پاکانِ روزگار ، آنانی که
گل وجودشان، در سرداب‌های
زمان پلاسید

اردشیر کشاورز

نقدی بر مجلدات ایلات و طوایف کرمانشاهان

عرضه‌ی مجلدات دوم و سوم از مجموعه‌ی ۶ جلدی کتاب جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان توسط مؤلف محترم و محقق ارزشمند جناب آقای محمدعلی سلطانی تحت عنوان ایلات و طوایف کرمانشاهان که کاری است سترگ و در نوع خود کم نظیر و بالطبع در سالهای اخیر کمتر تحقیقی گسترده و همه جانبه در این زمینه چاپ و منتشر گردیده‌است را به جامعه فرهنگی ادبی تاریخی استان کرمانشاهان، استانهای همجوار و در نهایت جامعه فرهنگی کشور شادباش می‌گوید. بدون شک، اثری چنین پُر بار و جامع که نقطه عطفی است، پژوهندگان را به سیر در وادی تفحص و تحقیق رهنمون گشته و خاطره‌ی تألیف مجلدات جغرافیای نظامی مناطق کشور^(۱) اثر سپهد جاجعلی رزم‌آراء و جدای از ابعاد شخصیتی و استعدادهای بکار گرفته در بُعد منفی مؤلف

۱- رزم‌آراء از سال ۱۳۱۶ خ که معاونت واحد آموزشی دانشگاه جنگ تهران و همچنین ریاست اداره جغرافیائی ارتش را با درجه سرتیپی به عهده داشت نسبت به تدوین، تألیف، چاپ و انتشار مجموعه ۱۸ جلدی جغرافیای نظامی ایران همچون جغرافیای نظامی کرمانشاهان، ایلام، کردستان و.... اقدام نمود، این تألیفات علاوه بر نقشه‌برداری طبیعی سراسری شامل مجموعه‌ای از اطلاعات جامعی از وضعیت عشایری است که نمایانگر ویژگیهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی استانهای کشور می‌باشد. با استفاده از اسناد و مدارک چاپی و خطی موجود در بایگانی شخصی و مقاله ظهور و سقوط سپهد رزم‌آراء نوشته م. رضا قدس، ترجمه علی میرزائی مندرج در ماهنامه اجتماعی، فرهنگی، هنری، ادبی، نگاه نو شماره ۱۳ فروردین و اردیبهشت

مذکور را تداعی می‌نماید.

علم فراگیر جغرافیای تاریخی، در کشور ما از عنایت اساتید بزرگواری چون دکتر منوچهر ستوده استاد دانشگاه تهران که خود بیش از چهل سال در زمینه امر عظیم مطالب تاریخی، جغرافیائی، اقلیمی، فرهنگی سرزمین‌های کشور کمر همت خدمت بر بسته است^(۱)، بهره برده و گاهی نیز بر تحقیقات جغرافیای تاریخی محققان مقدمه‌ای می‌نویسد.^(۲)

موضوع دانش جغرافیای تاریخی در این دیار با وجهه همت آقای محمدعلی سلطانی از ابعاد گسترده و گسترده‌گی خاصی بهره‌مند شده است و خوشبختانه ابواب توسعه یافته آن میرود تا منطقه را از چنین مباحثی متمتع سازد.

آنچه که بارگران و مشکلات عدیده تألیف آثاری از زُمره‌ی جغرافیای تاریخی را بر آقای سلطانی سهل و آسان نموده‌است، جدای از تلاش، پشتکار و همت مصروقه‌ی مشارالیه در این راه، مساعدت و یابوری بی‌دریغ مردم عشایر غرب کشور در آغازین سالهای پیروزی انقلاب اسلامی بوده است که به مراجعین صادق و پاکدلی که به قصد انجام خدمت معنوی و نه چندان انتفاع مادی، اقبال خوش و روی گشاده‌نشان داده و بزرگوارانه هریک بقدر استطاعت علمی خود یا تنظیم و تسلیم

۱- گفتگو با استاد دکتر منوچهر ستوده، کیهان فرهنگی سال سوم شماره چهارم تیرماه سال ۱۳۶۵.

۲- مقدمه‌ای بر کتاب جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان تألیف آقای علی محمد ساکی چاپ اول سال ۱۳۴۳ ناشر کتابفروشی محمدی خرم‌آباد (توسط دکتر منوچهر ستوده).

مطالبی مرتبط با شرح پیشینه تاریخی خاندان خویش، مؤلف را در این امر خیر فرهنگی یاور بوده‌اند، گو اینکه جمع‌آوری این همه اسناد گوناگون انجام مصاحبه‌ها، اصلاح نوشته‌های بازماندگان خاندانها، تنظیم، ترتیب و تدقیق مطالب، بررسی و پُرسه در متون تاریخی و جغرافیائی که مستلزم مراجعات و مکاتبات عدیده، مسافرت‌های مکرر، تلاش‌های بی‌حد و حصر آن هم با دست خالی و نه دریافت هزینه سفر و حق ایاب و ذهاب و استفاده از خود رو دولتی و لو اینکه اقامت در مرکز کشور صعوبت دست‌یازی به اسناد لازمه را در سازمان اسناد ملی ایران برایش سهل کرده باشد، کاری است بس بزرگ و در خور تحسین و سزاوار توجّه.

نگارنده پیشاپیش تألیف جغرافیای تاریخی و تاریخ کرمانشاهان (مجلدات حاضر) و در پی بهره‌وری از آخرین تألیف آقای محمدعلی سلطانی بواسطه زحمات متقبله و رنجی که مؤلف محترم در گردآوری، تنظیم، تألیف، چاپ و نشر آثار خود برده است، سپاس خویش را در هر نوشتاری بویژه در نقد آثار فاضل گرامی جناب آقای ایرج افشار سیستانی عرضه داشته است و با مذاکره‌ای که در رابطه با تألیفاتی که مرتبط با بررسی سازمان ایل، بافت و ساختار عشیرتی و ویژگیهای قومی عشایر بوده با جناب آقای پُرفسور دکتر سکندر امان‌اللهی بهاروند استاد جامعه‌شناس دانشگاه‌های شیراز و تهران که اخیراً پس از گذشت یکسال تحقیق و تدریس در کشور نروژ و دانشگاه هاروارد آمریکا موفق به کسب مرتبت علمی برتر گردیده است، چه در زمان حضور در کشور و چه در خارج از کشور که نگارنده را از بذل مرحمت و ارشاد و راهنمایی خود

بی‌نصیب نساخته‌اند، داشته است مشارالیه، شیوهٔ تدوین و سیر و روش کار آقای سلطانی را مورد تأیید قرار داده (گرچه خواستار رفع اشکال در پاره‌ای از طبقه‌بندیهای ساختار ایلات، همچون سلسله مراتب سازمان ایلی نیز شده است که در خلال مرور بر کتاب به آن اشاره خواهیم داشت) در حالیکه بر آثار کسان دیگری که تألیفات آنها در چند سالهٔ اخیر بالغ بر پنجاه و چند جلد شده است و در همه حال مدعی طاووس علیین بودن، می‌باشند، مستمرراً مُهر ابطال زده‌اند.

آقای سلطانی، خوشبختانه با کمی سن و در عنفوان جوانی با تلاش مستمر و بدون وقفه، تألیفات عدیدهٔ ارزنده‌ای را به جامعهٔ فرهنگی اهداء نموده است که مایه سرافرازی و مباهات است و اما باسعهٔ صدری که در ایشان هست می‌بایست استفاده از مطالب تألیف اخیر خود را با ذکر مأخذ کامل از برای امر تحقیق پژوهندگان مجاز میدانست تا خدمات فرهنگی خویش را تکمیل نموده‌باشد، گو اینکه در این عصر و زمان، سرقت کنندگان مطالب ادبی و تاریخی، متأسفانه بدون پروا و کم و کاست از مطالب دیگران استفاده‌های بسیار بدون ذکر منابع و مأخذ می‌نمایند و گاهی حاصل کار افراد زحمت‌کش را نیز بنام خود می‌کنند و از آنجائی که آقای سلطانی در امور تحقیقاتی استفاده‌های فراوان و شایان از کتب، مجلات، نشریات، دست‌نوشته‌ها و آثار تاریخی مدّون با درستی تمام و ذکر منبع و مأخذ کامل بُرده و می‌برند، اگر همگان استفاده مشارالیه را منوط به اجازه کتبی که مستلزم مراجعه، مکاتبه و می‌باشد می‌نمودند آیا فرصت زیادی از دست نمی‌رفت و لذا انتظار چنانست، جناب آقای

سلطانی انشاء... در عرضهٔ مجلدات بعدی اجازهٔ استفاده از آثار خود را منوط به ذکر مأخذ کامل نموده که موجب سهولت بیشتر در امر تحقیق خواهد شد. (۱)

مجلدات دوم و سوم مورد بحث مشتمل بر ۷ فصل در ۱۱۲۰ صفحه همراه با پی‌نویس‌های توضیحی و ارجاعی است؛ پنج فصل از فصول هفتگانه مشتمل است بر اوضاع اقلیمی، تاریخی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایلات و به شرح ذیل است:

فصل اول اورامان - فصل دوم جاف - فصل سوم گوران - فصل چهارم کلهر. فصل پنجم زنگنه و وند که هریک از ایلات مشروحه فوق حسب سلسله مراتب و ساختار تشکیلاتی هر ایل منقسم به طایفه مستقل، طایفه، تیره، اجاق و دیگر زیر مجموعه‌های مربوطه می‌باشد و دو فصل بقیه را فرهنگنامه و فهرست‌ها تشکیل می‌دهد که ضرورت مروری بر آن از باب نیاز بررسی علمی مطالب، و بهره‌مندی بیشتر از شکافتن دقائق و ظرائف موضوعات گونه‌گون و نه از باب اشکال یابی و دید خرده‌گیری احساس می‌شد که با صرف وقت لازم و مطالعهٔ کامل و جزء جزء، صورت پذیرفت که بدینوسیله به ساحت علاقه‌مندان بزرگوار و مردم شریف خطهٔ غرب تقدیم می‌شود. (۲)

۱- متأسفانه جناب آقای سلطانی در عرضهٔ مجلدات دیگر همچنان بر موضع اولیه خود بودند.

۲- چاپ اول این نقد و بررسی در نشریهٔ باختر ویژه غرب کشور، در سال ۱۳۷۳ صورت گرفته است.

با اعلام این مطلب که نقد آثار پژوهشگران ، داوری مورد لزوم و بجائی است که در هر حال نیاز پرداخت به آن ضروری و محسوس است مشروط بر اینکه شخصیت نویسنده بدور از نقد و خارج از دایره‌ی داوری منصفانه اثر قرار گیرد و ناقد در عین حالی که بایستی منصف باشد از حس عدم ترحم در نقد نیز بهره ببرد.

فصل اوّل (اورامان) صفحات ۲۱ تا ۱۱۶

در این فصل که فصلی پُر بار، مهیج ، جذاب و آکنده از کشش است ، با استفاده‌ی از نسخه خطی و منحصر بفرد تاریخ اورامان تنظیم شده است ، در این فصل و در صفحه ۶۶ ذیل جنگ نوبران و با غشاه که مأخذ مربوطه ذکر نشده، از سطر هفتم آمده است : (در یورش سراسری برای شکستن صفوف اردوی مجاهدین که قوای مرکزی به فرماندهی عبدالحسین میرزا فرمانفرما به یاری مجاهدین رسید لشگر سالارالدوله شکست خورده، عده‌ای در محاصره افتادند واکثراً روی به هزیمت نهادند و...) .

بر اساس اکثریت قریب به اتفاق منابع و مأخذ معتبر، عبدالحسن میرزا فرمانفرما در جنگ نوبران و با غشاه حضور نداشته است و سرکردگی اردوی دولتی مجاهدین ، ارمنی ، سواران بختیاری ، سرباز و قزاق به عهده پیرم ارمنی سرداران بختیاری (جعفرقلیخان سردار اسعد سوم، خسروخان سردار ظفر، نصیرخان سردار جنگ) مسیوه‌از آلمانی و صادق اسلامبلی بوده است. نگاه کنید به مبحث جنگ با غشاه از صفحه ۷۶ به بعد

مبحث بازگشت سالارالدوله به اورامان و تا نزدیکی روانسر سیدطاهر هاشمی.

در صفحه ۸۰ در دو جا، سرتیپ صادق خان کوپال (سرلشکر) - توپال نوشته شده است.

در فصل اورامان وجوه مُمیزه‌ای که مشخص نماید چه مقدار از نوشته‌ها سند مأخوذه و منقول است و چه میزان به قلم مؤلف می‌باشد، جُر ارجاع خواننده به مآخذ مربوطه، مورد دیگری ارائه نشده است و در حالیکه بخش اعظم مطالب نقل سند است چنان می‌نماید که مطلب از آن مؤلف می‌باشد.

فصل دوم جاف جوانرود صفحات ۱۲۳ تا ۲۲۹.

در مبحث حکمرانان اردلانی، دوره حکمرانی عباس خان سردار رشید صفحه ۱۴۴ ذیل فتنه سالارالدوله چنین آمده است: (پس از آمدن عشایر متحد با سالارالدوله، فضل‌الله میرزای عضدالسلطان برادرش را که از اراک احضار کرده بود به حکومت کرمانشاه منصوب نمود و....).

۱ - ابوالفضل میرزا عضدالسلطان دُرست است که فرزند مظفردالدینشاه بوده و در اواخر عُمر با مَنصبِ سناتوری مَنَتَصِبِ محمدرضا شاه مخلوع به سناتور عُضد معروف بود.

۲ - عضدالسلطان در موقع احضار از جانب سالارالدوله در روستای آستانه شهرستان ملایر سکونت داشته است و نه در اراک، مرحوم آیت‌... مردوخ که خود جهت آوردن عضدالسلطان به ملایر رفته است

در صفحات ۷ و ۲۸۶ به این موضوع اشاره دارد. نگاه کنید به تاریخ کرد و کردستان و یاتاریخ مردوخ نشر غریقی سال ۱۳۵۱ صفحات مذکور.

صفحه ۱۶۱ (استقرار لشگر غرب) - ایجاد اتحاد عشایر علیه

سردار رشید.

در این قسمت به گزیده‌ای از نوشته‌های ابراهیم خواجه نوری تحت عنوان بازیگران عصر طلائی^(۱)، اشاره و استناد شده که چندان مورد وثوق نیست و با اینکه مطالعه جزوات بازیگران عصر طلائی که بالغ بر بیوگرافی تنظیم شده پنجاه نفر بازیگر و یکنفر سربازیگر عصر طلائی؟! (رضاخان) می‌باشد از جهاتی مُغتَنَم است، مع الوصف چون فاقد جنبه علمی و تحقیقی لازم است همانند عدم ذکر روز، ماه و سال، و وقایع اتفاقیه نیز دارای اشتباهاتی است، بعنوان مأخذی معتبر قابل اعتماد نیست. مثلاً در مبحث امیر لشگر غرب (صفحات ۸۴ تا ۹۰) در صفحه ۸۶ چنین آمده است،^(۲)... (در این بین عضدالسلطان که در آن وقت حاکم کرمانشاه بود با رنگ پریده و لبهای لرزان نفس نفس زنان رسید، تلگرافی در دستش می‌لرزید و صدا به زحمت از گلویش بیرون می‌آمد، چه شده، هیچ قربان، سردار رشید تلگراف کرده و می‌گوید شنیده‌ام، امیر اعظم سلیمان کلهر یعنی قبادیان وکیل مجلس دوره چهاردهم را به کرمانشاه آورده است.

۱- نگاه کنید به جزوه شماره ۲ بازیگران عصر طلائی سپهبد امیراحمدی نوشته خواجه نوری، ناشر سازمان انتشارات جاویدان چاپ جدید ۱۳۵۷ چاپخانه محمدحسن علمی مبحث کوکب خانم صفحات ۹۱ تا ۹۴.

- ۱ - زمان حکمرانی عضدالسلطان سال ۱۳۴۰ ه‍.ق مطابق با ۱۳۰۱ خورشیدی بوده و موضوع ، مجعول آمدن سلیمان خان امیراعظم حاکم کلهر بنا به اظهار تلگرافی سردار رشید نیز سال ۱۳۰۱ خورشیدی است.
- ۲ - سلیمان خان امیر اعظم در اوایل دههٔ اول سال ۱۳۰۰ خورشیدی بدست پاشاخان ترور گردید در حالیکه مدت زمان دورهٔ دو سالهٔ مجلس چهاردهم از ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴ شمسی است و آن کس که قبادیان باشد و نمایندهٔ دورهٔ چهاردهم مجلس، مرحوم عباس خان امیر مخصوص قبادیان کلهر با القاب قبلی امیر معظم و سالار اقبال است نه سلیمان خان امیر اعظم ، امیراحمدی در خاطرات خود ، در عین گزافه گوئی در مورد سران ایل کلهر و سردار رشید کردستانی صفحه‌ی ۱۹۷ ذیل مبحث (نمونه‌ای از خودسری‌های سردار رشید) می‌نویسد : (عباس خان قبادیان در اثر تقویت من موفق شد که در ایل کلهر نفوذ از دست رفته‌ی خود را بدست آورد و سلیمان نیز در طی این مدت به دست یکی از برادرانش کشته شد ، ولی ایل سنجابی همچنان همکاری خود را از جهت کرمانشاه ، با سردار رشید ، حفظ کرده‌بود و در جهت کردستان نیز بیشتر ایلات تحت امر و اطاعت او بودند ، من همان دوازده‌هزار نفر کلهر و گوران و ولدبیگی را که سلیمان کلهر روزی از آنها مرا بیم می‌داد ، به دست عباس خان قبادیان تابع اراده قشون نمودم و دستور دادم که به سردار رشید حمله کنند و خود نیز با یک گردان نظامی و چهار عراده توپ کوهستانی از راه طاق‌بستان به روانسر حرکت کردم و از سه جهت به سردار رشید حمله شد، قبادیان جنگ رشیدانه‌ای کرده بود ، سردار رشید ، عقب‌نشینی کرد و خودش به بغداد

گریخت ، ولی بیشتر سواران او و سنجابی را گرفتیم و خلع سلاح کردیم که در میان آنها علی اکبرخان سردار مقتدر و حسین خان پیرالسلطنه بودند که زنجیرشان کردم و در ارودگاه نگاهداشتیم

صفحه ۱۶۵ جنگ کریش خان .

در این قسمت سلطان کریش خان که همان کری مجاهد ارمنی باشد، رقیب سردار مجاهد یارمحمدخان به حساب آمده است، در حالیکه نه کری و نه گیگوی ارمنی که به ترتیب بعد از پیرم از اعضاء برجسته‌ی فرقه مشکوک داشناکسیون در میان مجاهدین ارمنی محسوب می‌گردیده‌اند علیرغم حسادت ، ناخوشایندی باطنی و عدم تمایلات قلبی به محبوبیت سردار مجاهد یارمحمدخان ، هیچگاه توان مقابله و یا رقابت با سردار را نداشتند.

بعد از جنگ شورجه که بدنبال هزیمت مفتضحانه فرمانفرما و شکست رضاخان شصت تیر صورت گرفت ، با کشته شدن پیرم و دکتر ظهرا ب خان معاون و پزشک نظمیه در حرکت ارودی دولتی از شورجه به صحنه، فرماندهی کل نیروها و دسته‌های نظامی به یارمحمدخان ، با عنوان سردار کل تفویض گردید.^(۱)

مبحث عباس خان سردار رشید کردستانی یکی از پُر بارترین مباحث جلد اول کتاب ایلات و طوایف کرمانشاهان است، ارزش تحقیقات انجام

۱- نگاه کنید به قسمت ۴۴ گرد گرد مبحث جنگ صحنه، هفته‌نامه شماره ۸۹ باختر دی ماه ۱۳۷۰ از همین قلم.

شده در این بخش، بیش از تحقیقات مفید و سودمند انجام شده وسیلهٔ جناب آقای کاوه بیات، نویسنده، محقق، مؤلف و مترجم محترم تحت عنوان عباس خان سردار رشید و کردستان ۱۳۰۴-۱۲۹۴ شمسی مندرج در فصلنامهٔ تحقیقات تاریخی (گنجینه اسناد) سال دوم دفتر اول و دوم بهار و تابستان ۱۳۷۱ از انتشارات سازمان اسناد ملی ایران می‌باشد می‌ماند اینکه، علت دستگیری سردار رشید مستثنی از تمامی جهاتی که در نوشته‌های آقای سلطانی؛ آقای کاوه بیات و صاحب این قلم آمده،^(۱) مطلبی است که آقای جعفر مهدی نیا در صفحه ۶۸۶ کتاب زندگانی سیاسی سیدضیاءالدین طباطبائی^(۲) به این شرح آورده است: (این بار مرحوم مَدْرَسِ محرمانه با سردار رشید کردستانی مکاتباتی برای جلب کمک کردها کرد، بر حسب اتفاق نامه‌های ایشان به سردار رشید هم بوسیله دوستانی بدست مأمورین نظمیه افتاد.)

این قضیه مربوط است به بازگشت سردار رشید از اعتاب مقدسه که شناخت عمیق مرحوم آیت ا... سیدحسن مدرس از وی ضمن آگاهی از شرارت‌ها و در مقابل عرق ضداستعماری سردار رشید، مرحوم مدرس را واداشت جهت بازگردانیدن احمد شاه از مرزهای غربی و بسیج و آمادگی عشایر غرب کشور به منظور مقابله با قزاق‌های رضاخان، سردار رشید را

۱- توضیحات مربوط به سردار رشید کردستانی قسمت ۲۷ گرد گرد هفته‌نامه باختر شماره ۷۱ سیزدهم شهریور ماه سال ۱۳۷۰.

۲- نخست وزیران ایران (۴) زندگانی سید ضیاءالدین طباطبائی، جعفر مهدی نیا، انتشارات پانوس تهران چاپ اول سال ۱۳۶۹

در این امر خاص طرف مشاوره و مکاتبه قرار دهد.

(مبحث اعزام اردوی نظامی ۱۳۲۵ ش.)

در صفحه ۲۱۰ ذیل این مبحث و در برخی از بخش‌های دیگر تألیف حاضر، اشاره‌ای به تشکیل اتحادیه عشایر در غرب کشور به زعامت عباس خان قبادیان که طرحی انگلیسی بوده است، رفته که ضرورت توضیحی را به اجمال ایجاب می‌نماید، در سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ که دولت روس استالینی جهت تجزیه ایران، نغمه شوم غائله سیدجعفر پیشه‌وری را در آذربایجان ساز نمود و قاضی محمد با اعلام استقلال، جمهوری خود مختار کردستان را عنوان نمود، دولت احمد قوام (قوام‌السلطنه) به جهت مقابله با قضایای مذکور مقدمات تشکیل نهضت جنوب با ایجاد اتحادیه عشایری سران قشقایی و بختیاری را فراهم و اعتصاب کارگران در اصفهان و مازندران با تحریک عوامل داخلی و خارجی و احیاناً کارگزاران دولت نیز در حال تشکل بود که در غرب کشور جنبش و یا نهضت قبادیان عَلم گردید، در ارتباط با واقعه غرب کشور، دست پنهان سیاست انگلیس در ماجرا مشاهده نشده است و اما می‌توان تجمع ایلات و عشایر غرب را در منطقه کفرآور و در محل (سرگول قِمِگه) بنا به خواست قوام‌السلطنه به حساب آورد و از این نکته نیز نباید غافل بود که بعد از شهریور سال ۱۳۲۰ مأمورین سیاسی دولت استعماری انگلیس، در منطقه غرب با تحبيب، تطمیع و تهدید سران عشایر غرب

بویژه در ایام مأموریت کلنل فلی چر، به دخالت‌های بی‌جا و خارج از قاعده‌ای دست می‌زدند^(۱) خواسته قبادیان حسب ظاهر مقابله با دسته‌های توده‌ای بود که در کرمانشاه در پی نیل به مقصود خود بودند و در مقابل آنها علامه وحیدی که از طرف قبادیان حمایت می‌شد صف‌آرایی کرده بود و به هر تقدیر تمامی تحرکات ایجاد شده در آن سالها اعم از غائله پیشه‌وری، خودمختاری کردستان، اتحادیه نهضت جنوب و جنبش غرب کشور را چه استعمار خارجی و چه استبداد داخلی راه‌اندازی، هدایت و سرپرستی می‌نمود، در مورد نقش قبادیان که عامل انگلیسی‌ها خوانده می‌شده و در کتاب گذشته چراغ راه آینده است به این موضوع اشاره صریح شده^(۲) در پاره‌ای از وقایع آن سالها و سالهای بعد نقش وی چنین آمده است، (در سال ۱۳۳۱ خ بدنبال توطئه دامنه‌داری که از جانب عراق علیه ایران طرح‌ریزی شده بود و مقصود به خاک و خون کشیدن منطقه غرب می‌بود، نقشه کار چنان ترسیم گردیده بود که انگلیس‌ها همه رشی‌خان (محمدرشید) را از (رتبه) در غرب عراق به سلیمانیه آورده و با

۱- نگاه کنید به قسمت ۱۸ گرد گرد هفته‌نامه شماره ۶۲ باختر خرداد ۱۳۷۰ و بیست و پنجمین سالنامه دنیا سال ۱۳۴۸ صفحه ۱۶۱ خاطره‌نگاری سرتیپ محمدعلی صفاری و همچنین ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم دکتر ایرج ذوقی، شرکت انتشاراتی پازنگ چاپ اول تابستان ۱۳۶۷ ذیل نهضت جنوب صفحات ۱۴ و ۱۳-۲۱۲.

۲- گذشته چراغ راه آینده است، پژوهش گروهی: جامی ویراستار بیژن نیک‌بین انتشارات نیلوفر چاپ دوم تابستان ۱۳۶۲ صفحه ۴۲۲.

یاری و مساعدت بیگ زادگان گُرد از طریق سلیمانیه و مریوان به کردستان ایران تهاجمی داشته باشند و همزمان در ناحیه بختیاری و بروجرد اشخاص سرشناس در حالیکه از حمایت و پشتیبانی قبادیان برخوردار می‌شدند با سرگرم نمودن نیروهای ایران موجبات حمله ارتش عراق در محور خانقین قصر شیرین را به پشتیبانی واحدهای هوایی انگلیس در شعیبه و حبانیه فراهم آورند، غلامرضا مصور رحمانی در بخش چهارم کتاب خاطرات^(۱) خود ذیل مبحث مأموریت بغداد، در مورد ایجاد غائله انگلیسی‌ها و بسیج همه رشید و سران بختیاری می‌نویسد: (مقارن آن می‌بایستی علی‌اصغر بختیار [احتمالاً ابوالقاسم بختیار باشد نه علی‌اصغر بختیار] و حاج علیقلی موکوئی، منطقه بختیاری و بروجرد را از دست نیروهای انتظامی خارج سازند و در اختیار خود بگیرند و احیاناً در صورت لزوم از منطقه پشتکوه بوسیله عوامل قبادیان فتودال معروف کرمانشاه تقویت شوند).

مسعود بهنود در کتاب^(۲) از سیدضیاء تا بختیار، مبحث حکومت قوام السلطنه، می‌نویسد: (در کرمانشاه (دولت) قبادیان فتودال معروف را که او هم از زندان رضاشاه بدر آمده و بر سر املاک خود بازگشته بود، مسلح کرده، پذیرفته بود که به ترکتازی در آن حدود مشغول باشد، املاک گُرد را به زیر مهمیز بکشد.

۱- خاطرات سیاسی غلامرضا مصور رحمانی چاپ اول سال ۱۳۶۴ انتشارات رواق.

۲- دولتهای ایران از اسفند ۱۲۹۹ تا بهمن ۱۳۵۷ از سیدضیاء تا بختیار مسعود بهنود، چاپ چهارم ۱۳۶۹ سازمان انتشارات جاویدان.

با همه تفاسیری که به تفصیل شرح آن رفت، بدون اینکه در اینجا هدف دفاع از کسی باشد، نگارنده عرق میهن دوستی و چهره ضد دیکتاتوری مرحوم، عباس خان قبادیان کلهر را که آزمایش وطنخواهی خود را در طول تاریخ مبارزاتی خویش بویژه در ایام جنگ بین الملل اول به کرات با توفیق به ثبوت رسانیده است، فراتر از آن میداند تا بعنوان عامل و مهری استعمار انگلیس در منطقه به دلخواه مأمورین عالی رتبه انگلیسی مبادرت به اعمالی ناموجه کرده باشد گو اینکه وضعیت آحاد جامعه شهری و عشایری غرب کشور بواسطه اشغال خاک میهن توسط متفقین و اعمال نفوذ، حاکمیت، اوامر و نواهی، سرهنکهای انگلیسی کنسولخانه انگلستان چون کلنل پیت و کلنل فلیچر به نحوی بوده است که عباس طباطبائی فرماندار شاه آباد غرب (اسلام آباد غرب) طی دو فقره تلگراف در سال ۱۳۲۳ به این دخالتها به وزارت متبوعه خود (وزارت کشور) جریان را گزارش نموده،^(۱) است پس در چنان وضعیتی، آیا رؤسای عشایر می توانستند از تماس و یا همراهی مأمورین انگلیسی سرباز زنند.

آقای حسین مکی در خاطره ای که از آخرین ساعات پایان عمر مجلس دوره پانزدهم در مورد لایحه قرارداد گس گلشائیان (لایحه نفت) نقل می کند می نویسد: (در سرسرا وکلای وطن پرست، مرا به اطاقهای اطراف می بردند و صورت و دهانم را می بوسیدند، در همین موقع یکی از

وکلای عشایری ضمن اینکه مرا می‌بوسید و آشک ذوق از چشمش جاری بود گفت (تو خانواده و عشیره‌ی چندین صدساله مرا از یک ننگ تاریخی نجات دادی ، زیرا اگر کار به رأی می‌کشید من ناچار بودم بر خلاف تمایل قلبی رأی بدهم و ننگ این رأی تا ابد در خاندان من می‌ماند. ^(۱) این وکیل عباس قبادیان رئیس ایل کلهر بود.

طایفه رستم بیگی جوانرود از صفحه ۱۹۷ تا ۲۲۰

نهضت مشروطه ۲۰۳ ، در ارتباط با گرایش گُرد مردان جوانرودی و دلاوران رستم‌بیگی سعیدالسلطنه و سردار اکرم و مابقی به قیام سردار مجاهد یارمحمدخان و حمله تفنگچیان جوانرودی ، ولدبیگی و اورامی ، تنها اینان نبودند که در شب سیزدهم مهرماه سال ۱۲۹۱ شمسی شهر کرمانشاه را در تصرف گرفته و جهت به اسارت گرفتن فرمانفرما، دیوانخانه حکومتی را به محاصره در آوردند، بلکه مجاهدین مسلمان محور سه‌گانه سردار ، عشایر کلهر و دیگر نیروهای انقلابی جانبدار قیام نیز شرکت داشتند. ^(۲) ضمناً بار اوّل که در شرح حال یارمحمدخان پیش نام سردار

۱- خاطرات سیاسی حسین مکی چاپ اوّل انتشارات علمی ، انتشارات ایران . بهار ۱۳۶۸ . آخرین خاطره مجلس پانزدهم صفحه ۱۹۶ و بند ۱ زیرنویس صفحه مذکور.
۲- جهت آگاهی از وضعیت نیروهای طرفین درگیر، طرفداران فرمانفرما و دولت مرکزی و جانبدار قیام سردار مجاهد نگاه کنید به قسمت ۶۱ گُرد گُرد مبحث قیام (۲) هفته‌نامه شماره ۱۰۷ تیر ۱۳۷۱ یا کتاب (گُرد گُرد) اردشیر کشاورز، چاپ دوم ، انتشارات طاق‌بستان ، سال ۱۳۷۷ همین مبحث.

مجاهد توسط صاحب این قلم بکار گرفته شد، انتظار نمی‌رفت اصطلاح سردار یارمحمدخان به سردار مجاهد تبدیل و در نوشته‌ها بیاید و اینک با کمال خوشوقتی در جای جای مباحث مربوط به نهضت مشروطیت در میان عشایر و ایلات و طوایف کرمانشاهان، مجلدات مورد بررسی، این پیش نام توسط جناب آقای سلطانی به گرات آمده است.

صفحات ۲۱۰ تا ۲۲۰ مبحث جنگلهای چندگانه عشایر جوانرود با نظامیان حکومت طاغوت صفحات ۲۱۰ تا ۲۲۰ مبحث جنگلهای چندگانه عشایر جوانرود با نظامیان حکومت طاغوت که در متن و یا زیرنویس مأخذ و مرجع مربوطه ذکر نگردیده و لیک در بند ۸۸ یادداشت فصل ۲ پی‌نویس‌های توضیحی و ارجاعی (ایل جاف و جوانرود) منابع مربوطه آمده است، نمودی از حمیت، غیرت و شجاعت عشایر جاف و جوانرود در رویارویی و نافرمانی از پذیرش ستم سردمداران حکومت ظلم و جور محمدرضاشاه مخلوع است، که متأسفانه در بعضی جاها این شورش‌ها اشتباهاً غائله نوشته شده (صفحه ۲۱۹ سطر پانزدهم) و در صفحه ۲۱۱ سطور آخرین موضوع جنگ دوم جوانرود با قوای دولتی در سال ۱۳۲۹ ش آخرین درجه عزیزالله پالیزبان که در آن زمان سرگرد بوده است، ارتشبد نوشته شده، در حالیکه پالیزبان با درجه سپهبدی بازنشسته شد و پس از سناتوری ایالت غرب در زمان انقلاب شکوهمند اسلامی استاندار کرمانشاهان گردید.

به هر تقدیر از زمان طفولیت که تصویری کم‌رنگ از وقایع جنگلهای جوانرود با ارتش طاغوت، شاید جنگ سال ۱۳۳۴، در ذهنم نقش بسته

بود با خاطره‌ای که از آن سالها داشتم به این شرح که : می‌گفتند پس از کوبیده شدن قلعه جوانرود و افتادن اموال و غنایم مردم بدست نظامیان ، بهترین اسب منطقه را پالیزبان از آن خود دانسته و به اصطبل خانه‌اش در کرمانشاه آورده است و من خود آن اسب را دیدم که یکی از عشایر جاف سوار بر آن در کناره آبشوران جولان می‌داد، همیشه در پی آگاهی از قضایا بودم، تصویری که آقای سلطانی از وقایع جنگهای جوانرود ارائه داده است، روح سرگردان مرا در ارتباط با آگاهی از چگونگی آن رخدادها که این همه سال تشنه شنیدن و دانستن آن بوده‌ام ، آرامش بخشید.

کابینه دکتر محمد مصدق و طرفداری عشایر جوانرود از او.

در ذیل این مبحث که در صفحه ۲۱۵ درج است ، می‌خوانیم : (در زمان نخست وزیری دکتر محمد مصدق و جریان ملی شدن صنعت نفت که مسئله اختلاف ، نخست وزیر با دربار در بین ملت ، شایع گردید ، غلامحسین خان اردلان ، فرزند حسین خان مظفرالسلطنه و برادرزاده سردار رشید معروف ، برای شناخت و گرایش به شادروان دکتر محمد مصدق به او پیوست ، محمدبیگ وکیل جوانرود بود، اتفاقاً همان شبی که کودتا به وقوع می‌پیوندد (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) غلامحسین اردلان و محمدبیگ وکیل جوانرود و همراهان در منزل دکتر مصدق بودند و در جریان زد و خوردهای منزل ایشان ، جان به سلامت برده از تهران خارج و خود را به منطقه رسانیدند ، و در مقابل تیموربختیار و عباس خان قبادیان کلهر ایل کلهر ، را برای پشتیبانی از کودتاچیان مهیا کرده بودند.) نقل با انتخاب تلفیق و تلخیص.

در پیرامون مطلب مذکور، این واقعیت که عشایر جوانرود و غلامحسین خان اردلان هوادار شادروان دکتر محمد مصدق بوده‌اند، نباید شک کرد و اما اینکه آنان در واقعه ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ در منزل دکتر مصدق بوده، پاسخ اینست که اولاً وقوع کودتای آمریکائی انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در شب نبوده است و بلکه اوج تحرکات نامردمی که از صبح روز بیست و هشتم مرداد شروع شده بود، در بعداز ظهر همان روز بوده است، پس کودتا در روز صورت گرفته است، دوم اینکه علی‌رغم نوشته آقای سلطانی، غلامحسین خان اردلان و محمدبیگ وکیل جوانرود و همراهان آنها حسب شواهد موجود، در منزل شادروان دکتر محمد مصدق نبوده‌اند، استشهاد ما در این مورد، بیان خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجابی است که به نقل وقایع روز ۲۸ مرداد پرداخته‌اند و از پی می‌آوریم: (وقتی به منزل مصدق رسیدم، رفقای دیگر هم بتدریج به منزل مصدق آمدند و تا ساعت یک و نیم بعداز ظهر بنده آنجا بودم که تیراندازی‌ها شروع شد آن روز من میهمانانی از ایل جوانرود و از ایل سنجابی در منزل داشتم، آنها به منزل من آمده بودند، تلفن کردم که به آقایان ناهار بدهید و عذرخواهی بکنید چون من نمی‌توانم بیایم، ضمناً دستور دادم که آنها به منزل دیگری در پشت دانشگاه که آدرس دادم بروند که من آنها را ببینم.^(۱)

۱- عین مطلب آقای سلطانی مبنی بر اینکه غلامحسین خان اردلان و محمدبیگ وکیل جوانرود و همراهان آنها در شب کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ در منزل شادروان دکتر محمد مصدق بوده‌اند در صفحه ۹۳ کتاب تاریخچه جوانرود تألیف

به هر تقدیر حسب برنامه‌ریزی طراحان اصلی کودتا در تهران سرهنگ عباس فرزنانگان^(۱) مأموریت یافت که جهت اعزام نیروهای نظامی تیپ مستقل کرمانشاه تحت فرماندهی سرهنگ تیمور بختیار فرمانده تیپ به کرمانشاه عزیمت نماید و اینکه در پاره‌ای از یادداشت‌های تاریخی و خاطرات دولتمردان حکومت طاغوت به اشتباه آمده است که تیمور بختیار افراد نظامی تحت امر خود را در روز ۲۸ مرداد و یا روز بعد از کودتا در تهران وارد عمل نموده است عاری از صحت و حقیقت می‌باشد و واقعیت امر چنانست که بدنبال ورود سرهنگ عباس فرزنانگان که با نام رمز عملیاتی (طاهوئی) شناخت می‌شده است به کرمانشاه، مبنای اقدام تیپ کرمانشاه در تهران را موکول به شکست کودتا دانسته و لذا در روز ۲۸ مرداد تیپ در کرمانشاه و طلایه‌داران تیپ در طاق‌بستان حالت آماده‌باش داشته‌اند و حرکتی به تهران صورت نگرفته است و بختیار نیز پس از بازگشت شاه‌فراری به تهران با ارتقاء به درجهٔ سرتیپی در مهر ماه سال ۱۳۳۲ با سمت فرماندهی لشکر ۲ تهران، کرمانشاه را ترک نمود، و اما نقش عباس قبادیان را در جریان وقایع

محمدحسین‌زاده، انتشارات طاق‌بستان سال ۱۳۷۷، آمده است، بدون اینکه هیچ یک در پیرامون مأخذ نوشتار خود کنکاشی کرده باشند البته دومی از روی دست اولی نوشته است.

۱- سرهنگ عباس فرزنانگان که بعد از کودتا به درجهٔ سرتیپی ارتقاء داده شد و در کابینهٔ کودتای سپهبد فضل‌الله زاهدی سمت وزیر پست و تلگراف و تلفن و سخنگوی دولت را تصاحب نمود یکی از عناصر فرومایه‌ی دوران طاغوت بود که صاحب این قلم شرح حال او را در زندگینامه رجال پست و تلگراف آورده است.

روزهای قبل و بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بایستی از ایل کلهر جدا دانست زیرا که قبادیان مادام که در کسوت نمایندگی مجلس انجام وظیفه می نمود از وکلاء طرفدار دربار به حساب می آمد و در ایام کودتا نیز در تهران حضور داشت و متعاقب حدوث کودتا بود که زمزمه تصدی سمت استانداری استان پنجم وی شایع و بنا به دلایلی جامه عمل نپوشید در یکی از جراید محلی استان پنجم در روز دوشنبه دوم شهریور ماه سال ۱۳۳۲ ذیل خبر ورود استاندار به کرمانشاه چنین آمده است. (طبق یک خبر خصوصی که حاصل شده است، جناب آقای عباس قبادیان رئیس العشایر غرب و رئیس ایل رشید کلهر به سمت کفالت استانداری استان پنجم منصوب و روز سه شنبه ساعت ۴ بعد از ظهر به شهر وارد خواهند شد).

سپس که قریب یک هزار نفر از سران عشایر و رؤسای ایلات کشور بمناسبت بازگشت شاه فراری به تهران فراخوانده شدند عباس قبادیان و عزت الله امیری از جانب سرتیپ تیمور بختیار کفیل، استانداری استان پنجم و فرمانده تیپ مستقل کرمانشاه مأمور گردیدند تا به حضور شاه بار یابند.

مُراد از شکافتن موضوع این بود که برابر اسناد موجود، سینه چاکان عاشق محمدرضا شاه فراری در کرمانشاه و گروه مخالف آنها برای مردم شریف خطه غرب کاملاً شناخته شده هستند و اما در این مقاطع عملکرد مرحوم قبادیان را که تمایلات شخصی بوده است، بایستی جدای از خواسته ایل کلهر به حساب آورد.

طایفه گوران تفنگچی ۳۹۱ تا ۳۹۸.

در مقدمه بررسی کتاب حاضر گفتیم از نظر سلسله مراتب و ساختار سازمان ایلی، آقای سلطانی دچار اشکالاتی است که در خلال مرور بر کتاب به آن خواهیم پرداخت. (قسمت دوم نقد و بررسی تألیف مورد بحث هفته نامه شماره ۱۶۶ باخترا). که اینک به آن می پردازیم : در زیستگاه طایفه تفنگچی می خوانیم ، (طایفه تفنگچی در منطقه ای در مشرق گوران قلعه رنجیری که از). و در چند سطر پائین تر ذیل طوایف و تیره ها باز می خوانیم، (تفنگچی شامل دو طایفه فرج سلطانی و فرامرز سلطانی می باشد، تیره غالب که مشهور به تیره محمدالله یار (دانیالی) می باشد از آغاز تشکیل سازمان ایلی ریاست طوایف مزبور را داشته است (صفحه ۳۹۱) ایرادی که در این نوشته و در بعضی جاهای دیگر کتاب وارد است از بُعد و جهت ساختار سازمان ایلیاتی است که متشکل از ایل ، طایفه، تیره اجاق و ... می باشد که متأسفانه سلسله مراتب مورد نظر در تعریف طایفه تفنگچی گوران که به اشتباه ، طایفه گوران تفنگچی نوشته شده رعایت نگردیده است، زیرا تفنگچی طایفه به حساب آمده وزیر مجموعه آن یعنی فرج سلطانی و فرامرز سلطانی نیز دو طایفه محسوب شده اند و اگر بنا به عنوان فوق الذکر در کتاب (طایفه گوران تفنگچی) نیز نظر داشته باشیم می شود طایفه در طایفه که به هیچوجه با مصداق ساختار ایلیاتی قرینه و همخوانی ندارد، پس می توان چنین برداشت نمود که شعب فرج سلطانی و فرامرز سلطانی دو تیره از طایفه تفنگچی ایل گوران بوده اند و اگر غیر از این باشد چنین خواهد بود که فرج سلطانی و فرامرز سلطانی طوایفی

از طایفه تفنگچی ایل گوران بوده‌اند.

برای شناخت تشکیلات سیاسی سنتی ایلات نمودار (ده) در کتاب کوچ‌نشینی در ایران آمده است.^(۱)

صفحه ۳۹۲، قیام علیه حکومت ظل السلطان.

زمان حدوث قیام طوایف و عشایر گرد کرمانشاهان علیه مظالم ظل‌السلطان فرزند ارشد ناصرالدین‌شاه (صفحات ۳۹۲ تا ۳۹۸) که به چگونگی قیام در آن پرداخته شده است توسط جناب آقای سلطانی مؤلف محترم نیامده است و اما در مبحث حکومت حسین خان سردار معظم (امیرتومان) صفحه ۳۸۲ چنین می‌خوانیم (از جمله وقایع ایام سلطه حسین خان، قیام مردم گوران به رهبری آقاسید رستم و فرامرز سلطان بر علیه ظل‌السلطان بود، که سردار معظم به این عمل تن در نداد و پس از سرکوبی شورش توسط حسام‌الملک و ظل‌السلطان به سبب عدم مداخله سردار معظم وسیله نجات آقا سیدرستم شد ([۱۳۰۲ ق]).

لذا می‌توان چنین پنداشت که زمان آغاز قیام سال ۱۳۰۱ ق و سال سرکوب قیام (۱۳۰۲ ق) بوده است. و در ثانی فتح باب مکاتبه ناصرالدین‌شاه و ظل‌السلطان را که بواسطه شورش فرامرز سلطان نواحی غرب برای تجارت کالای خارجه ناامن گردیده است، آقای سلطانی

۱- نگاه کنید به کتاب کوچ‌نشینی در ایران، پژوهشی در باره عشایر و ایلات تألیف دکتر سکندر امان‌اللهی بهاروند چاپ دوم زمستان ۱۳۶۷ موسسه انتشارات آگاه، تهران صفحه ۲۰۸ که نمودار ساختار ایل بختیاری را چنین نوشته است بزرگ ایل - ایل - طایفه - تیره - تش - اولاد.

به نقل از کتاب اسناد برگزیده^(۱) دوران قاجاریه، بدون ذکر سال انتشار کتاب و سایر مشخصات مربوطه رجب سال ۱۲۹۹ هجری قمری نوشته است (بند ۷۸ یادداشت‌های فصل ۳ ایل گوران صفحه ۴۷۸).

سپس در صفحه ۳۹۳ سطر ششم آمده است : (سپس ظل السلطان حاج سیاح معروف طرفدار و مأمور مخفی و آشکار خود را برای ارزیابی مسئله و بررسی اوضاع و تهیه گزارش به منطقه فرستاد و عملکرد ظل السلطان در نتیجه را پورتهای او تنظیم گردید).

تنظیم این نوشته در حالی است که مؤلف سال سفر حاج سیاح را به غرب کشور و به میان ایل گوران و ملاقات با فرامرز سلطان و دیگران نیز قید نکرده است و اما در سطور آخرین صفحه ۳۹۳ آورده است: (پس از بازگشت حاج سیاح ، ظل السلطان با تمام قوا و نیروی انسانی و تسلیحات نظامی با پشتوانه مالی - آقاحسن وکیل‌الدوله و نظارت نماینده نظامی عثمانی بر علیه قیام مردم گوران و کلهر و قیادت فرامرز سلطان اقدام کرد).

آقای سلطانی در جایی دیگر (بند ۱۱۳ یادداشت‌های فصل ۳ ایل گوران صفحه ۴۷۹ سفر حاج سیاح به غرب کشور را ۱۳ سال پس از مسافرت ناصرالدین‌شاه به غرب میدانند و از آنجا که سال سفر ناصرالدین‌شاه جهت زیارت اعتاب مقدسه به غرب سال ۱۲۸۷

۱- اسناد برگزیده دوران قاجاریه، ابراهیم صفائی ، انتشارات بابک مرداد ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ شمسی).

هجری قمری بوده است.^(۱) ۱۳ سال بعد از زمان مسافرت شاه که حاج سیاح به غرب رفته است بنا به نوشته آقای سلطانی، سال ۱۳۰۰ هجری قمری است.

در سطر چهارم صفحه ۴۳۴ ذیل مبحث علی مراد خان احتشام الممالک نیز چنین می‌خوانیم: (در واقعه قیام مردم گوران به قیادت آقا سیدرستم بر علیه ظل السلطان (۱۳۰۱ ق) ایل گوران کردند و علی‌مردان خان سرتیپ احتشام الممالک نیز شرکت داشتند) مأخذ تاریخ مسعودی (صفحه ۳۰۲).

از جمع‌بندی و ذکر سنوات رخدادها، زمان آغاز ناامنی‌ها و شورش فرامرز سلطان سال ۱۲۹۹ ه. ق، سال سفر حاج سیاح به غرب کشور ۱۳۰۰ ه. ق است و سال بعد (۱۳۰۱ ه. ق) اوج طغیان و سال سرکوب (۱۳۰۲ ق) است (استنتاج حاصله) و نظر باینکه آقای سلطانی در نقل وقایع مورد بحث با توجه به تعدد و تذکر تاریخ حوادث، نتوانسته‌اند، زمان مشخص وقایع را ثبت نمایند، لذا این قلم به استناد منابع و مراجعی که در پی خواهد آورد به تفسیر و تحلیل مباحث می‌پردازد.

۱ - مدلول سند پنجم از اسناد برگزیده دوران قاجار بخش ظل السلطان از صفحه ۷۴ تا ۷۶ که بنا به نوشته آقای سلطانی یادداشتی است بین ناصرالدین‌شاه و ظل السلطان و ناشی از وخامت اوضاع غرب کشور بر اثر طغیان ایلات گوران، کلهر و... و دیگر طوایف به قیادت فرامرز سلطان

۱- کتاب سفرنامه ناصرالدین‌شاه (کربلا و نجف) بقلم ناصرالدین‌شاه به خط میرزا رضا کلهر از انتشارات کتابخانه سنائی چاپ دوم بهار ۱۳۶۲.

و آقا سیدرستم بوده، پی‌نویس گزارشی است از (بهرلر) رایزن خارجی ایران که مهندس راهسازی و اهل اطیش بوده است و به منظور مطالعات سدسازی و راهسازی به مناطق غربی و جنوبی (کرمانشاه و خوزستان) اعزام شده و در پایان یادداشت مذکور به ظل‌السلطان که ترتیب تنظیم عمل‌گوران را نیز در خواست نموده است دستورالعمل داده شده است که، بنا به استنباط مولف ناشی از شورش هواداران فرامرز سلطان می‌بوده، و تاریخ تحریر آن رجب ۱۲۹۹ هجری قمری است که می‌تواند سال لشگرکشی ظل‌السلطان به نواحی غربی باشد.

۲ - آقای سلطانی در پی درج عریضه ظل‌السلطان در صفحه ۳۹۳ جلد اول تألیف خویش، مبحث مورد بررسی که سال ۱۲۹۹ ه‍.ق است در سطر ششم می‌نویسد (سپس ظل‌السلطان حاج سیاح معروف طرفدار و مأمور مخفی خود را به منطقه فرستاد.) که حاج سیاح وضعیت بازدید خود را به منطقه گوران در کتاب خاطرات خویش آورده است. اشکال عمده در این باب این است که سال سفر حاج سیاح به غرب کشور که بنا به اعتقاد آقای سلطانی سال ۱۲۹۹ ه‍.ق یا سال ۱۳۰۰ ه‍.ق است به هیچوجه با تاریخ واقعی و حقیقی مسافرت وی مطابقت ندارد و بلکه سال سفر حاج سیاح به غرب کشور ۱۲۹۷ هجری قمری است که عیناً در مبحث (حرکت از دزفول بطرف پشتکوه ربیع‌الثانی ۱۲۹۷ قمری - اسفند ۱۲۵۸ شمسی) قید شده است،^(۱) و در آن زمان که حاج سیاح منطقه ریجاب،

۱- نگاه کنید به کتاب خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت به کوشش حمید سیاح و به تصحیح سیف‌الله گلکار، مجموعه خاطرات و سفرنامه‌های ایران شماره ۵ زیر

بابا یادگار، توتشامی، و گوران را سیر نموده است در یادداشت‌های خود
 ذکری از زمزمه شورش، و یا آغاز قیام نکرده است، پس چنانچه حاج
 سیاح عامل و یا مأمور مخفی و آشکار ظل‌السلطان بوده باشد که سند
 لازمه در این باره نیز ارائه نشده وظل‌السلطان طرح حمله نظامی و
 سرکوب شورش طوایف گردد کرمانشاهان را مطابق با گزارش حاج سیاح
 تنظیم کرده باشد، بایستی زمان تهاجم به غرب کشور سال ۱۲۹۸ هجری
 قمری باشد که چنین امری با توجه به تاریخ تنظیم سند پنجم از مجموعه
 اسناد برگزیده دوران قاجاریه،^(۱) موضوع صدور دستورالعمل
 ناصرالدین‌شاه به ظل‌السلطان مبنی بر ترتیب تنظیم عمل گوران رجب
 سال ۱۲۹۹ هـ ق هماهنگی ندارد، زیرا که در سال ۱۲۹۷ هـ ق که سال
 بازدید حاج سیاح از غرب کشور است هیچگونه حرکت اعتراضی از جانب
 عشایر غرب صورت نگرفته است و در آخرین ماههای سال ۱۲۹۷ و
 همچنین سال ۱۲۹۸ هـ ق که شورش اکراد آذربایجان و کردستان، حمزه
 آقا و شیخ عبیدالله و شورش طوایف لرستان صورت می‌پذیرد، از جانب
 عشایر گوران، کلهر، احمدوند و چلبی اقدامی انجام نگرفته است اما به چه
 جهت آقای سلطانی نتوانسته است، مبنای تاریخ وقایع مورد بحث را
 مشخص و تعیین نماید، به زعم راقم این سطور، کاستی‌ها و نقایص مربوط
 به رخداد سالهای مورد بحث، ناشی از عدم قید و عدم ذکر سال و ماه و

نظر ایرج افشار، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۲۵۳۶-۱۳۵۶ صفحات ۲۳۰ تا ۲۳۲.

۱- اسناد برگزیده دوران قاجاریه ابراهیم صفائی انتشارات بابک سال ۱۳۵۵

روز وقایع در کتاب تاریخ مسعودی (مسعود میرزا ظل السلطان) می‌باشد که سال لشگرکشی به غرب را در روزنامه خاطرات خود نیاورده است و شاید حکمتی در آن دیده و از این روی یا مراجعه به مأخذ مذکور و دیگر منابع، موضوع را پی می‌گیریم. ظل السلطان در سال ۱۲۹۶ هـ ق^(۱) که حکومت اصفهان را داشت بنا به حکم ناصرالدینشاه پدرش، بر نیمی از کشور ایران حاکم بلامنازع گردید و از جانب خودنوابی به ایالت‌های چندگانه اعزام داشت و از سال مذکور به بعد ولایات ذیل را در حیطه اختیار گرفت، اصفهان، فارس، یزد، اراک، گلپایگان، بروجرد، لرستان، خوزستان، همدان، کرمانشاهان و کردستان، و این در حالی است که ظل السلطان در کتاب روزنامه خاطرات خود (تاریخ مسعودی) که سال انتصاب خویش را نیز ذکر نکرده است، ولیکن مبحث ذیل، ظل السلطان والی عربستان، لرستان، عراق می‌نویسد: (حشمت‌الدوله حمزه میرزا که حاکم عربستان و لرستان بود نتوانست از عهده آنجا برآید، عزل شد به انضمام عراق به من مرحمت شد.)^(۲)

اما حاج سیاح در کتاب خاطرات خود مبحث حرکت از انزلی (اوایل شعبان ۱۲۹۶ قمری - مرداد ۱۲۵۸ شمسی) می‌نویسد: (حاجی مُعین

۱- در جلد چهارم کتاب رجال ایران نگارش مهدی بامداد شرح حال مسعود میرزا ظل السلطان صفحه ۸۳ وگذاری حکومت‌های ولایات مختلف ایران را به ظل السلطان از سال ۱۲۹۵ تا ۱۲۹۹ دانسته است، کتابفروشی زوار چاپ چهارم ۱۳۷۱.

۲- نگاه کنید به تاریخ مسعودی مسعود میرزا ظل السلطان نشر تاریخ و فرهنگ ایران زمین (۲) انتشارات یساوولی (فرهنگسرا) چاپ اول تابستان ۱۳۶۲ صفحه ۲۶۶.

خواست اسبی بدهد قبول نکردم، زیرا عزم داشتم، عربستان (خوزستان) را با مجرد و راحت سیاحت کنم، مذاکره شد که عربستان و لرستان را علاوه بر اصفهان و یزد و غیره به ظل السلطان سپرده‌اند و گفتند عازم بوده به کرمانشاهان بیایند).

لذا مشخص شد که سال انتصاب ظل السلطان ۱۲۹۶ هـ ق بوده و عزم کرمانشاهان داشته است که بنا به علل و جهاتی به بعد موکول گردیده و از طرفی حاج سیاح نیز عازم خوزستان، پشتکوه و کرمانشاهان و خطه غرب بوده است که پس از ورود به خاک ایران در ربیع الاول سال ۱۲۹۷ هـ ق مسافرت خود به نقاط مذکور را پی می‌گیرد (صفحه ۲۱۶ و ورود به خاک ایران اواسط ربیع الاول ۱۲۹۷ قمری، صفحه ۲۲۱ حرکت بطرف شوشتر و دزفول اوایل ربیع الثانی ۱۲۹۷ ق، صفحه ۲۲۴ حرکت از دزفول بطرف پشتکوه ربیع الثانی ۱۲۹۷ قمری - اسفند ۱۲۵۸ شمسی، کتاب خاطرات حاج سیاح).

وضعیت بازدید حاج سیاح از منطقه گوران کردند و گوران قلعه زنجیری ذیل مبحث حرکت از دزفول بطرف پشتکوه آمده است و در صفحات ۲۳۰ تا ۲۳۲ کتاب خاطرات حاج سیاح درج است که نظر به ضرورت پرداخت به موضوع مطالبی به اختصار آورده می‌شود: (چون وصف ریجاب و بابا یادگار و سیدرستم را شنیده بودم، بطرف ریجاب رفتم، شبی در آنجا بسر بردیم، فردا بطرف بابایادگار روانه شدیم، وارد بابایادگار شدیم، بقیه ایست در محل مرتفعی خیلی با صفا و پُر درخت و چشمه آب بسیار خوبی در آنجا جاری، بابا یادگار سیدی است در آنجا

مدفون از اولاد حسین بن علی علیه السلام و کرامات زیاد به آن بقعه نسبت میدهند و از اطراف به زیارتش می آیند، در آن اطراف ایل گوران مقیم هستند، دو طایفه گوران کردند که علیمراد خان رئیس ایشان است و دیگری طایفه گوران قلعه زنجیری که رئیس ایشان حسین خان است، بالجمله سیدرستم در آن ولایت رئیس مذهبی و بقول ایشان رئیس اهل حق است که تمام سکنه آن اطراف مرید و فدائی اویند چادر او در توت شاه (توتشامی) است سیدرستم جوان خوش منظری است، گفتم در حکومت از شما اظهار رضایت نمی کنند گفت من تقصیری ندارم، در این بین چند سوار پیدا شدند یکی فرامرز سلطان بود که بسیار شخص رشید معقولی بود، مردم آن اطراف سیدرستم را می پرستند فرامرز سلطان مرا بخانه خودش که در تختگاه است دعوت کرد، صبح وارد تختگاه شدیم نهایت احترام بجا آوردند، حسین خان یاور و سلطان ها بدیدنم آمدند.

مُراد از تلخیص و بیان مطالب مفصل حاج سیاح این بود که مشخص گردد جز اندک عدم رضایتی از آقا سیدرستم، هیچگونه تحرکاتی از ناحیه هوداران آقا سیدرستم و فرامرز سلطان تا آن زمان صورت نگرفته است و تحرکات سرکوبگرانه ای نیز از ناحیه ناصرالملک همدانی حاکم کرمانشاهان و حسام الملک همدانی رئیس قشون همدان تا اواخر سال ۱۲۹۷ ه ق انجام نشده است.

با بازگشت حاج سیاح از مسافرت مناطق جنوبی و غربی کشور و گزارش سیاحت خود از ولایات غربی و جنوبی به ناصرالدین شاه، صفحه ۲۳۷ ورود به تهران اوایل رجب ۱۲۹۷ ق، (اعلیحضرت شاه احضارم

فرموده از خط سیاحتم سؤال کردند، بیان کردم: فرمود لرستان را چگونه دیدی، عرض کردم لرستان پشتکوه، و پیشکوه را آمریکای خراب دیدم، اما عربستان خیلی بهتر از تیورلینس آمریکا است.) و سپس در عید سال ۱۲۹۸ قمری - ۱۲۶۰ شمسی بوداع ظل السلطان می‌رود صفحه ۲۴۳ خاطرات حاج سیاح.

ظل السلطان در سال ۱۲۹۸ ه‍.ق عزم ولایات جدیدی که فرمانروائی آنها بوی محول شده است می‌نماید، (سال بعد از مسافرت حاج سیاح به نواحی جنوبی و غربی کشور) تا در پی تجهیز، تکمیل و تسلیح قشون متحدالشکل خود چشم رقیب خویش یعنی میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان اتابک، صدراعظم ناصرالدینشاه را خیره نماید، در دیباجه کتاب تاریخ مسعودی برگ دوم ذیل آشنائی با زندگی ظل السلطان سطور سه گانه آخر آمده است، (او در سال ۱۲۹۸ ه‍.ق به اوج ترقی و قدرت رسیده بود به فلک ناز و افاده می‌فروخت و به اتکای قشون مجهز و مکملی که حتی در پایتخت مملکت نظیر و مشابهتی نداشت، اجرای اوامر و نواهی حکومت مرکزی را پشت گوش می‌انداخت).

گفته‌اند ناصرالدینشاه، نیمی از ولایات ایران را به ظل السلطان سپرد تا حسینقلی خان ابوغداره والی پشتکوه لرستان و حسینقلی خان ایلخانی بختیاری را به تهران آورده و یا با قهوه قجری به دیار عدم رهسپر نماید و لیکن ما به سندی در این رابطه دست نیازیدیم و اما برابر نوشته‌های وقایع روزنامه خاطرات ظل السلطان (تاریخ مسعودی) می‌خوانیم که در سال ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ ه‍.ق حسینقلی خان ابوغداره و حسینقلی خان ایلخان

بختیاری منکوب و مخدول شده‌اند اولی به مرکز کشور و اصفهان آورده شده و دومی به هلاکت رسیده است.

ظل‌السلطان عنصری فرومایه، هتاک، بی‌رحم، سفاک و سگ باز بود که اکیلل مطلا بر سر و گلدان طلا جهت رفع قضای حاجت در برداشت و با کینه‌ای که از حسینقلی خان ابوغداره والی پشتکوه داشت در صفحه ۲۸۲ باب ششم عراق و بروجرد و لرستان و جغرافی آنجا به بعد می‌نویسد: (طوایف لرستان زیاد است، اوّل طایفه فیلی است که حسینقلی خان ابوغداره رئیس آنهاست و یورت اینها پشتکوه است می‌گویند یکصد و پنجاه هزار خانه بوده‌اند بواسطه ظلم ولات پشت کوه که اجداد گور به گور همین حسینقلی خان باشد تماماً به خاک عراق و عرب فراری شدند.)^(۱) مُراد از شرح و بسط این مطالب پرداختن به شورش فرامرز سلطان در غرب کشور می‌باشد که در جای خود خواهد آمد.

به هر تقدیر ظل‌السلطان در سال ۱۲۹۸ از عراق عجم (اراک) عزم ولایت بروجرد می‌نماید و در توقف و برخورد عنادآمیزی که با مردم آن ولایت داشته و بعمل می‌آورد در آنجا با شورش عشایر لرستان و طغیان اسدخان بیرانوند و سردار خان سگوند مواجه می‌گردد و در زمانی که امر به احضار امام جمعه لرستان و نماینده تام‌الاختیار والی پشتکوه توسط

۱ - نگاه کنید به تاریخ مسعودی و همچنین نگاهی به تاریخ ایلام به همین قلم و یا نام مستعار الف. زارع هفته‌نامه پیک ایلام شماره ۲۳ پنجشنبه ۳۰ اردیبهشت ۱۳۷۲ و شماره ۲۴ پنجشنبه ۶ خرداد ۱۳۷۲ قابل ذکر است پاره‌ای از مطالب نگاهی به تاریخ ایلام نیاز به بررسی و اصلاح دارد.

ناصرالدوله داده است تا مقدمه سرکوب شورش الوار را فراهم نماید می‌نویسد: ^(۱) (امام جمعه‌ای لرستان داشت سید پاچه ورمالیده غریبی بود سواد فارسی رسمی هم نداشت یعنی شریک دزد و رفیق قافله بود، جناب سید را مخاطب کردم گفتم برای پدر تا جدار من نبود یک لرستان سهل مسئله‌ایست مرا با این اردو که می‌بینی مأمور کرد جمعیت بختیاری که بقرب پنجاه هزار سوار و پیاده می‌شوند آنها را هم مرخص کرده که هر وقت لازم داشته باشم بخواهم بشرح ایضاً میرزا رشید خان گماشته والی را از همین جا مأمور کردم که والی را با جمعیت پشتکوه که ده هزار سوار می‌شود حاضر کرده لدی الضروره بخواهم وزارت جنگ هم با برادر کوچک من است، لرستان اختیارش با من است بیخشم و یاده کرور اگر لازم باشد در آبادی آنجا خرج کنم این را گفتم و امام جمعه را مرخص کردم، امام نظم اردو و سنگینی توپخانه مرا که ملاحظه کرد نسبت به والی اثر غریبی باو بخشید همراه همین امام جمعه لرستان میرزا رشید خان وزیر ولله و عاقله حسینقلی خان والی پشتکوه با پنج هزار تومان پول نقد و چهار قطار قاطر و شش رأس اسب ممتاز بسیار خوب برای من، پیشکش آورده بود و ناخوشی را بهانه کرده بود و استدعا کرده بود که او را از احضار به اردو معاف بدارم، من فقط یک اسب گُرند را قبول کردم و بمیرزا رشید

۱- نگاه کنید به تاریخ مسعودی و همچنین نگاهی به تاریخ ایلام به همین قلم و یا نام مستعار الف. زارع هفته‌نامه پیک ایلام شماره ۲۳ پنجشنبه ۳۰ اردیبهشت ۱۳۷۲ و شماره ۲۴ پنجشنبه ۶ خرداد ۱۳۷۲ قابل ذکر است پاره‌ای از مطالب نگاهی به تاریخ ایلام نیاز به بررسی و اصلاح دارد.

خان گفتم اینرا هم محض این قبول کردم که والی مایوس نشود میرزا رشید خان خیلی آدم پلتیک دان متقلبی بود، زبان بچاپلوسی گشود (والی بنده است، سگ است، غلام است او را ترسانده‌اند، مایوس کرده‌اند از دولت، گفتم همینکه شنیدی برو بوالی بگو، من آمده‌ام یکی دو سال بحکم دولت در عربستان و لرستان و پیشکوه و پس کوه گردش بکنیم، بمرور تمام این کارها درست خواهد شد، عجله لازم نیست، میرزا رشید خان گماشته والی که شیخ السارقین و شیخ الالوار بود، اردو را دید، حریف را ملاقات کرده تکلیف خود را دانسته رفتند.)

ظل السلطان از بروجرد به سمت خرم‌آباد حرکت کرده، پس از ملاقات سران الوار و خوانین معتبر لرستان که به استقبال وی آمده‌اند، در شهر خرم‌آباد اطراق می‌نماید و در این بین و در نواحی مرزی کردستان، شورش شیخ عبیدالله و حمزه آقا که اتفاق افتاده است و به مرحله حاد خود رسیده به گوش ظل السلطان می‌رسد و او که طلایه داران و بار و بُنه اردوی مجهز خویش را به قصد عزیمت به خوزستان از جلو اعزام کرده است، با مخابره تلگراف حضوری پدرش با وی از رفتن به خوزستان منصرف شده، زیرا که نیروهای شورشی حمزه آقا و شیخ عبیدالله شهرهای اورمیه، مراغه و میاندوآب را متصرف شده، آذربایجان و تهران را مورد تهدید قرار داده بودند، ناصرالدین‌شاه به ظل السلطان می‌گوید: (تو بکلی از سفر عربستان منصرف گشته و معجلاً به بروجرد آمده و خودت را به همدان برسان تا در آنجا دستورالعمل بتو بدهم که از آنجا بطرف تهران یا آذربایجان حرکت کنی.) ظل السلطان به مأمورین تلگرافخانه توصیه

می‌نماید چنانچه اخبار شورش کردستان و آذربایجان به خارج درز کند، بند از بند شما جدا خواهیم کرد و در این میان فوج مراغه که نگهبانی سربازخانه قُرب عمارت فلک الافلاک را به عهده داشته با مطلع شدن از تصرف مراغه و دیگر شهرهای کردستان و آذربایجان، درب سربازخانه را مسدود نموده، قیه‌کشان و هلهله‌کنان، سر به طغیان و شورش برمی‌دارند و با شایعه کشته شدن ناصرالدین‌شاه و ولیعهد و به تخت سلطنت نشستن شیخ‌عبیدالله، عشایر لرستان که به قصد حرکت به قشلاق در اطراف خرم‌آباد، سکنی گزیده‌اند، نیز سر به شورش برداشته و بدینسان، آذربایجان، کردستان، کرمانشاهان و لرستان می‌رود تا در آتش قیام مردمی عشایر آن ولایات علیه مظالم ناصرالدین‌شاه و ظل‌السلطان به یکباره کاخ ستم شاهان قجر را خاکستر نماید، ظل‌السلطان بدواً شورش فوج مراغه را با دستگیری و اعدام ۹ نفر از آنها سرکوب و سپس با جابجائی ارودی خود به مکانی مرتفع در مقابل عشایر بیرانوند و سگوند که ارودی وی را به محاصره گرفته‌اند، موضع م. گیرد، نبرد که در می‌گیرد، سلاحهای آتشین مدرن و توپهای اطریشی دور زن سربازان آموزش دیده و مجهز ظل‌السلطان در مواجهه با تفنگ‌های سرپُر، کهنه و قدیمی عشایر، برتری خود را نشان داده و الوار با دادن تلفات بیش از حد عقب‌نشسته و سرکوب می‌گردند و از میان سران دستگیر شده آنها پنج نفر بلافاصله در همان محل به دار آویخته می‌شوند، ظل‌السلطان در تاریخ مسعودی ذیل مبحث شورش طوایف لر واقعه را چنین بیان کرده است صفحه ۲۸۵: (طایفه بیرانوند و سگوند بکلی یاغی گشته، اردوی ما را

محاصره کردند، بقرب چهل نفر از خوانین و رؤسای ایلات را فوراً گرفتم و با افواج به هیأت جنگ و توپخانه بطرف طوایف رفتم، آنها هم با کمال جسارت و خیره‌گی پیش آمدند، سیاهی این طوایف اگر چه اغراق می‌گفتند سی چهل هزار رجاله و البته ده‌هزار تفنگچی می‌شد، توپ او خات توس آغاز غریدن کرد بقدر صدوپنجاه شربنل و کرتاد، در میان طوایف ترکید و تفنگ دهن پُر طوایف زیاده از چهل قدم گلوله‌اش پیش نمی‌آمد و تفنگ ورندل که سه هزار قدم گلوله‌اش خوب می‌زد جان آن طوایف را زیر و زبر و پریشان کرد که دیّاری از آنها دیگر دیده نشد اگر چه عدد کشتگان را به اختلاف می‌گفتند حقیقتاً معلوم نشد و منهم نخواستیم بفهم مراجعت به اردو کرده، اسدخان رئیس بیرانوندها را با سردار خان رئیس سگوند و خان جان‌خان رئیس سگوندها و صفرخان رئیس سگوندها و عجم خان رئیس حسنوندها فوراً در حضور خوانین لر و محبوسین دادم بدار کشیدند و مابقی را مثل برادر اسد خان، مهر علیخان و پسرعموی سردار خان، حاجی عالیخان با پسرش مهرعلیخان اینها را که به کل زنجیر بودند، مرخص کردم، گفتم بروید در میان ایلاتان جنگ و هرزه‌گی نکنید همان است که دیروز دیدید تا دانه آخرتان را می‌کشم و اگر از شماها هم خلاقی سربزند همان قسم که بنی‌اعمامتان را دیدید کردم شما را همان قسم بدار خواهم زد.)

پس از سرکوب طوایف چندگانه لرستان، حسینقلی خان والی پشتکوه نیز به اردوی ظل‌السلطان می‌پیوندد و ظل‌السلطان با انصراف از سفر خوزستان، خرم‌آباد را به مقصد بروجرد ترک می‌گوید تا از طریق همدان

جهت اطفاء شورش شیخ عبیدالله به آذربایجان عزیمت نماید و لیکن بواسطه سرکوب شدن تحرکات اکراد توسط نیروهای مظفرالدین میرزا ولیعهد، ناصرالدینشاه امر به احضار ظل السلطان و مراجعت وی به اصفهان می‌دهد و در این مقطع تنها شورش طوایف کرمانشاهان باقی مانده است که جهت ختم کلام در پی می‌آوریم، ظل السلطان که بواسطه شورش اکراد آذربایجان و سرکوب سران طوایف لرستان و بازگشت به اصفهان به تهران مجال سرکوب شورش طوایف کرمانشاهان را نیافت با وخیم‌تر شدن وضعیت غرب و انجام امر انتصابات ولات و حکام ولایات تحت سیطره خویش، در حالیکه قریب ده‌ماه از لشگرکشی گرت اوّل وی به نواحی غربی می‌گذرد و در آمد و رفت‌های بین تهران و اصفهان و ... که حسینقلی خان والی پشتکوه و فرزندش غلامرضاخان والی بعدی را نیز همراه و فی الواقع تحت نظر دارد با اعطاء القاب ایلخانی، امیرتومانی و فتح‌السلطنگی برای پدر و پسر و اعزام آنان به پشتکوه با اینکه دلش از نفوذ، نفوس و هیبت ابوغداره چرکین بیمناک و در آشفته است با تحبیب والی پشتکوه خاطرش آسوده می‌گردد که هیچگونه مساعدتی از جانب والی به قیام عشایر گردد کرمانشاهان صورت نخواهد گرفت و لذا در انتصابات حکام و نواب خود، ناصرالملک را به سمت والی کرمانشاه انتخاب و حسام‌الملک رئیس قشون همدان را با سمت رئیس قشون کرمانشاهان در معیت وی به کرمانشاه اعزام می‌دارد و اقبال‌الملک را نیز منصب ولایت کردستان می‌بخشد و آنگاه عزم سرکوب قیام کرمانشاهان می‌نماید و می‌نویسد: (خودمان هم به خیال نظم کرمانشاه و کردستان که

هزار درجه بدتر از لرستان بود) و که عین مطالب در صفحه ۳۹۴ تألیف آقای سلطانی آمده است و نیازی به تکرار آن نیست.

به همان نحو دُرستی که آقای سلطانی در تألیف خود آورده است، وسعت جوانب قیام و گستردگی ابعاد نهضت سیاسی مذهبی مزبور چنان بوده است که ظل‌السلطان علاوه بر قشون متحدالشکل و مجهز به سلاحهای مدرن آخرین سیستم جمعی خود مستشاران نظامی خارجی همچون ژنرال واکنرخان اطریشی، نیروئی عظیم را نیز متشکل از افواج متعدد نظامی چندگانه ولایات و دیگر نیروهای عشایری، امواج بسیار بالای نیروی انسانی، قورخانه سنگین، توپهای دور زن بر بار قاطرهای تعلیم دیده نظامی، وارد کارزار نموده و از طرفی چون بیم اغتشاش مجدد لرستان در صورت عدم توفیق سرکوب طغیان کرمانشاهان می‌رفت، بنا به خواست ناصرالملک والی کرمانشاهان محل استقرار اردوی عظیم ظل‌السلطان که پشتیبان کننده افواج نظامی درگیر با نیروهای عشایری غرب کشور به زعامت آقا سید رستم و فرامرز سلطان می‌بود، در بروجرد مورد تصویب قرار می‌گیرد، ظل‌السلطان در تاریخ مسعودی صفحه ۲۹۷ در این باره می‌نویسد: (جواب من از ناصرالملک این بود که وجود مبارک البته با اردو تشریف بیاورید به بروجرد نقطه‌خوبی است مرکز ایالات ثلاثه عربستان و لرستان و کرمانشاه است.) به هر تقدیر آنچه که موجبات عدم توفیق طغیان عشایر کردستان، آذربایجان لرستان و کرمانشاهان را فراهم آورد می‌تواند بصورت استنباط ذیل باشد.

ظل‌السلطان و ناهم‌آهنگ بودن آنها که جداگانه نیز سرکوب و نابود شدند.

۲ - عدم موازنه قوا و تجهیزات نظامی بین طرفین ، متناسب بودن و کاربری بالای سلاح‌های آتشین ظل‌السلطان و ازکارافتادگی واسقاط بودن اسلحه‌های عشایری

۳ - بکارگیری حربه چوب تکفیر علیه شورشیان که آنان را با بی و دهری و لامذهب خوانده و این حربه پوسیده‌ای بود که ناصرالدین‌شاه بعد از ترور ناموفق وی وسیله دو نفر از پیروان باب ، بصورت مستمر در جهت اطفاء آتش شورش‌های مردمی به کار می‌گرفت.

به هر روی در سرکوب شورش‌های عشایری ظرف ماه‌های آخر سال ۱۲۹۷ و سال‌های ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ ه. ق که ظل‌السلطان با بی‌رحمی کامل فی‌المجلس حکم به نابودی سران عشایر میداد، بنا به وساطت حسینقلی خان ابوغداره والی پشتکوه که برای جوانمیر ، فقیه قادر، کریم بهلول ، سلیم احول احمدوند ، تأمین گرفته و به ارودی ظل‌السلطان در بروجرود آورده بود و نیز آگاهی کارگزاران دولت قجر از عمق اعتقاد عشایر به مبانی مذهبی خود ، کمترین تلفات جانی متوجه عشایر غرب کشور گردید که تنها پرخاشگر دلاور فرامرز سلطان چوبه دار ظل‌السلطان را در بروجرود لمس نمود و از همان جا نیز جسدش به بارگاه یادگار حسین (بابایادگار) منتقل گردید و نه از اصفهان (در صفحه ۳۹۷ تألیف آقای سلطانی آمده‌است که نعش فرامرز سلطان از اصفهان به کرمانشاه حمل شد و در صحن بابا یادگار به خاک سپرده شد) در حالیکه جسد به اصفهان برده‌نشده و بلکه حسینعلی سلطان زنجبر برگردن و دست و پای همراه دیگر سران

عشایر به اصفهان اعزام گردید.

اما علیرغم ذکر مطلب میزان عمده قوای به کار گرفته شده در عملیات سرکوب غرب در کتاب تاریخ مسعودی و نیز تألیف آقای سلطانی در پایان بی‌مناسب ننمیداند نظری به چگونگی موضوع و حجم نیروها داشته باشیم، در مقابلهٔ دولت پادشاهی ناصرالدینشاه قجر با طوایف عشایری کرمانشاهان سه فوج از همدان، چهار فوج از عراق، دوازده هزار نفر نیروی ویژه گارد شخصی ظل‌السلطان، دو هزار سوار و پیاده پشتکوه، نفرات قشون موجود در کرمانشاه و در کل بیست هزار نفر نیروی همراه ظل‌السلطان حضور داشته‌اند و تجهیزات بکار گرفته شده نیز به این شرح بوده است هزار بار قورخانه شامل توپ و تفنگ اطریشی چهارهزار قبضه تفنگ و شش عراده توپ باضافهٔ اعتبار نامحدود مالی قابل وصول و در دسترس توسط وکیل‌الدوله انگلیس در کرمانشاه و افزون بر تمامی این موارد، بیمی که ظل‌السلطان از عدم کامیابی خود در سرکوب عشایر کرمانشاهان داشته است که می‌نویسد: (چه سفری دیدم و چه زحمتی کشیدم در این سفر الهی کافرنه بیند و مسلمان نشنود) و آخرالامر پس از گذشت چهار ماه که بارها خود تصمیم به عزیمت به کرمانشاه دارد، ناجوانمردانه و اما با وجد کامل و شعف تمام می‌نویسد، (عمدهٔ اسباب زحمت ما این درویش شده بود تا بالاخره حسام‌الملک با او جنگیده بضرب توپ کروپ او را از خانه و خانقاه بیرون آورده او را به عراق عرب فراری داد).

به هر روی نوای جگر سوز لاوه لاوه به شیوهٔ قطار که در مرگ فرامرز

سلطان با آهنگ غم‌انگیز خوانده می‌شد و قبل از اعدام، التجاء و استعائۀ مردم به درگاه با عزّت حضرت ثامن‌الائمه، هشتمین امام بر حق شیعیان جهان حضرت رضا علیه‌السلام به شعر روان‌سوز
یا امام رضا شاگۀ خراسان

بَرس و فریای فرامرز سلطان .

که در کلام و نوشتار آقای سلطانی آمده است، در استمرار حیات بشریت و موجودیت تاریخ، غم افزا و دردآور بوده و اعدام دیگر سران عشایر لرستان به تعداد پنج نفر و سربازان فوج مراغه‌ای به تعداد ۹ نفر و مابقی گشته شدگان به ناحق در دوران پادشاهی ذلت بار شاهان قاجار همانطوریکه خود ظل‌السلطان بعد از اینکه در همان سال ۱۲۹۹ هجری قمری و بازگشت از سفر عملیات سرکوبگرانه غرب، حسینقلی خان ایلخانی بختیاری را به حيله و ریا و به ناحق گُشت و در روزنامه خاطراتش نوشت: (من در روزنامه شخصی خودم می‌نویسم شاید پنجاه مرتبه روی داده‌باشد در اینکه عمل حسینقلی خان خجلم و سرافکنده و این را لگه‌ی میدانم تا دامن قیامت در دامن عصمت من است، از طرف دیگر چنانچه در این حرکت بسیار خبط کردم و بدکردم ولی با یکدرجه حفظ آبروی خودم را و نیکنامی خودم را اگر تماماً نکردم، نصف یا ثلث یا ربع اقلأً گردید.) (صفحات ۳۰۸ و ۳۰۹ تاریخ مسعودی).

خونی است برگردن و بردامن آن سفاک، شریر، خون‌ریز که خواهد نشست و در فردای بازپسین جوابگوی.

صفحة ۴۹۰ به نحوی که در پیش گفته شد آقای سلطانی در پاره‌ای از

مواد ذکر ساختار تشکیلاتی ایل دچار لغزش است و نمونه‌هائی از این امر در مبحث طایفه تفنگچی ایل گوران تشریح گردید و اینک نیز در تعریف طایفه خالدی، خالدی رامتشکل از هفت تیره دانسته و بعد از ذکر آخرین تیره که جماعت عبدالمحمد باشد، می‌نویسد: (ایل خالدی اطرافی و متفرقه و خوش‌نشین هستند...) و لذا در این مبحث، خالدی هم تحت عنوان طایفه و هم با عنوان ایل شناخته شده که درست آن همان طایفه است و در همین صفحه در سطور آخرین، مرحوم داوودخان امیراعظم را در سالهای ۱۳۳۱-۱۳۳۰ ه. ق حکمران کلهر دانسته است، در حالیکه داوودخان از سال ۱۲۹۹ ه. ق که ظل‌السلطان موفق به فرونشاندن آتش طغیان طوایف عشایری کرمانشاهان گردید، سمت ایل بیگی و بزرگ ایل کلهر را داشته و با لقب سهام‌الملک تا سال ۱۳۲۰ ه. ق که از جانب میرزا احمدخان علاءالدوله حاکم کرمانشاهان به سمت ایلخان کلهر منصوب می‌گردد، علاوه بر عنوان مذکور، منصب سرتیپی کلهر را نیز دارا بوده است، گو اینکه حسب ظاهر، مرحوم فرخ‌خان ایلخانی و یا فرزندش محمودپاشاخان فتح‌الایاله ایلخانی بعدی و یا مرحوم محمدعلی خان، در مقاطع مختلف عهده‌دار سمت ایلخانی کلهر بوده‌اند، در هر حال بی‌نیاز از اقتدار داوود خان نبوده‌اند و اصولاً قدرت داوودخان در منطقه رهگشا و کارساز بوده است و بعد از عزل علاءالدوله که فرمانفرما حاکم کرمانشاهان گردید، منصب ایلخانی کلهر همچنان به عهده داوودخان باقی است، چنانچه فریدالملک در خاطرات خود صفحه ۲۲۰ ذیل وقایع سال ۱۳۲۲ ه. ق می‌نویسد: (جمعه ۲۵ ربیع‌الاول، سه چهار روز قبل حضرت والا

شاهزاده فرمانفرما اسب گُرنِگ پیشانی سفید که داوودخان ایلخانی کلهر پیشکش ایشان کرده بود، برای بنده فرستادند، استاد حاجی زین دار باشی یک جلو دارو یک مهتر اسب را می‌آوردند انعام مرسوم به آنها اطاعت شد.^(۱)

مضاف بر این مطلب، مؤلف محترم در صفحه ۵۷۱ جلد دوم کتاب ایلات و طوایف کرمانشاهان، مبحث دوره مظفری (مشروطه) بخش ایل کلهر در دوره حکمرانی داوودخان (امیراعظم) به موضوع حکمرانی امیراعظم از سال ۱۳۲۱ ه. ق و بدنیال عزل مرحوم محمدعلی‌خان ایلخانی به این نحو: (ضمناً لقب سردار مظفر و حکومت کلهر را به داوود خان سپرد و او را مأمور اخذ مالیات ایل کلهر و ترتیب و تنظیم کوچ طوایف متعدد وابسته به کلهر نمود، اگر چه منصب نظامی چون سرهنگی و سرتیپی و... به داوودخان اعطاء نگردید.) و اما در صفحه ۵۶۴ در چاپ سند شماره ۶۶ موضوع دستورالعمل اقبال‌الدوله به ایلخانی کلهر و داوودخان برای جمع‌آوری مالیات رمضان سال ۱۳۱۷ ه. ق چنین آمده است: (امیرالامراء العظام ایلخانی حکمران کلهر تلگراف شما رسید از خدمات شما راضی هستم آمدن شما و داوودخان سرتیپ به هارون‌آباد لازم نیست و...) لذا عنوان این مسئله که منصب نظامی چون سرهنگی و سرتیپی و ... توسط عبدالحسین میرزاه فرمانفرما در سال ۱۳۲۱ ه. ق به

۱- خاطرات فرید میرزا محمدعلیخان فریدالملک همدانی، گردآورنده مسعود فرید (قراگزلو) انتشارات زّوار - تهران سال ۱۳۵۴.

داوودخان اعطاء نگردید، با توجه به اینکه داوود خان قبلاً یعنی در سال ۱۳۱۷ هـ. ق منصب سرتیپی داشته است، موضوع تأمل برانگیز است، مگر اینکه بپذیریم حکام بنا به تمایلات شخصی وملاحظات و مصلحت‌های سیاسی به افراد درجه اعطاء کرده و سپس خود ویا دیگر حکام بعدی آن درجات ومناصب نظامی را لغو و مسترد می‌داشته‌اند، که در پی‌گیری سیرروند شرح حال داوودخان و ایل کلهر با چنین موضوعی مواجه نشدیم.

در صفحه ۵۲۶ می‌خوانیم: «در واقعه قیام عشایر غرب بر علیه ظل‌السلطان به یاری سواران کلهر، رضاقلیخان دخالت داشت و در سرکوبی عشایر غرب توسط مسعود میرزا ظل‌السلطان وکمک مالی حاج محمدحسن خان وکیل‌الدوله، رضاقلیخان و داوودخان نیز با سایرین دستگیر و به اصفهان برده شدند چگونگی پیدایش، مقابله، تجهیز ارودهای دولتی و سرکوب طوایف عشایری کرمانشاهان در رویارویی با عوامل ظل‌السلطان به تفصیل تشریح گردیده و به تحلیل وقایع مورد نظر در برهه مذکور و در پی‌گیری مرور بر تألیف حاضر پرداخته‌ایم و در اینجا لازم است متذکر شویم که بنا به ثبت وقایع در روزنامه خاطرات ظل‌السلطان کتاب (تاریخ مسعودی) پس از سرکوب عشایر، دستگیری و اعزام تحت الحفظ آنها از مناطق غرب کشور به ارودی ظل‌السلطان در بروجرد، فقط رضاقلیخان سرتیپ به اصفهان اعزام گردید و داوودخان با دریافت حکم مرتبت ایل‌بیگی کلهر از بروجرد به میان ایل بازگشت و لذا مطلب عنوان شده توسط آقای سلطانی که رضاقلیخان و داوودخان

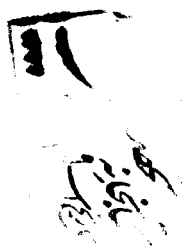
دستگیر و به اصفهان برده شدند، در مورد اعزام داوودخان به اصفهان اشتباه می‌باشد زیرا که، ظل‌السلطان در مبحث ورود به بروجرد صفحه ۳۰۲ و ۳۰۳ می‌نویسد: (جوانمیر و فقیه قادر و کریم بهلول و سلیم احوّل که رؤسای هماوند بودند با ششصد سوار حسینقلی خان ابوقداره والی آنها را مطمئن کرده با خود به ارودی بروجرد من آورد تمام اینها زنجیر بودند غیر از جوانمیر و تابعانش، رضاقلیخان کلهر مرخص شد (یعنی از غل و زنجیری که به دست و پای داشته است ترخیص گردیده) ولی حکم شد در اصفهان متوقف باشد، علی مراد خان کردند مرخص شد بحکومت کردند و ریاست فوج کردند مأمور شد، داوودخان کلهر به منصب ایل‌بیگی گری ایل کلهر مرخص گشته بمیان ایل رفت (از بروجرد به میان ایل بازگشته است)، فرامرز سلطان چون خیلی هرزه‌گی کرده بود تیرباران شد، سربازها او را تیرباران کردند کشتندش، حسینعلی سلطان مغلولاً به اصفهان رفت و فرستاده شد (از بروجرد به اصفهان اعزام شده است) جوانمیر و سلیم احوّل به میرزا رضاخان سپرده شد که به اصفهان آورده با من به تهران بحضور همیونی برده مرخص شود برود).

سپس در دنباله مطلب می‌نویسد: (بعد از اتمام این کارها که به خواست خدا صورت گرفت بمرخصی پدر تاجدارم به اصفهان مراجعت کردم (صفحه ۳۰۳)).

در قیام عشایر کرمانشاهان، ظل‌السلطان بار سنگین طغیان را متوجه فرامرز سلطان دانسته که با دلی پُر خون از رشادت و شهامت آن دلاور جوانمرد نوشته است: (فرامرز سلطان چون خیلی هرزه‌گی کرده بود

تیرباران شد، سربازها او را تیرباران کردند کشتندش) لابد از نظر سگ‌باز فرومایه‌ای چون شاهزادهٔ چشم‌چپ^(۱) که همه وقت مردم تهران و اصفهان از برای سیاهدلی و سیاهکاریهایش با ساختن تصنیف و کوک کردن مضمون او را آزرده و رسوا می‌ساخته‌اند، عصیان علیه مظالم طاغوتی هرزگی است و گناه کمتری متوجه سران ایل کلهر به ترتیب رضاقلیخان و داوودخان بوده است و یا احتمالاً داوودخان دخالتی در قضایا

۱- ظل السلطان دامادی داشته است با لقب صارم‌الدوله (این لقب بعداً از آن فرزند ظل السلطان، یعنی اکبر میرزا صارم‌الدوله (اکبر مسعود) گردید) صارم‌الدوله که شوهر خواهر ظل السلطان یعنی خانم گبرائیل (بانوی عظمی) می‌بود، پس از اینکه ظل السلطان به جهاتی وی را معدوم ساخت در تصنیف ساخته شده وسیلهٔ مردم تهران که در ملاء عام خوانده می‌شد چنین توصیف گردید.



ستاره کوره ماه همیشه
شاهزاده لوجه شاه همیشه
تو بودی که پارک می‌ساختی
سر در و لاک می‌ساختی
پُشتشا دادی به پُشتی
صارم‌الدوله را تو کشتی
کفش تا گیوه کردی
خواهر تو بیوه کردی

به نقل از صفحهٔ ۳۷۷ جلد اول کتاب شرح زندگانی من نوشتهٔ عبدالله مستوفی انتشارات زوّار چاپ سوم ۱۳۷۱ و صفحهٔ ۱۷۰ (زیرنویس) کتاب دلقک‌های مشهور درباری تألیف حسین نوربخش.

نداشته زیرا که رضاقلیخان با ورود به بروجرд از رنج سنگینی غل و زنجیر آسود و همراه ظل‌السلطان به اصفهان و از آنجا به تهران رفته است به نحوی که در تاریخ مسعودی آمده است: (به تهران رفتم در این سفر میرزا علی‌محمدخان قوام‌الملک شیرازی برادر صاحب دیوان و رضاقلیخان کلهر ایلخانی و جوانمیر چلبی و سلیم‌احول و فقیه قادر و کریم بهلول که هریک از رؤسای طوایف بودند همراه من بودند بعمارت مسعودیه ورود کردیم.) (صفحه ۳۰۴) و داوودخان بدون اینکه سیاست گردد با منصب ایل‌بیگی کلهر از بروجرд به کرمانشاهان بازگشته است و همانطوریکه آقای سلطانی نیز نوشته‌اند (در واقعه قیام عشایر غرب بر علیه ظل‌السلطان به یاری سواران کلهر رضاقلیخان دخالت داشت صفحه ۵۲۶ پس داوودخان دخالتی نداشته و رضاقلیخان نیز مُعزز داشته شده زیرا که در عمارت مسعودیه ساختمان مسکونی و مُجلل ظل‌السلطان در تهران که پارک مسعودیه نیز نامیده می‌شده در ایام اقامت در تهران منزل داشته است.

در صفحه ۵۶۸ جناب آقای سلطانی که خود حقی بزرگ بر مردم نیکو نهاد، پاک‌طنیت، شجاع و اصیل عشایر غرب کشور دارند می‌نویسد: (متأسفانه فریدالملک با تمام حقی که بر تاریخ کرمانشاهان دارد در یادداشت‌های خود کمترین اشاره‌ای به علت امور نکرده است، در مورد اخیر که در باره جنازه مرحوم فرخ‌خان عنوان نموده می‌بایست اوضاع این طایفه و حضور آنها را در سنگر بندی‌های شهر متذکر و دیگر درویشی و شاید وصیت آن مرد را یادآور می‌شد.)

نگارنده این سطور نتوانستم مقصود جناب آقای مؤلف محترم را از کُنه کلام ایشان در بابم که چه مواردی توسط فرید الملک در ثبت خاطرات روزانه آن مرحوم مرتبط با چگونگی وضعیت طایفه فرخ خان ایلخانی و قضایای حادث شده بر مرگ وی عنوان نشده است و از طرفی چون مأخذ مربوط به پاره‌ای از مطالب اعتقادی خاندان مرحوم فرخ خان ایلخانی در بند ۱۱۱ یادداشت‌های فصل ۴ (ایل کلهر) پی‌نویس‌های توضیحی و ارجاعی (گلستان جاوید) در دسترس نبود، از این روی ابهام تفهیم برای خودم همچنان باقی است و اما در مورد حضور وابستگان و مردان طایفه فرخ خان ایلخانی در سنگربندیهای شهر کرمانشاه یعنی محاربات فراگیر طرفین درگیر در رخداد‌های مشروطه و مستبد در شهر کرمانشاه، نگارنده در شرح حال سردار مجاهد یارمحمدخان^(۱)، توضیحات مربوط به ظهیرالملک زنگنه^(۲) را با استفاده از مأخذ مذکور و سایر منابع به تفصیل آورده است و آنچه در اینجا ضرورت پرداخت به آن محسوس است، این که پس از شکست اردوی ۳۰ هزار نفری سالارالدوله که در برگیرنده تمامی عشایر شمالغرب و غرب کشور اعم از گروس، کردستانی، جاف، جوانرودی، اورامانی، کرمانشاهان، پشتکوه لرستان و همدان بوده است، در باغشاه ساوه و وصول خبر شکست شاهزاده در غرب و آگاهی عضدالسلطان برادر و حاکم منصوب سالارالدوله در کرمانشاهان

۱- نگاه کنید به گُرد گُرد قسمت ۳۳ هفته‌نامه شماره ۷۷ باختر سه‌شنبه ۲۳ مهر ۱۳۷۰ و همچنین خاطرات فریدالملک صفحات ۳۸۸ و ۳۸۹ ذیل مبحث جنگ بین اعظم‌الدوله و فرخ خان ایلخانی و ادامه جنگ.

عضدالسلطان در حالیکه از وحشت و ترس قالب تهی کرده بود، با دست بدامان شدن مرحوم آیت... شیخ محمد مردوخ و مساعدت مرحوم عبدالله خان ضیغم السلطان کلهر به اسلامبول می‌گریزد و نیابت حکومت که به عهده شاهزاده جلال الدین میرزا محتشم‌الدوله فرزند امامقلی میرزا عمادالدوله می‌باشد، به علت آهنگ حرکت شاهزاده به عتبات، نیز بلا تصدی می‌ماند و کرمانشاهان دوره فترت نبود حاکم در منطقه را طی می‌نماید، از جانب وزارت داخله فریدالملک به سمت نایب الحکومه تعیین که به علت عدم پذیرش از طرف وی وضعیت منطقه دچار اغتشاش می‌گردد ولذا با اجتماع بزرگان و محترمین شهر در منزل حاج آقارحیم مجتهد، فرخ‌خان ایلخانی به سمت سرپرست موقت شهر تعیین می‌شود، فریدالملک ذیل همین مبحث می‌نویسد: (شنبه ۵ ذیقعه ۲۹ - از قراریکه خبر آوردند شاهزاده محتشم‌الدوله برای معالجه و تغییر آب وهوا به عراق عرب و زیارت عتبات با خانواده رفته‌اند و دیگر گفتند آقایان واعیان شهر برای انتظام بلد درخانه جناب آقای آقا رحیم مجتهد جمع شده، رأی داده‌اند که فرخ‌خان ایلخانی که پیرمرد وصاحب طایفه و بالنسبه بی‌غرض است مراقبت نظم شهر باشند) (صفحه ۳۸۴) خاطرات فرید.

در مبحث توضیحات مربوط به ظهیرالملک زنگنه (۲) قسمت ۳۳ گردگردد که ما به رخدادهای ایام مذکور پرداختیم، تصویر سندی توسط آقای عزت‌الله خان ایلخانی‌پور فرزند مرحوم محمود پاشاخان فتح‌الایاله ایلخانی کلهر و نوه فرخ‌خان ایلخانی بدستمان رسید که ضمن آن اطلاع

داده بودند ، انتصاب فرخ خان ایلخانی به سمت حاکم شهر کرمانشاه ناشی از وخامت اوضاع در نبود حکومت و بنا به خواست محترمین و علماء شهر بوده است (که فریدالملک نیز به آن پرداخته و ما در سطور بالا متذکر شدیم) و علیرغم نوشتار شما (یعنی نگارنده) فرخ خان ایلخانی حاکم منصوب سالارالدوله نبوده است و لذا ما با ذکر سند مورد بحث به این امر نیز خواهیم پرداخت و قبلاً هم در جایی دیگر بدون ذکر مدلول سند به موضوع پرداخته ایم.

[خدمت جناب حالات مآب اجل آقای فرخ خان ایلخانی زیداقباله چون حضرت مستطاب اشرف ارفع امجد اسعد والا شاهزاده محتشم الدوله سردار محترم دامت شوکته برای معالجه و زیارت مشرف به عتبات عالیات شده امور انتظامات شهر و جلوگیری از اشرار و اوباش مختل مانده بود و جنابعالی دارای قبیله و طایفه و سوار و استعداد هستید لهذا همگی تصویب می کنیم و از جنابعالی خواهش داریم که مراقب حفظ نظم شهر و جلوگیری از اشرار بوده شهر را منظم نگاهدارید و هرکس بخواهد شرارت و هرزگی کرده اسباب بی نظمی شهر و عدم امنیت فراهم کند باید تنبیه شود که اسباب استراحت مخلوق خدا را فراهم آید باید همه روزه بدیوانخانه رفته به اتفاق همان دوازده نفر هیأت سابقه مشغول کار باشد ۶ شهر

ذیقعه ۱۳۲۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این خدام شریعت مطهره برای آسایش بندگان خدا و حفظ نظم بقدر القوه حاضر نه بر سلسله علمائی که بر عموم هریک بقدر قوه نفوس واعراض واموال مسلمین لازم است و دوازده نفر اشخاص محترم که محل اطمینان و وثوق ، ایل همه هستند کما فی السابق باید متحمل زحمات آسایش ایل بوده رسیدگی به امور باشند مخصوصاً جناب مستطاب شریعتمدار آقای حاج آقا ولی سلمه الله تعالی باید زیاده از سابق توجه فرموده و خودش را عندالله مسئول بداند ان ربک لبالمرصاد.

اثر مُهر - مهر - مُهر - مهر - مُهر - مهر - مُهر - مهر - مُهر - مهر -
مُهر - مهر - برای آسایش مردم همه حاضریم

اثر مُهر - مُهر - مُهر - مُهر - مُهر - مُهر - مُهر - مُهر - مُهر - مُهر -
ملاحظه مصوبه ششم ذی القعدة سال ۱۳۲۹ هـ ق مذکور که از جانب
علماء اعلام و بزرگان ، سرپرستی حکومت شهر به عهده فرخ خان ایلخانی
واگذار شده است این توهم را به ذهن متبادر می سازد که فرخ خان
منصوب مردم بوده و سالارالدوله هیچگونه دخالتی در امر انتصاب آن
مرحوم نداشته است که متأسفانه بنا به دلایل ذیل چنین نیست.

الف - اگر فرخ خان حاکم منصوب سالارالدوله نبوده است ولو اینکه از جانب علماء و بزرگان شهر کرمانشاه حاکمیت یافته باشد به چه جهت به مدلول فرمان صادره صمصام السلطنه بختیاری رئیس الوزراء وقت که پس از استخلاص اعظم الدوله از زندان مرکز کشور که در حضور مجمعی از عموم اهالی کرمانشاهان ، مراتب توسط کارگذار کرمانشاه قرائت و به

اطلاع عامه رسید گردن نهاده و تمکین ننموده است و حکومت را به اعظم الدوله و اننهاده و افزون بر آن با دسته‌بندیهای سیاسی و نظامی در مقابل حاکم منصوب دولت مشروطه بمدت هشت شبانه روز شهر کرمانشاه را عرصهٔ تاخت و تاز و تاراج و هرج و مرج طلبی خود قرار دادند تا خون بی‌گناهای چند ریخته شد و هستی و اموال و اجناس دکانین - اهالی - ضایع، نابود و بر یغما رفت و آخر الامر با ورود تفنگداران گرد پایروندی هوادار سالارالدوله به شهر کرمانشاه که طلایه‌داران ارودی شاهزاده بودند ، اعظم الدوله به کنسولگری انگلیس در کرمانشاه پناهد.

ب - مگر اینکه متوهم باشیم علیرغم انتصاب اعظم الدوله به حکومت کرمانشاه از جانب دولت مشروطه ، روحانیون ، علماء و محترمین و بزرگان شهر که ذیل حکم انتصاب فرخ خان ایلخانی راممهور کرده‌اند ، مخالف اعظم الدوله بوده و راضی به حکومت وی نبوده‌اند و در نتیجه خون بی‌گناهای چند در رهگذر کشمکش جانبداران مشروطه و استبداد ریخته شده در صورتیکه توصیه علماء به فرخ خان در مدلول حکم تفویض حکومت شهر بوی دلالت دارد برای فراهم نمودن آسایش بندگان خدا و حفظ نظم و هم اینکه پس از تصرف شهر کرمانشاه توسط سردار یار محمد خان و مجاهدین همراه که هیأت دوازده نفره‌ی معتمد محل مورد وثوق و اطمینان اهالی در بدو امر حکم به تحت‌الحفظ قرار دادن تعدادی از روحانیون شهر داد و سپس به استثناء یک نفر مابقی با اکمال اعزاز تمام دارالحکومه را ترک نمودند خود دلیلی است بر عدم تمایل علماء به جدال خونین ، مابین اعظم الدوله و فرخ خان ایلخانی.

اصولاً جائی که اسناد متقن در دسترس باشد چه نیازی به احتجاج خواهد بود و از این روی نظر می‌افکنیم به مفاد ملغوف ۵ نمره ۸۹ خلاصه وقایع ایران از ۴ هفته قبل لغایت ۲۴ دسامبر ۱۹۱۱ ذیل مبحث وقایع کرمانشاه صفحه ۱۵۴۰ مندرج در کتاب آبی به این شرح: (کرمانشاه، اکثر طرفداران شاه مخلوع در کرمانشاه هستند و محتشم‌الدوله حاکم آنجا در اواخر اکتبر به سمت بغداد حرکت نمود، سالارالدوله فرخ‌خان را بجای خود تعیین نمود، فرخ‌خان از عهده انتظامات آنجا بر نیامده در ۲۷ نوامبر قنصل اعلیحضرتی راپورت دارد، احتمال دارد شهر غارت شود).^(۱)

لذا چنانچه روز بعد از فوت فرخ‌خان ایلخانی، جُز یکنفر قاری کس دیگری در اطراف جنازه آن مرحوم نبوده‌اند (صفحه ۵۶۸ تألیف آقای سلطانی و صفحه ۳۹۰ خاطرات فرید) علیرغم اینکه در جدال هشت شبانه روزه‌ای که هواداران اعظم‌الدوله و جانبداران فرخ‌خان در تف آتش کوره محاربات خویش، هستی مردم کرمانشاه را خاکستر نموده و به باد دادند باز زهی مروّت و غیرت به آن مردم که پدراز ما بوده‌اند و با ذکر تفاصیلی که رفت به نحوی که فریدالملک در مورد فوت فرخ‌خان ایلخانی می‌نویسد: (آخر عُمر در حکمرانی کرمانشاه با عزت و احترام تشییع جنازه‌شد) همان صفحه، تشییع شایان تحسینی از جسد فرخ‌خان به عمل می‌آورند و مابقی قضایا را می‌بایست اولاد و کسان فرخ‌خان عهده‌دار می‌شدند نه اینکه جنازه را فی‌امان‌الله رها سازند والا مردم به وظایف خود

۱- نگاه کنید به جلد هفتم کتاب آبی به کوشش احمد بشیری نشر نو تهران ۱۳۶۶ و

قسمت ۳۳ گرد گرد هفته‌نامه شماره ۷۷ - باختر سه‌شنبه ۳۳ مهر ۱۳۷۰

عمل کرده و در مورد بعدی نقشی نداشته‌اند و فریدالملک نیز بر همین سیاق به موضوع اشاره دارد که می‌نویسد:، (جز یک نفر قاری کسی ندیدم گفتند از اولاد و کسان مرحوم ایلخانی کسی به سراغ جنازه نرفته است) صفحه ۳۹۰ و ۳۹۱ خاطرات فرید و صفحه ۵۶۸ جلد اول تألیف آقای سلطانی. به هر حال مرحوم فرخ‌خان ایلخانی، شخصیتی خلیق، مردمدار و موّرع از سلالهٔ نیکان طایفهٔ معتبر حاجی‌زادگان کلهر بوده، اولاد و احفادش نیز به تبع نیاکان خویش همچنان مردمی مانده و در طول ادوار تاریخ خدمتگزار آحاد جامعهٔ غرب کشور بوده‌اند.

ایلات و طوایف کرمانشاهان جلد دوم

مرور بر جلد دوم کتاب ایلات و طوایف کرمانشاهان را با مبحث ایل کلهر در دورهٔ حکمرانی داوودخان امیراعظم، ایلخان مقتدر، بزرگ ایل کلهر از صفحه ۵۷۱ پی‌می‌گیریم: آوازهٔ لشگرکشی‌های امیراعظم که از رهگذر تهاجمات و یورش‌های مکرر و یا هر چند گاه یکبار دلیرمردان سلحشور کلهر، منطقهٔ وسیعی از مرزهای غرب کشور از مبداء سومار تا بنا گوش شهر کرمانشاه یعنی روستای چشمه‌سفید را عرصهٔ تاخت و تاز سُم ستوران ایل قرار میداد و در این رهگذر چه بسا شهری، روستائی، مزرعه‌ای، خانواری، خانه‌ای نیز آماج غیرقابل اجتناب ویرانی و انهدام قرار می‌گرفت را نگارنده از سالهای آغازین مدرسه که معمولاً با شاخ و برگهای اضافی بیان می‌شد و نقل محافل بود به گوش هوش مستمع بودم و آنچه را که بر زبان محاوره‌ای مردمان عشایری جاری می‌شد این که امیراعظم از گیلان غرب تا ساوه رادر هم کوبید تا خود شاه شود می‌شنیدم

و در عالم خود بر دانسته‌هایم می‌افزودم، واکنش آن‌اخبار که ریشه‌در یادمانه‌های کودکی داشت، در ادوار بعدی عُمر چنان پُررنگ و قوی بر اندیشه‌هایم چیره شد، که بدون هیچگونه وابستگی به ایل کلهر در تدوین کتاب (گُرد گُرد)، شرح زندگانی سردار مجاهد یارمحمدخان کرمانشاهی^(۱) و پی‌گیری رخدادهای مشروطیت در غرب کشور که لزوماً در آن نیز به بررسی نقش و عملکرد داوودخان و ایل کلهر پرداخته شد بدون اینکه از راه حق و انصاف خارج شوم، علیرغم تضاد تفکر و نامتجانس بودن فعالیت و گرایش غیرمستترک و ناهم‌آهنگ شخصیت‌های متقابل نهضت، شخصیت بارز و قوی داوودخان چنان در ذهن و نوشتارم سایه افکند که ضمن متذکر شدن عملکرد منفی وی در مقاطعی از ادوار انقلاب مشروطیت ناگزیر به بسط ابعاد تحرکاتی امیراعظم در تذکار وقایع گردیدم تا جایی که این توهّم در اذهان بوجود آمد که من از عشیره‌ی خود باجانبداری تام یاد نموده‌ام، در صورتی که چنین نبود و من ضمن اینکه از عشیره‌ی اصیل و شجاع کلهر نبودم، عملکرد مخالفِ نهضت مشروطه‌ی مردمان ایل کلهر را بعد از وقایع سرکوب تحرکات آشوبگرانه سالارالدوله بسال ۱۳۲۵ ه. ق که دولت مرکزی و مجلس شورایملی دوره‌ی اوّل ناگزیر و درمانده از دفع شورش سالارالدوله در بروجرد و نهاوند برای نجات

۱- کتاب (گُرد گُرد) با شرح وقایع مشروطیت در غرب کشور، متضمن شرح حال سردار یارمحمدخان کرمانشاهی، بار اوّل در نشریه هفتگی باختر وپژه غرب کشور چاپ گردید، چاپ دوم کتاب در سال ۱۳۷۷ در تیراژ سه‌هزار توسط انتشارات طاق‌بستان، منتشر گردید.

انقلاب از بیداد سالارالدوله متضرعانه دست نیاز بدامن داوودخان و ایل کلهر یازید و اگر نبود یورش دلاورانه و همه جانبهٔ عشایر کلهر و تک تازیهای شجاعانه جوانمیر ضرعام لشگر فرزند امیراعظم که علیرغم آتشباری سنگین توپخانهٔ کوهستانی سالارالدوله که شهر نهاوند و سنگرهای شهر را آماج آتش قرار داده بود، چه بسا، سالار در فتح تهران موفق می‌گردید،^(۱) و اما این اندیشه نگارنده همچنانکه در مباحث ایل کلهر و در فصول مختلفه (گرددگرد) آمده است مانع از آن نشد تا حقایق را مکتوم بدارم و به ذکر درست ما وقع نپردازم خوشبختانه گفتنی‌ها را گفتم و نوشتم و اینک نیز همچنان به آن اصل عدم رعایت دوستداری و عدم مراعات تعصب، در نگارش تاریخ پای بند بوده و در این گفتار نیز ناگفته‌ها را خواهم گفت، و هر جایی که در نوشتار منقول از یادداشت‌های شادروان قدرت‌الله داوودیان که توسط آقای سلطانی، در کتاب از آن استفاده گردیده و لیکن بنا به علی مؤلف محترم در صدد تصحیح مطالب مذکور بر نیامده و توضیحات لازمه رانیز ارائه ننموده، لغزشی مشاهده شده است با ذکر مستندات لازم به آن پاسخ داده‌ام، زیرا آنچه که اصل است و ماندگار، ثبت و دُرستی وقایع و حقیقت موضوع است نه بیان گفتار و یا نوشتار شخص و یا اشخاص.

بدون شک دوران حکمرانی داوودخان امیراعظم بر بزرگ ایل کلهر که در پاره‌ای از مقاطع زندگانی امیراعظم و سیرتداوم حیات ایل، عشیرهٔ کلهر

را به چنان درجه‌ای از قدرت و انسجام کشانید ، که دیگر ایلات غرب با قرار گرفتن زیر مجموعه‌ی بزرگ ایل کلهر ، هم چون ایل گوران و قلخانی و ایل سنجایی، کنفدراسیون ایلات غرب را بوجود آوردند(صرفاً بواسطهٔ مشی سیاسی عشایری و اقتدار داوودخان) و همانطوریکه آقای سلطانی نوشته‌اند، دوران سُلطه حکمرانی داوودخان یکی از پُر آوازه‌ترین ایام ایل کلهر در تاریخ ایران است. و در این رهگذر نباید از نقش ادیب رزم‌آور، مرد شمشیر و قلم، علاقه‌مند به ادب و فرهنگ ، مرحوم ضیغم‌السلطان عبدالله خان رضائی در مشاورهٔ پی‌گیر و همه‌جانبه‌ای که درکنار امیراعظم مستمراً داشته‌است غافل ماند واز کیاست و سیاست آن‌روان شاد به نیکی یاد نکرد، گو اینکه در مقطع اشغال ایران توسط متفقین در اثناء جنگ جهانی دوّم که کشور ایران عرصهٔ تاخت و تاز قوای اجنبی قرار گرفت و منطقهٔ غرب کشور بواسطهٔ دخالت‌های بی‌جاو غیراصولی ، کلنل‌های زورگوی انگلیسی حاکم بر مقدرات مردم عشایر و شهری غرب، مرحوم ضیغم با شامهٔ حساس و تیز سیاسی خود به جهت آسودگی خیال اهالی به کلنل فلی‌چر نزدیک گردید، تا آسایش مردم فراهم شود و فلی‌چر همه وقت از وی به جهت اینکه ترتیب ملاقات سران عشایر را با او میداده، تشکر می‌نمود به عنوان نقطهٔ ضعف مرحوم رضائی یاد می‌شود به عقیدهٔ این قلم‌زن چنانچه شرایط و موقعیت آن بُرّه بررسی شود، تمامی آن موارد نه ضعف بلکه شاید قوّت نیر بوده است، و اما آنچه را که در ارتباط با تلاش امیراعظم جهت دست‌یازی به موقعیت و وضعیت دورهٔ زندیه که حکومت مرکزی ایران توسط ایل گُرد دیگری اداره شود و در سطور

آغازین صفحه ۵۷۱ مبحث مورد بررسی توسط مؤلف محترم آمده است، چه از جانب خود ایشان و چه از ناحیه استنباط و یا برداشت از یادداشت‌های روانشاد قدرت‌الله داوودیان، باشد، نمی‌تواند ایده از پیش طرح شده و منسجم متبادر به ذهن داوودخان بوده باشد و این همان شاخ و برگ‌های جای گرفته در ذهن سنین کودکی راقم است که ذکر آن رفت و اما از این نکته نیز نباید غفلت نمود اگر زمینه‌های سیاسی مناسبی توسط کنسول‌های روس و انگلیس مأمور در کنسولگری‌های کرمانشاهان و دیگر مأمورین سیاسی خارجی و داخلی و پیروی و متابعت ایل‌سنجابی، ایل بختیاری ایل‌کلیائی و تعدادی از کلهرهای شهری همچون فرزندان فرخ‌خان ایلخانی که در جدال رضاقلیخان نظام‌السلطنه مافی حاکم کرمانشاهان و ایل کلهر، جانب والی غرب را گرفته و از داوودخان حمایت ننمودند، فراهم می‌گردید چه بسا داوودخان می‌توانست با پیشروی به سمت تهران که آن زمان نیروی تدافعی آن به استثناء تعدادی معدود قزاق و سرباز و مأمورین نظمیه منحصر به عشایر بختیاری بود، حکومت احمدشاه را ساقط و اقدام به تشکیل دولتی ایلپاتی بنماید کما اینکه سلسله شاهی قاجار نیز ایلپاتی بود و به جهت بررسی‌گفته مطالب مورد بحث مواردی از اسناد مندرج در کتاب آبی آورده می‌شود.

در بدو ورود نظام‌السلطنه مافی به عنوان والی کرمانشاهان که بواسطه کیاست حاکم انتظام امور منطقه برقرار و مطلوب بوده است در کتاب آبی چنین آمده :

(کرمانشاه. حکمران جدید نظام‌السلطنه در تاریخ ۸ ژانویه ۱۷۲۰ دی -

۲۵ ذی حجه) با ۱۰۰ سوار و ۵۰ سرباز وارد شدند و در آخر ماه ۲۰۰ نفر سوار سنجابی و نانکلی نیر به او ملحق شدند و ۲۰۰ نفر در خود محل گرفته و مشغول مشق به آنها هستند اقدامات حکومت تاکنون در شهر انتظام را حفظ نموده^(۱).

(کرمانشاه - شهر ساکت بوده و نظمیه موجود و به خوبی مراقب است ، راهها امن و تعدی به فوافل موقوف است در تمام ولایت موافق را پورت انتظام و آسایش غلبه دارد و این حُسن کفایت نظام السلطنه است.)^(۲)

کرمانشاه ، نظام السلطنه حکمران جدید از قرار معلوم به خوبی و کفایت کار می کند شهر و اطراف نسبتاً منظم است ، طرق و شوارع امن و ایلات مطیع اند.^(۳)

رضاقلیخان نظام السلطنه مافی را حکومت مرکزی بواسطه چند قطبی بودن اقتدار سران ایلات و عشایر و تضاد فی مابین آنها، همچون ضدیت خاندان حاجی محمدرضاخان ظهیرالملک امیرتومان ، حاکم قبلی کرمانشاهان و رئیس فوج زنگنه با مرحوم حسین خان معین الرعایا و برادرانش معاون لشگر و معاون الملک ، حمایت داوودخان از ظهیرالملک، نقار و کدورت حسین خان اعظم الدوله با داودخان امیراعظم، علیرغم حمایت امیراعظم از پدر اعظم الدوله (ظهیرالملک) کشمکش های سخت و

۱- نگاه کنید به کتاب آبی جلد چهارم نشر نو به کوشش احمد بشیری تهران ۳ صفحه

مستمر ایلات کلهر و سنجابی و دیگر ناهمگونی‌های جوامع عشایری غرب، به کرمانشاهان اعزام داشت تا نسبت به اعاده نظم و ایجاد امنیت در منطقه غرب کشور اقدام نماید. و به نحوی که در پیش گفته شد، در بدو امر با توقیف حسین خان اعظم الدوله و علی خان سردار اجلال (امیرکل) فرزندش در بیستون بدنبال دستگیری حاجی رستم بیگ، کلبی، عسگر سلیم، محمد طاهر خان چهری که از هواداران اعظم الدوله بودند، پس از چوپ زدن^(۱) و اعزام تحت الحفظ آنها به تهران قدم اول را در جهت متمرکز نمودن قدرت دولت در شخص حکومت برداشته و با مرعوب نمودن باقرخان اعظم السلطنه معروف به خان لره، رئیس طایفه کاکاوند و اخذ مالیات از طایفه مذکور، با وساطت مرحوم آقا عبدالعظیم میرزا آقابخش (آبش)، خان لره را عفو و حکومت کاکاوند را مجدداً بوی تفویض نمود و سپس اقدامات انتظامی خود را متوجه ایل کلهر نمود و هر چند که داودخان حاضر به ضدیت و مقابله خصمانه با حاکم نبود، مع الوصف نظام السلطنه در پی نیل به مقصود خویش، سرکوب ایل کلهر و در هم شکستن اقتدار داودخان را مد نظر داشته، زیرا اعتقاد داشت چنانچه با عشایر مقتدر که از دیدگاه وی مرتکبین عمده اغتشاش و بی‌نظمی می‌بودند با قدرت و سختی تمام مقابله نشود، دیر نخواهد بود که از نفوذ و

۱- با استفاده از یادداشت‌های خطی روانشاد امامقلی خان کشاورز که خود در محل حضور داشته و جمعی نیروهای نظام السلطنه مافی بوده است و در پاره‌ای از منابع تاریخی نیز اشاره شده است.

اقتدار حاکم کاسته شود،^(۱) گو اینکه در کتاب آبی آمده است: (داود خان و سایر رؤسای عمده ایلات ظاهراً مایل و حاضرند که تسلیم و مطیع حکومت شوند.^(۲) و اما باد غرور و نخوتی که در دماغ حاکم است، این تمکین را به هیچ انگاشته و علیرغم اینکه داودخان حاضر به مصالحه با حکومت می‌گردد، نظام السلطنه همچنان مُصر است تا ایلخان کلهر را گوشمالی دهد، از کتاب آبی می‌خوانیم: (کرمانشاه، حکمران با داوودخان ایلخانی کلهر مشغول مذاکرات است و منتظر ورود بعضی سوارهای بختیاری است که پس از رسیدن آنها از کرمانشاه حرکت نماید از قرار راپورت داودخان در جمع‌آوری استعداد، حکومت در وحشت است و حاضر است که صلح نماید.^(۳))

از طرفی داودخان که اصرار و مقصود حاکم را بر تهاجم به ایل کلهر قطعی و نزدیک می‌بیند به بسیج عشایر فرمان داده و تمامی عشایر به استثناء تعدادی اندک از کلهرهای تابع عباس خان سالارهمایون^(۴) فرزند

۱- کتاب آبی جلد چهارم صفحه ۸۲۳

۲- کتاب آبی صفحه ۸۲۵

۳- همان مأخذ ۸۷۳

۴- عباس خان سالار همایون (ایلخانی‌پور) در جنگ بین حکومت و کلهرها جانب حکومت را گرفته و بشدت زخمی گردید و در سوم اسفند سال ۱۲۹۰ شمسی پس از عقب‌نشینی سردار مجاهد یارمحمدخان از کرمانشاه و یورش هواداران سالارالدوله به شهر که دست به غارت هستی و اموال مردم گشودند و خون بیگناهی چند بر زمین ریخت، مجاهدت بسیار نمود تا از قتل و غارت بیشتر جلوگیری شود، سالار همایون در

مرحوم فرخ‌خان ایلخانی که به کلهرهای شهری معروف بوده و سواران کلیائی و سنجایی مابقی فرمان داودخان را گردن نهاده و عزم کرمانشاه می‌نمایند، در حالیکه نظام‌السلطنه، بواسطه‌ی حمایت تلگرافی حاج علی‌قلی‌خان سردار اسعدبختیاری وزیر داخله از وی مبنی بر سرکوب هر نوع تحرک در منطقه مصمم به تهاجم سخت و غافلگیرانه به عشایر تحت فرمان داودخان است، مع‌الوصف داودخان از رویا روئی با حاکم اجتناب دارد، زیرا معتقد به حفظ قدرت منسجم نماینده‌دولت مرکزی است، از گزارش نمرة ۱۴۲-۲۱ تیر ۱۲۸۹ خ - ۵ رجب ۱۳۲۸ ق، مستمرمارلینگ به سرادواردگری می‌خوانیم: (در تلگراف مورخه ۳۰ ماه گذشته خودم با نهایت توقیر اطلاع دادم اغتشاش و طغیان مهمی در ولایت کرمانشاه بروز کرده، داودخان ریاست ایل کلهر با هزار و هشتصدسوار به ماهی‌دشت که پنج فرسخی شهر است نزول نموده و اظهار امید نموده که ترتیب و قرار امور ایل خود را با حکمران بدهد.^(۱))

در این بین مأمورین سیاسی خارجی که به جهت مورد تهدید قرارگرفتن همدان و کرمانشاه از جانب اتحادیه‌ی عشایر لرستان به سرکردگی نظرعلیخان امرائی، تمایلی به حمله‌ی نظام‌السلطنه به داودخان کلهر نداشتند، با مذاکره‌ی با وی، حاکم را از تهاجم به ایل کلهر و دیگر

اواسط اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۵ شمسی درگذشت.

۱- و ۲- نگاه کنید به کتاب آبی جلد چهارم صفحه ۸۸۵ و صفحه ۵۸۶ جلد دوم تألیف مورد بررسی آقای سلطانی و قسمت ۱۶ گردگردد، توضیحات مربوط به داودخان کلهر (۳) باختر شماره شصت.

عشایر متحد کلهر بر حذر می‌دارند ولیکن نظام‌السلطنه که موفقیت خود را با اتکاء به سرباز و قزاق دولتی، سواران بختیاری و سنجایی و کلیائی و دیگر نیروهای حکومتی قطعی میداند، پس از شروع درگیری بین عشایر کلهر و سنجایی، خود و نیروهایش، ناگهانی به ایل کلهر هجوم برده و ضمن اینکه کاری از پیش نمی‌برد، به سختی شکست می‌خورد، در دنباله گزارش نمره ۱۴۲ قبلی آمده است، (حکومت توسلی به قنسولخانه نجسته و با سوارهای سنجایی مطیع خود در تاریخ ۲۸ به طرف داودخان حمله برده است، علاوه بر اینکه بر آرزوی خود موفق نشده و نتوانست داودخان رامتقاعد به مراجعت نماید، شکست خورده باتلفات زیاد به شهر عقب نشست^(۱)).

پس از شکست نظام‌السلطنه اقتدار او در منطقه از هم گسست و از آن پس ناگزیر به استعفاء از حکومت کرمانشاهان گردید، از کتاب آبی چنین می‌خوانیم: (کرمانشاه، نفوذ و اقتدار سابقه حکومت اینک از قرار معلوم کاملاً در هم شکسته و ...) ^(۲)

گرچه بنا به اعتقاد مأمورین سیاسی انگلیس در منطقه، عوامل عدیده دیگری نیز مزید بر سست شدن پایه‌های اقتدار والی است و لیک خشم و عصیان و ناراحتی حاکم را در این شکست می‌توان از میزان غضب و سیاستی که بدنبال شکست از داودخان دردل داشته و در باره سواران کلیائی مرعی داشت از دستگیری و زنجیر نمودن^۳ سران کلیائی دریافت

زیرا نظام السلطنه عقیده داشت اسباب عمده شکست او هزیمت سواران کلیائی بوده است. (۱)

مُراد از تحلیل قضایا این بود که چنانچه داودخان می‌توانست زمینه‌های سیاسی مناسب و لازمهٔ امر را از طریق دیپلماسی خارجی و مذاکرهٔ داخلی در آن بُرهه فراهم نماید قادر می‌بود نسبت به تشکیل دولت کُرد دیگری همچون دولت وکیل‌الرعیای زند، و سلسله امرای کُرد حَسَنویه اقدام نماید، گو اینکه ایلخان کلهر خواستار سازش و یا تحت نفوذ بودن کنسول انگلیس را با عقیدهٔ باطنی خود در تضاد می‌دیده است و اصولاً سیاست استعماری دولت بریطانیا در منطقه با دید مثبت به اقتدار داودخان نگرش نداشته و معتقد به تنبیه وی از جانب حکومت نیز بوده است، چنانچه در کتاب آبی می‌خوانیم: (داودخان خود را بکلی از تحت حکومت محلی خارج دانسته و از هیچ کس بیم ندارد مگر والی پشتکوه، نتیجه آن این است که طرق درید طایفه داودخان است و دو پُست به سرقت برده شده، عقیدهٔ کنسول انگلیس بر این است که اگر داودخان تنبیه نشود آن ولایات متدرجاً برای اروپائیان هم ناامن خواهد شد و به تجارت انگلیس که مقدار معتنا بهی است، سکتِه وارد خواهد آمد، یک حکومت مقتدر لازم است.) (۲)

۱- جلد دوم کتاب ایلات و طوایف کرمانشاهان صفحه ۵۸۵، کُرد کُرد هفته‌نامهٔ باختر و خاطرات فرید مأخذ پیشین.

۲- کتاب آبی و صفحهٔ ۵۸۰ جلد اول کتاب ایلات و طوایف (کرمانشاهان) آقای محمدعلی سلطانی

حدوث این امر در حالی بوده است که حکمران در منطقه ضعیف عمل می‌نموده (مقطع زمانی سال ۱۳۲۶ هـ ق) در صورتیکه بالطبع نحوه قضاوت کنسول پس از در هم کوبیده شدن قدرت نظام السلطنه در غرب توسط داودخان با کینه بیشتری تعقیب می‌شده.

لذا علیرغم نظریه آقای سلطانی و یا استکباب مشارالیه، نوشته مذکور قبلی، داودخان از بدو تصدی منصب ایل بیگلی کلهر و یا پیش از آن و تا مقطع زمان سال ۱۳۲۸ هـ ق تا در پی شکست نظام السلطنه، تشکیل دولت گرد دیگری را متبادر به ذهن خود نداشته است و این امر جز آرزوئی دور از حقیقت چیزی دیگر نبوده، درحالیکه پاره‌ای از نویسندگان اصولاً نظام السلطنه را عامل در هم شکانده اقتدار داودخان میدانسته‌اند، منجمه آقای سیدعلی میرنیا که در صفحات ۲۵۴ و ۲۵۵ کتاب وقایع خاور ایران در دوره قاجار مشتمل بر شورش‌ها، قیام‌ها و طغیانها و جنگهای داخلی طوایف، مبحث دوران استانداری رضاقلیخان مافی نظام السلطنه می‌نویسد: (رضاقلیخان بعد از مدتی به استانداری کرمانشاهان رفت و با عده‌ای از سوار مسلح امنیت آنجا را که در حال ازهم پاشیدگی بود حفظ کرد و گردنکشان ایل کلهر را که به مخالفت با دولت برخاسته بودند سرکوب و مطیع نموده).^(۱) نگارنده پس از مطالعه‌ی مبحث مذکور با تنظیم و ارسال نامه‌ای به آقای سیدعلی میرنیا که اخیراً نیز کتاب ایل‌ها و طایفه‌های عشایری گرد ایران را از وی دیده‌ایم حقیقت ما وقع را به

مشارالیه اطلاع داده، در پاسخی که بتاريخ ۶۸/۱۱/۱۴ عنوان راقم ارسال فرمودند، پس از اظهار محبت، چنین نگاشته‌اند، (مرقومه مورخ، ۶۸/۸/۴ حضرتعالی را پس از مراجعت از مسافرت چهار ماهه به خارج کشور در تاریخ ۶۸/۱۱/۱۴ زیارت کردم، در مورد مطالب مندرج در صفحات ۲۵۴ و ۲۵۵ توجه داشته‌اید که منبع اصلی آن مطالب چه بوده خیلی ممنون خواهم شد که اطلاعات و توضیحات خود را مرقوم و ارسال فرمائید تا انشاء... در چاپ دوم منعکس شود.)^(۱)

جنگ شیان صفحه ۵۷۴

مطالب این بخش، علیرغم ذکر مأخذ (بند ۱۱۲ یادداشت‌های فصل ۴) صفحه ۶۳۴ (یادداشت‌های شادروان قدرت‌الله خان داودیان) شبیه برانگیز است که آیا تمامی مطلب از آن مرحوم داودیان می‌باشد و یا فقط سطور میانی موضوع، یعنی برخورد خونین داودخان امیراعظم و پسرش علی مراد خان سرهنگ با دیگر فرزندان امیراعظم (جوانمیرضرغام الدوله) که منجر به کشته شدن علی‌مراد خان می‌گردد، نوشته شادروان داودیان است و به هر تقدیر، مطلب چه از آن مؤلف و یا برداشت از یادداشت‌های مأخذ باشد، در آخر سطر اول و آغاز سطر دوم بدین شرح: (.... والی پشتکوه در طغیان علیقلی خان صارم السلطنه فرزندش در سال ۱۳۲۱ هـ به میان ایل کلهر آمد...) ناصحیح بوده و اشتباه می‌باشد، زیرا

۱- برای آگاهی لازم از سیر روند به قدرت رسیدن مرحوم داودخان امیراعظم ایلخان کلهر نگاه کنید به قسمت‌های ۱۵-۱۶ و ۱۷ گردگرد هفته‌نامه شماره ۵۹ الی ۶۱ باختر

مرحوم غلامرضا خان امیرجنگ والی پشنگوه در سال مذکور مواجه با طغیان امان‌الله خان صارم السلطنه فرزند ارشد خود گردید و علیقلی خان فرزند دیگر والی در آن مقطع نقشی نداشت. (۱)

در صفحه ۵۹۰ آخرین بخش از مبحث ایل کلهر در دوره حکمرانی داودخان امیراعظم، ذیل گزارش نمرة ۲۰۷ جلد پنجم کتاب آبی، مطلبی منقطع در سطور میانی صفحه مذکور به این شرح نوشته شده: (ابوالفتح میرزای سالارالدوله که قبلاً داودخان را به سوی خود خوانده بود و داودخان نیز او را بهترین مستمسک برای رسیدن به اهداف خود می‌دید، ضمناً توسط عبدالله خان ضیغم نیز با مجاهدین گرد (یارمحمدخان و ...) تماس حاصل کرده بود، باسواران ایل از عزیمت به قشلاق چشم پوشید

۱- نگاه کنید به جلد پنجم کتاب تاریخ رجال ایران مهدی بامداد صفحه ۱۷۰ ذیل غلامرضا که می‌نویسد: صارم السلطنه که امان‌الله خان باشد در سال ۱۳۲۱ ق بر علیه پدر خویش قیام کرد و غلامرضا خان سردار اشرف مجبور گردید که به ایوان پناهنده شود و بند ۱۵ پی‌نویس‌های فصل اول کتاب سفرنامه گروته ترجمه مجید جلیوند صفحه ۷۳ چاپ اول سال ۶۹ شرکت نشر مرکز که منقول از مطلب فوق‌الذکر مندرج در کتاب شرح حال رجال ایران است و لیکن آقای جلیوند، علیرغم ترجمه روان و مجاهدت فراوان علمی، پیرامون نگارش توضیحات لازمه در شرح حال مرحوم غلامرضا خان دچار اشکالاتی است که بازنگری مجددی را می‌طلبد، و نگاه کنید به سلسله مقالات نگاهی به تاریخ ایلام از همین قلم با اسم مستعار الف. زارع هفته‌نامه پیک ایلام ۷۲/۳/۲۰ و همچنین زیرنویس (بند ۲) قسمت ۴۹ گردگرد شرح حال سردار مجاهد یارمحمدخان کرمانشاهی مبحث انشعاب (۳) هفته‌نامه شماره ۹۴ باختر - اردشیر کشاورز.

و در بیرون شهر کرمانشاه پذیرای آو آمد ، چون در چهارم شعبان ۱۳۲۹ = شهریور ۱۲۹۰ ه. ش سالارالدوله وارد کرمانشاه شد، ابتدا با داودخان ملاقات کرد، که شرح مفصل آن در قسمت تاریخ مفصل کرمانشاهان (نهضت مشروطیت) در مجلدات بعدی این مجموعه آمده است.) این نوشته که فاقد ذکر مأخذ مربوطه بوده و به نحوی که خواندیم در سطر آخر و ماقبل آخر آن قید گردیده که : (شرح مفصل در قسمت تاریخ مفصل کرمانشاهان (نهضت مشروطیت) در مجلدات بعدی این مجموعه آمده است)، از این روی با توجه به ناصحیح بودن مطلب و جهت پیشگیری از تکرار اشتباه در مُجلد بعدی به بررسی موضوع می‌پردازیم:

سالارالدوله که سمت مُصاهرت داودخان را داشت بعد از سرکوب تحرکاتش در سال ۱۳۲۵ ه. ق در نهاوند ، توسط سواران و تفنگداران ایل کلهر، توفیق هرج و مرج طلبی خود را در گرایش به داودخان و نزدیکی به ایل کلهر می‌دید و لذا در سال ۱۳۲۹ ه. ق ، (۱۲۹۰ شمسی) بدنبال ملاقات پسران مظفرالدینشاه در وین از طریق کردستان عثمانی به کردستان ایران ورود نمود و پس از استقرار در سنندج عباس خان ظفرالسلطان (سردار رشید) را جهت انجام امر بیعت با داودخان و والی پشتکوه به میان ایل کلهر و پشتکوه اعزام داشت و سردار رشید با قرآن ممهور به مُهر ایلخان کلهر و والی پشتکوه مراجعت نمود و سپس داودخان سردار مظفر جهت فراهم نمودن زمینه حرکت سالارالدوله به کرمانشاه با عشایر کلهر در ۲۶ رجب ۱۳۲۹ ه. ق مطابق ۳۰ تیر ۱۲۹۰ به کرمانشاه

ورود می‌نماید.

فریدالملک در صفحه ۳۷۵ خاطرات خود (خاطرات فرید) ذیل مبحث، آمدن داودخان کلهر به امر سالارالدوله خبر ورود داودخان را در روز یکشنبه ۲۶ رجب ۱۳۲۹ نوشته و ثبت نموده است. و متعاقب آن سالارالدوله در پنجم مرداد سال ۱۲۹۰ خ مطابق یکشنبه ۴ شعبان ۱۳۲۹ به کرمانشاه، وارد می‌گردد.^(۱) و در ۹ شعبان شاهزاده قاجار خبر تجهیز و بسیج اردوی عشایری شمالغرب و غرب خود را متشکل از ایلات و طوایف مختلف از طریق سیم بغداد به محمدعلیشاه مخلوع که او نیز در سرحدات شمالی به جمع‌آوری نیرو اشتغال دارد اطلاع می‌دهد.^(۲)

این زمان یارمحمدخان و مجاهدین مسلمان محور وی در پی استمداد دولت از مجاهدین مشروطه جهت مقابله با پی‌آمد نغمه‌شوم استعمار (بازگشت محمدعلیشاه مخلوع به ایران) کرمانشاه را به قصد تهران ترک کرده‌اند.

روزنامه ایران نو، در این باره چنین نوشته است: (آقای یارمحمدخان کرمانشاهی که از طرف دولت به پایتخت احضار شده بود چند روز است وارد شده‌اند، (شماره ۱۳ شعبان، ۱۸ مرداد).^(۳)

۱- روز شمار تاریخ ایران از مشروطیت تا انقلاب اسلامی، باقرعاقلی، جلد اول، نشر گفتار، چاپ اول بهار ۱۳۶۹، صفحه ۵۶.

۲- تاریخ کرد و کردستان تألیف شیخ محمدمردوخ نشر غریقی سنندج سال ۱۳۵۱ صفحه ۲۸۳.

۳- حیدرعمواوغلی در گذر از طوفانها، رئیس‌نیا، انتشارات دنیا، چاپ اول فروردین

سالارالدوله با قصد حرکت به تهران از طریق همدان ، کرمانشاه را در اواخر مرداد ترک و دولت مشروطه نیز یارمحمدخان رابه جلوی وی به قزوین می فرستد و از طرفی با انصراف سالار از حمله به تهران از طریق همدان و حرکت به سمت با غشاه ساوه، یارمحمدخان که در قزوین به علت عدم تدارک مجاهدین همراه معطل مانده است، به عنوان حاکم قزوین تعیین می شود.^(۱)

لذا احتمال هر گونه تماس و یا تمایل سازشی از جانب یارمحمدخان و مجاهدین گُرد همرا با مرحوم داودخان امیراعظم مردود بوده و انطباق تاریخی ندارد و اصولاً داودخان در مقابله با سپاهی که مرکب از گروهها و دسته های عدیده بوده و تحت فرماندهی کل سردار یارمحمدخان عازم کرمانشاه بوده اند به حمایت از سالارالدوله درگروند چم چمال به قتل رسیده است ، و لذا این مطلب که ، ماجرای بلند تجدید اقتدار دوره زندیه ناکام ماند و قیام نیم بند یارمحمدخان نیز با مرگ داوودخان به جایی نرسید، سطر آخر مبحث مورد بحث مقدمه ایل کلهر از مرگ داوودخان تا پایان جنگ جهانی اول ، صفحه ۵۹۱ ، چه از جانب مؤلف و چه برداشت از یادداشت های شادروان داوودیان باشد که متأسفانه کار عظیم و سترگ یارمحمدخان را علیرغم تمامی مندرجات منابع مُهم تاریخی ، قیامی نیم بند خوانده است ناصحیح بوده و یارمحمدخان و داوودخان بازهم

متأسفانه در یک جبهه نبوده و در دو جناح مخالف بوده‌اند و میماند اینکه، دلاور مردان ایل کلهر در زمان ریاست مرحوم سلیمان خان امیراعظم که در بدو تصدی حکومت کلهر از فرمانفرما حمایت می‌نمود، پس از اتحاد سالارالدوله با حزب دموکرات و مشخص شدن صف‌آرایی انقلابیون علیه حکومت مرکزی و فرمانفرما در حمله شب ۱۳ مهر، عملیات سرپتی جانب یارمحمدخان را داشته و در نبرد سخت و خونین روز ۱۳ مهر ۱۲۹۱ شمسی مردانه از حریم سردار قیام (یارمحمدخان) دفاع نمودند، جان دادند و اسیر شدند و ننگ ذلت را پذیرفتند.^(۱)

ایل کلهر از مرگ داوودخان تا پایان جنگ جهانی اول - جلد دوم انتصاب سلیمان خان سردار نصرت به حکومت (۵۹۱).

بند ۱۵۱ صفحه ۵۹۱ تلگراف فرمانفرما از کرمانشاه به فرزندش عباس میرزا سالار لشگر در تهران که مأخذ، صفحات ۱۴۲ و ۱۴۱ جلد اول اسناد عبدالحسین میرزا فرمانفرما می‌باشد، اشتباهاً خاطرات فرید صفحه ۱۵۰ نوشته شده و در بند ۱۵۲ صفحه ۵۹۲ اسناد فرمانفرما، جلد یکم صفحات ۱۴۳ و ۱۴۲ صفحه ۶۳۵ یادداشت‌های فصل (۴) آمده است که

۱- برای آگاهی از چگونگی نگاه کنید به کتاب گرد گرد شرح زندگانی و قیام سردار مجاهد یارمحمدخان و رخدادهای مشروطیت در غرب کشور از همین قلم (اردشیر کشاورز) در نود قسمت، چاپ اول هفته‌نامه باختر از شماره ۴۵ بیست و پنجم دی‌ماه سال ۱۳۶۹ تا شماره ۱۳۶، سیزدهم بهمن ماه ۱۳۷۱ که براساس قریب یکصد جلد منابع و مأخذ معتبر و قابل وثوق و یادداشت‌ها و مصاحبه‌های عزیزان بزرگوار مطلع تدوین گردیده است.

صحیح نیست و اشتباه می‌باشد، مأخذ مربوطه احتمالاً یادداشت‌های مرحوم قدرت‌اله داوودیان باشد.

در صفحه ۶۰۳ و ۶۰۲ در ارتباط با دستگیری حُکام و والیان مخالف حکومت کودتا و دستگیری اکبر میرزا مسعود صارم‌الدوله فرزند ظل‌السلطان حاکم کرمانشاهان و تَمَرّد صارم‌الدوله از دستورات سیدضیاء چنین آمده است: (سیدضیاء که وضع را چنین دید و از حضور سلیمان‌خان در تهران آگاه بود، با او تماس گرفت و از توانائی او در مورد دستگیری صارم‌الدوله سؤال کرد، سلیمان خان جواب مثبت داده بود، سیدضیاء او را آزاد کرده به کرمانشاه اعزام داشت، سلیمان خان به میان ایل بازگشت و به تدارک سپاه پرداخت و با همکاری ماژور محمودخان فولادین مأمور اعزامی تهران، صارم‌الدوله را در ارک حکومتی کرمانشاه دستگیر کرده به تهران فرستادند).

آقای سلطانی مأخذ نوشتار خود را در این مورد، تاریخ بیست ساله جلد ۱ صفحه ۳۲۱ (بند ۱۷۱ صفحه ۶۳۶ یادداشت‌های فصل ۴) ذکر نموده و لذا با بررسی لازم از صفحات ۳۲۲ و ۳۲۱ مبحث دستگیری والی غرب (صارم‌الدوله) مندرج در جلد اوّل تاریخ بیست ساله ایران تألیف حسین مکی، چاپ چهارم سال ۱۳۶۳ به چنین مطلبی دست نیازیدم و فقط در صفحه ۳۲۲ چنین آمده بود: (لهذا تدبیری کرد و با ایل کلهر که سابقه عداوت با سنجایی داشتند وارد مذاکره شدند) [تدبیر و مذاکره مأمور اعزامی از مرکز ماژور ژاندارمری محمودخان فولادین] در صفحه ۶۰۴ آمده است، سلیمان خان (امیراعظم) از امیر لشکر غرب خواستار تحویل

عباس خان قبادیان گردید و جواب داد (عباس را من از تهران آورده‌ام و او با من است.) الخ مأخذ جزوهٔ دوّم بازیگران عصر طلائی ، بیوگرافی سپهبد امیراحمدی صفحات ۸۹ و ۸۸ ابراهیم خواجه نوری چاپ جدید ۱۳۵۷ ، سازمان انتشارات جاویدان . گویانکه مطلب به همان نحو درست آمده است و امّا غیرموثق بودن سلسله نگارشات هدفدار سناتور ابراهیم خواجه نوری در قسمت سوم نقدی بر کتاب ایلات و طوایف کرمانشاهان باختار شماره ۱۶۷-۷۲/۷/۲۷ آمده است. و در دنبالهٔ مطلب صفحهٔ ۶۰۴ باز چنین می‌خوانیم ، (درموقع رفتن حدود پنج هزار سوار با برپائی طاق نصرت و دیر و پای کوبی که از اساس قضیه آگاهی نداشتند، از او استقبال کردند، سلیمان‌خان به عنوان اظهار پشتیبانی ایل کلهر سینی مملو از اشرفی در مقابل اتومبیل شاه هدیه می‌دهد، احمدشاه جرأت ابراز سخنی در بارهٔ خود نمی‌کند، در بازگشت به میان ایل در کردند به امیراعظم اطلاع می‌دهند که شاه تبعید شده است و عامل را سردار سپه معرفی می‌نمایند ، در همان وقت دستور بستن راه را داده که شاید در بازگشت سردار سپه را به قتل رسانیده ، با اعلام پشتیبانی شاه را برگرداند ، از تلگرافخانه کردند و خانقین قونسولگری ایران را در جریان نقشه سلیمان خان (امیراعظم) قرار می‌دهند، سردار سپه از دام رسته، در همدان طی تلگرافی او را به تهران احضار می‌کنند، سلیمان خان خودداری کرده و در پی علاج واقعه و اقدام نهائی برمی‌آید، این واقعه‌ای است که مُعَمَّرین ایلات غرب ایران جملگی برآنند و شادروان ملک الشعراى بهار نیز در تاریخ مختصر احزاب سیاسى آورده است (عین مطلب مرحوم بهار ذکر شده است).

نقل مطلب فوق برگرفته از یادداشت‌های مرحوم قدرت‌الله داودیان بند ۱۷۳ صفحه ۶۳۶ یادداشت‌های فصل چهارم است که مربوط به دومین سفر احمدشاه بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ است شاه در ۱۱ آبان سال ۱۳۰۲ ایران را از طریق قزوین ، همدان ، کرمانشاه قوره تو بغداد ترک می‌نماید ، بدیهی است شرط عمده موافقت شاه با رئیس الوزرائی رضاخان سردار سپه فراهم نمودن مقدمه سفر شاه به اروپا بوده است.

در تاریخ مختصر احزاب سیاسی که آقای سلطانی متذکر به ذکر مأخذ شده‌اند، نامی از مرحوم سلیمان خان امیراعظم برده نشده و عزیمت احمدشاه به فرنگ نیز حالت تبعید نداشته است از سطر پنجم صفحه ۶۰۵ ، مطلب سُست و نارسا است به این شرح : (پس سلیمان خان امیراعظم یکی از موانعی بود که بایستی از میان برداشته می‌شد، بنابراین احمدآقاخان امیر لشگر با اطلاع سردار سپه طی نقشه‌ای ، زمانی که برای ملاقات امیر لشگر عازم کرمانشاه بود، ترور گردید و مرگ او به اطلاع سردار سپه رسید). از فحوای نوشته ترور و مرگ امیرلشگر نمایان گراست و نه ترور و مرگ سلیمان خان امیراعظم.

سطور آخرین صفحه ۶۰۴ و سطور آغازین صفحه ۶۰۵ چنین ادامه می‌یابد: (در مسئله بازگرداندن احمدشاه به ایران و استمرار حکومت قاجاریه که پشتیبانی ایلات بویژه ایل کلهر از اهم موارد آن بود و رغبت به این امر در ایل کلهر توسط آقاسیدحسن اجاق از تعلیمات شهید سیدحسن مدرس نشأت می‌گرفت ، عامل اصلی این حرکت کسی جُز سلیمان خان امیراعظم در ایل کلهر و سردار رشید اردلان در کردستان

وایل جاف نبود) و سپس به نقل مطلبی از صفحه ده کتاب اسرار سقوط احمدشاه اثر رحیمزاده صفوی پرداخته شده بند ۱۷۵ صفحه ۶۳۶ یادداشت‌های فصل ۴. (در نسخه مورد مطالعه اینجانب (کتاب اسرار سقوط احمدشاه) مطلب مورد بحث در صفحه ۹ آمده است.)

در تألیف رحیمزاده صفوی همچون کتاب تاریخ بیست‌ساله حسین مکی و کتاب تاریخ مختصر احزاب سیاسی و ... نامی از سلیمان خان امیراعظم برده نشده و چون واقعه مورد بحث مربوط به سفر دوم احمدشاه که چون سفر اولین شاه از طریق مرز کرمانشاه به بغداد صورت گرفته است، لذا تمامی مطالب شرکت امیراعظم در دسته‌بندی اقدام به ترور رضاخان به احتمال قوی مستند به یادداشت‌های شادروان قدرت‌الله داودیان است. نگارنده از آنجائی که به سند و یا نوشته‌ای که سال ترور سلیمان خان رامشخص نماید، مواجه نشده لذا نمی‌تواند صحت مطالب را تأیید نماید، گو اینکه مرحوم مدرس با اعزام نماینده، از جانب خود یعنی رحیمزاده صفوی به اروپا نزد احمدشاه و مفتوح نمودن باب مکاتبه، مذاکره و مشاوره لازم با سران و سرداران عشایر در جهت باز پس گردانیدن اقتدار از کف رفته احمدشاه و معاوده وی به ایران، متکی به قدرت رزمی نیروی عشایری بوده است و اوج‌گیری عملیات کمیته قیام سعادت پی‌آمد برنامه‌ریزیهای مرحوم مدرس و همدستانش بود و از این روی رضاخان بعد از سرکوب محیلانه خزعل که با ترفند دولت استعمارگر انگلیس و فریب دولت شوروی صورت گرفت پس از زیارت عوام فریبانه اعتاب مقدسه از طریق مرزهای غربی به تهران بازگشت تا آگاهی ذهنی

لازم را در مورد خط سیر بازگشت احمدشاه داشته باشد و لیکن در بُرههٔ زمانی مورد بحث سال ۱۳۰۲ که سال دومین و یا آخرین سفر بدون مراجعت احمدشاه به کشور می‌باشد، سندی که حکایت از تحرکات برشمرده شدهٔ مرحوم امیراعظم بنماید به نظر راقم این سطور نرسیده و حتی پاره‌ای، از مُعمرین ترور مرحوم سلیمان خان توسط برادرزاده‌اش پاشاخان را ناشی از اختلاف قبیله‌ای و بدون اطلاع مرحوم امیر مخصوص و خسروخان و دیگر کسان و وابستگان جوانمیرضرغام می‌دانند.

به هر صورت چون دفتر مطالب این مبحث در اینجا بسته می‌گردد، توضیحات بیشتری را ایجاب می‌نماید. در جلد اوّل کتاب خاطرات نخستین سپهبد ایران احمدامیر احمدی مباحثی پیرامون ایل کلهر آمده است که با نقل بخش‌هایی از آن و استنتاج لازمه، نظر قطعی خود را در این باره ابراز می‌داریم، احمدشاه در طول سلطنت خود سه بار از ایران به خارج از کشور مسافرت کرده است بار اوّل در بامداد روز دوشنبه بیستم مرداد ۱۲۹۸، حرکت از تهران، سه روز پس از امضای قرارداد ایران بر باد ده ۱۹۱۹ میلادی و ثوق الدوله، خط سیر حرکت، قزوین، رشت، انزلی به سوی اروپا (ص ۲۲۶ کتاب سیمای احمدشاه قاجار دکتر محمد جواد شیخ‌الاسلامی) سفر دوم ششم جمادی الاولی ۱۳۴۰ هجری قمری مطابق با ۶ دلو ۱۳۰۰ خورشیدی (بهمن ماه ۱۳۰۰ ح*) و سفر سوم که مورد نظر این بحث نیست در سال ۱۳۰۲ خورشیدی است.

امیراحمدی در صفحه ۱۸۸ کتاب خاطرات خود ذیل مسافرت احمدشاه به اروپا به این مطلب اشاره‌ای دارد و اما چون در کتاب خاطرات

امیراحمدی، به اندک تاریخ روز و ماه و سال آمده است از این نظر کتاب دچار خلط مبحث و عدم تطابق تاریخ وقایع می‌باشد و آقای دکتر غلامحسین زرگری‌نژاد که ویراستار کتاب مذکور هستند متأسفانه با داشتن درجه‌ی دکترا شاید در (تاریخ) نتوانسته‌اند تاریخ دقیقی از سیر روال منطقی وقایع تاریخی را در توضیحات ضمایم کتاب ارایه دهند، گذشته از اینکه کتاب اصولاً با توضیحات و افاضات علمی دکتر در یک گرداب خاص از تداخل توضیحات گمراه کننده، فرو رفته است و لذا صاحب این قلم ضمن مروری که بر کتاب مورد بحث داشته مراتب را به موسسه مربوطه نیز منعکس کرده است.

به هر صورت احمدشاه در سال ۱۳۰۰ ایران را از طریق کرمانشاه، بغداد، ترک می‌کند و بنا به نوشته امیراحمدی در مراجعت، وی را فراخوانده و به او چنین گفته است: (منطقه غرب به قدری ناامن و مغشوش است که به زحمت رفتیم و به زحمت هم من مراجعت کردم و عقیده دارم شما برای تشکیل لشکر غرب به منطقه غرب بروید.) امیراحمدی در صفحه ۱۸۹ آورده است: (قبل از حرکت وزیر جنگ به من گفت: عباس خان کلهر در تهران سرگردان است، او هم بیاید و در کلهر در میان کلهرها بتواند زندگی کند و تقویتش نمایند و شاید بتواند خدمتی بکند.)

عباس خان امیرمخصوص کلهر در همدان به امیراحمدی می‌پیوندد و امیراحمدی پس از ورود به کرمانشاه و استقرار در محل، در صفحه ۱۹۲ آورده است: (...تلگرافی از سلیمان کلهر آوردند که مضمونش این بود، ایالت جلیله کرمانشاه، به طوری که به من اطلاع داده‌اند، امیرلشگری به

کرمانشاه آمده و عباس قبادیان را با خود آورده، چون عباس قبادیان دشمن خانوادگی ماست، اگر او را دست بسته تحویل من ندهید، با دوازده هزار سوار کلهر که در اختیار دارم، به کرمانشاه می‌آیم و شهر را ویران خواهم کرد، تا هارون آباد، آمده‌ام و منتظر جواب هستم، حاکم و رئیس شهربانی اصرار داشتند که عباس قبادیان را تحویل بدهیم، چون سلیمان کلهر با قوای که در اختیار دارد دیوانگی خواهد کرد و کرمانشاه را آتش می‌زند، من استنکاف کردم و مشغول مذاکره و تبادل نظر شدم که چگونه باید سلیمان کلهر را سرجایش نشاندم.

امیراحمدی در نقل مطالب ضمن منم منم گفتن‌ها و گنده‌گوئی‌های لاف در غریبان زدن، ادامه داده است: (... به محمدحسین میرزا جهانبانی گفتم، تلگرافی به سلیمان کلهر، مخابره کند که فضولی موقوف با اطلاعی که به روحیه‌ی من دارید، ممکن نیست عباس قبادیان را که دولت مرکزی به من سپرده تحویل شما بدهم، ممکن است شما ۱۲ هزار سوار داشته باشید و تا پشت دروازه کرمانشاه بیایید ولی بازگشت شما ممکن نیست و به همان سوارهای خودت دستور می‌دهم سرت را برای من بیاورند، چنانچه به رسیدن این تلگراف به محل خودت معاونت کردی فیها، از این جسارت که کرده‌ای معاف هستی والا در انتظار عواقب وخیم باش).

به قسمی که گفته شد امیراحمدی در نقل وقایع متذکر به تاریخ سال و ماه نشده و چون در سنین کهولت، اقدام به ثبت خاطرات کرده در بسیاری از انعکاس وقایع دچار خبط عظیم شده و لذا سررشته‌ی کلام از دست رفته است و با دقت و کنجکاوی لازم می‌توان نسبت به تطابق

موضوع‌های مورد بحث ایشان همت گمارد، همتی که وظیفه‌ی ویراستار محترم جناب آقای دکتر بوده‌است و لیکن مشارالیه با موضوع از اساس بیگانه بوده‌اند و خواننده را در چاه ویلی غلتانده است، به هر صورت سلیمان خان فدای مخالفت با انگلیسی‌ها و عامل آنان رضاخان گردید، و حکمت تاریخ در این است که به حقایق امر به هر طریق ممکن دست خواهد یافت، سلیمان خان در جبهه‌ی مخالف انگلیس‌ها قرار داشت و در این راستا در جنگ بین‌الملل اوّل به بلوشر افسر نظامی آلمان هم در پی‌عزیمت به گیلان غرب و در خواست همکاری عشایر علیه روس و انگلیس جواب ردّ داد و در بروز وقایع بعدی این نقش مخالفت پُر رنگ‌تر جلوه نمود، که از آن جمله عدم فروش مراتع قشلاق ایل کلهر در سومار و نفت‌شهر به انگلیسی‌ها که قصد ضمیمه کردن مناطق مذکور را به نفت‌خانه‌ی بین‌النهرین داشتند زیرا که استثمای بوی نفت آن نقاط فضا را از نظر انگلیسی‌ها انباشته بود، و این حرکت به زمانی صورت گرفته بود که جسد داوودخان جهت خاک سپاری مجدد از شیان به نجف اشرف حمل می‌گردید و در مقابل پذیرائی شایان انجام شده نمایندگان انگلیسی از سلیمان خان امیراعظم (نه) شنیده بودند. بگذریم، سند مکتوب سال ترور سلیمان خان را علیرغم تفحص لازم نتوانستم بیابم الا اینکه معمرین و بازماندگان نسل‌های پیشین به نقل از مرحوم عبدالله خان ضیغم‌السلطان رضائی کلهر، پائیز ۱۳۰۱ خورشیدی می‌گفتند و لذا انطباق زمان مذکور با سفر احمدشاه و بازگشت رضاخان از همراهی با شاه که اواخر اسفند ۱۳۰۰ خورشیدی است تا حدی و آن هم با وسواس می‌توان در نبود سند لازم

پذیرفت، می‌ماند اینکه، امیراحمدی در صفحه ۱۹۴ خاطرات خود آورده است: (نزدیک ظهر سوار اسبم شدم و از سربازخانه بیرون آمدم که به منزل بروم بین راه یک افسر شهربانی آمد، سلام داد و گفت قربان سیدحسن کزازی رئیس معارف را کشتند) مطلب ذکر شده در پی گنده کوئی سپهبد به سلیمان خان آمده است و اگر درصدد تطبیق زمان واقعه باشیم، وقوع ترور مرحوم شهید سیدحسین کزازی فرزند آقا سیدحسن کزازی که در نقل خاطره‌ی امیراحمدی (سیدحسن) ثبت شده (و مشخص نیست آقای ویراستار محترم چه گرهی از کار انتقال خاطرات امیراحمدی گشوده است) خرداد ۱۳۰۲ خورشیدی است، پس سلیمان خان در آن تاریخ حیات داشته است و لذا به همان محل اوّل باز می‌گردیم که گفتیم چون سند مکتوبی در اختیار نیست به هر حال در نوشته‌های سلطانی و یا نقل مطلب شادروان قدرت‌الله دواودیان، نگارنده‌ی این سطور با تردید می‌نگرد.

در صفحه ۶۰۶ موضوع رسیدن نوبت سرکوبی سردار رشید کردستانی توسط امیرلشکر امیر احمدی و عباس خان امیر مخصوص که اواخر سال ۱۳۰۱ و اوایل سال ۱۳۰۲ شمسی است آقای سلطانی مأخذ نوشته خود را صفحه ۳۸۲ جلد دوم تاریخ مردوخ ذکر کرده‌اند (بند ۱۷۹) یادداشت‌های فصل ۴ صفحه ۶۳۷، در نسخه مورد بررسی اینجانب مطلب مورد نظر در صفحه ۳۸۹ و ۳۸۸ تاریخ مردوخ چاپ سال ۱۳۵۱ نشر غریقی سنندج نوشته شده است.

در پی‌گیری مبحث اوضاع داخلی ایل کلهر از جنگ جهانی اوّل تا پایان

جنگ جهانی دوم و تشریح ابعاد موقعیت، وضعیت و حیات سیاسی مرحوم عباس خان قبادیان کلهر (امیرمخصوص) پس از ترور سلیمان خان چنین آمده است: صفحه ۶۰۶، عباس خان قبادیان امیرمخصوص حاکم بلامنازع کلهر گردیده و در حلقه نزدیکان سردار سپه قرار گرفت، پس از اعلام انقراض قاجاریه و تشکیل مجلس مؤسسان به تهران رفت، مدتی در دستگاه رضاشاه به سر بُرد بعنوان میرشکار شاه و مقدمه‌ای برای وصلت با همدم السلطنه دختر رضاشاه که اگر وفادار بود واز بوتۀ آزمایش در آمد داماد شاه شود، اما انگلیسی‌ها در مسئله نفت با رضاشاه همراه سایر سران ایلات به تحریک او نیز پرداختند و چون بوی فنا به مشامش رسید در فکر رابطه با مأمورین انگلیسی در نوار مرزی افتاد، به میان کلهر بازگشت اما چندان مورد استقبال ایل واقع نگردید، پس به خانقین رفت با مرموزات سفارت بغداد و نماینده خانقین تماس گرفت آنها او را به وعده در انتظار گذاشته در این وقت (۱۳۰۵ ش) علی محمدخان غضنفری امرائی از حکومت رضاشاه یاغی بود و سپهبد شاه‌بختی مأموریت سرکوبی او را داشت، امیرمخصوص به علی محمدخان غضنفری پیوست، اما چون آنچه را که در نظر داشت صورت نپذیرفت و رضاشاه هم با انگلیسی‌ها سازش کرد با این که ستون عملیات شاه‌بختی در سرخ دم‌لکی در محاصره بود، هر چند نزدیکانش او را منع کردند نپذیرفته و خود را به او معرفی کرد، سپهبد شاه‌بختی از شاه برای او تأمین جانی گرفت، امیرمخصوص را

به تهران فرستاد که با خسرو خان^(۱) سردار اقبال برادرش به محبس قصر
قجر گرفتار آمد و نزدیکانش به شیراز تبعید شدند و عده‌ای هم به
شاهرود تبعید گردیدند.

مأخذ گفتار جناب آقای سلطانی، یادداشت‌های مرحوم پدرش
روانشاد محمد طاهر بیگ سلطانی است که خود سالیانی چند را در قبل از
شهریور سال ۱۳۲۰ در زندان قصر به سربرده و مجموعه نوشتاری آن
مرحوم بس ذی‌قیمت و گرانبهاست (بند ۱۸۱ یادداشت‌های فصل ۴
صفحه ۷۳۷).

اما این مبحث رشته‌ای است که سردراز دارد و بی‌مناسبت نمیداند به
عُمق وقایع و حوادث محور مطالب گریزی بزنیم که هم از جهت روشنگری
مسائل تاریخی و جوب آن محسوس بوده و هم نگارنده این سطور در
پی‌گیری قیام مرحوم علی‌محمدخان غضنفری (امیراعظم) فرزند ارشد
مرحوم نظرعلیخان امیر اشرف امرائی والی پیشکوه لرستان، سالیانی چند
به تفحص پرداخته و برای دستیازی به مدارک و اسناد نو، قبل از تهیه
این مطلب که ملاحظه خواهید فرمود در در ۱۳۷۲/۱۰/۲۷ به کوه‌دشت
طهران سفر نموده و با انجام مصاحبه‌ای با جناب آقای محمدحسین خان
غضنفری فرزند نظرعلیخان امیر اشرف و برادر علی‌محمدخان غضنفری

۱- در ایامی که این سطور در حال آماده‌شدن بود خسروخان فرزند جوانمیر ضرغام و
نوه داودخان کلهر و رضاقلیخان فرزند سلیمان خان و نوه داوود خان ایلخان کلهر در دی
ماه سال (۱۳۷۲) در تهران و کرمانشاه به دیدار حق شتافتند برای آنان غفران و رحمت
و برای بازماندگان صبر از حضرت حق خواستاریم.

امرائی به بسیاری از رموز، ظرائف و دقائق قیام و قوف حاصل نمودم با سپاس و تشکر از جناب آقای محمدحسین خان غضنفری.^(۱)

۱- آقای محمدحسین خان غضنفری تنها فرزند ذکور بازمانده از خیل پسران شاخص مرحوم امیراشرف (نظرعلیخان) هستند که بحمدالله در صحت و سلامت کامل روزگار به سرافرازی و تشویق و ترغیب علاقه‌مندان به کاوش‌گری در مسائل تاریخی و ادبی طی می‌نمایند، نگارنده با اینکه از قبل با جناب آقای غضنفری مکاتبه داشته و مشارالیه بانگارش و ارسال رقیمه‌های شریفه خودشان در باب مطالب مجهول تاریخ معاصر حقیر را راهبری می‌نمودند، در روزی که برای زیارت و مصاحبه برایشان وارد شدم از گشاده‌دستی، سخاوت و بذل محبت و مرحمت مشارالیه چنان بهره‌مند شدم که بحق شرمندۀ احسان ایشان گردیدم، جناب غضنفری با جوانمردی تمام کتب قدیمی، خطی، چاپی موجود در کتابخانه شخصی خود را در اختیار اینجانب گذاشتند تا بنا به گفته خودشان با مطالعه آن‌ها بر بار علمی خود بیافزایم، صفت بارز سخاوت و میهمان‌نوازی آقای غضنفری میراثی است که از پدر به پسر رسیده است، پدری که توصیف میهمان‌پذیری و نوازش میهمان و سفره‌گشاده‌اش در لرستان و غرب کشور در آن برهه بی‌نظیر و در کشور کم‌همتا بوده‌است تا جایی که سِر آرلند ویلسن کلنل ارتش انگلیس که در باب ایجاد خط آهن خرمشهر، دزفول، کیلان، خرم‌آباد، بروجرد در اوائل سال ۱۲۹۰ شمسی به بعد در مقر حکومت امیراشرف بروی وارد می‌شود در سفرنامه‌اش چنین می‌نویسد: (مذاکرات مقدماتی ما با نظر علیخان در حدود سه ساعت تمام بطول انجامید و سپس من و همراهان را به پوش بزرگی که در آنجا شام شاهانه‌ای فراهم گردیده بود هدایت نمودند، قابهای بزرگ پلو و چلو و ظرف‌خورش خوری که مملو از اغذیه گوناگون بود و هریک بوضع خاصی جلب توجه می‌نمود و میرزا علی‌اکبر آکنت بروجرد می‌گفت ناظر آقای خان از یک هفته قبل مشغول تهیه تشریفات این ضیافت مجلل بوده است (صفحه ۳۰۲ خاطرات ویلسن ترجمه سعادت نوری سال ۱۳۴۷)

اما در مورد نزدیکی عباس خان امیر مخصوص به رضاخان و پرداختن به قضیه نفت چون نوشته مندرج در کتاب ایلات و طوایف کرمانشاهان مأخوذ از خاطرات مرحوم محمدطاهر بیگ سلطانی متأسفانه فاقد تاریخ سال، ماه و روز حدوث وقایع و رخداد حوادث می باشد و لذا خواننده در می ماند، مقصود کدامین قضیه نفت است، زیرا نفت در زمان رضاخان هر چند گاه یکبار، مسئله ساز بوده و بیش از تمامی وقایع عصر دیکتاتوری بیست ساله رضاخان اوقات مردم، دولت ها و مجلس را به خود مشغول و اذهان را معطوف داشته و این که قضایا تجزیه و تحلیل نگردیده و ابعاد چندین گانه آنها بررسی نشده می تواند به عنوان نقیصه ای بزرگ تلقی شود و لذا حقیر از غور و تفحص لازم پیرامون قضیه نفت در فواصل میانی سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۶ شمسی به جریانات و اگذاری امتیاز نفت شمال به شرکتهای آمریکائی و کوتاه شدن دست انگلیس از منابع و ذخیره سوخت و انرژی ایران در مناطق نفت خیز شمالی که پی آمد صحنه سازی از پیش طراحی شده قتل ماژورایمبری کنسول آمریکا در تهران و جریان معجزات سقاخانه را نتیجه گرفتم که اگر ناصحیح باشد خطای آن متوجه مؤلف است که موشکافی لازمه را انجام نداده، و در مورد نزدیکی امیر مخصوص به رضاخان که این مطلب نیز فاقد ذکر سنوات مربوطه می باشد، نزدیکی

سالی چند در پی دست یازی و استفاده از مطالب سفرنامه ویلسن بودم و لذا در سفر مورد بحث که سعادت بهره وری از سفره گسترده علمی آقای غضنفری دست داد کتاب مذکور نیز یکی از چندین جلد کتبی بود که توفیق دست یابی بدان در کانون گرم جناب آقای محمدحسین غضنفری دست داد.

سران عشایر به تشکیلات رضاخان منحصر به عملکرد امیر مخصوص نبوده است و مسئله مبتلا به تمامی سران عشایر کشور ایران در آن بُرهه می‌بود، چنانکه از خاطرات سلیمان بهبودی^(۱) می‌خوانیم: (۹ جوزا (خرداد) ۱۳۰۲. حضرت اشرف به مرور و به تدریج با رؤسای عشایر روابط برقرار کردند، در ضلع جنوب غربی باغ، عمارت کوچک کاملی ساخته بودند برای مهمانان از قبیل امیرمخصوص کلهر و صولت الدوله قشقائی و غضنفرالسلطنه که به مرور می‌آمدند و می‌رفتند هر کدام از رؤسای عشایر، چهار یا پنج نفر از عشیره خودشان را برای اسکورت با لباس محلی به تهران می‌آوردند که ضمناً نماینده عشایر هم بودند، نقلیه قشون تازه دایر شده بود و رئیس آن سرگرد کریم آقا و معاونش ستوان دوّم محمدعلی خان صفاری بود، سرپرستی اسکورت عشایر هم با سرگرد کریم آقا بود، روزهای سلام، اغلب حضرت اشرف در شکه‌سوار می‌شدند و عشایر با لباس محلی سوار بر اسب اطراف درشکه به کاخ گلستان می‌رفتند، منظره زیبایی بود، دیدن عشایر شاهسون، کلهر، سنجابی، عرب، بختیاری، بلوچ، گُرد و قشقائی، عده‌ای از مردم در خیابان سپه جمع می‌شدند، فقط برای دیدن سردار سپه و سواران عشایر مردم بی‌اندازه نسبت به آنها اظهار علاقه می‌کردند).

مجدداً از صفحه ۴۲ و ۴۱ خاطرات سلیمان بهبودی می‌خوانیم: (به مرور حضرت اشرف (منظور بهبودی از عنوان حضرت اشرف، رضاخان

۱- بیست سال با رضاشاه: خاطرات سلیمان بهبودی به کوشش غلامحسین میرزا

سردار سپه می‌باشد.) با ایلات و عشایر و رؤسای آنها ارتباط پیدا کردند و رؤسای ایلات بنای رفت و آمد به تهران را گذاشتند، صولت الدوله قشقائی، غضنفرالسلطنه و سردار مُعزز و امیرمخصوص کلهر که مورد محبت حضرت اشرف هم بود، اغلب به تهران می‌آمدند و مهمان حضرت اشرف بودند. ۱۸ جوزا (خرداد) ۱۳۰۲ خورشیدی و در صفحه ۲۳۲ نیز چنین آمده است: ۳۰ فروردین ۱۳۰۴ از قزوین اطلاع دادند دیشب امیرمخصوص^(۱) (زیرنویس یک صفحه مذکور (رئیس ایل کلهر) وارد

۱- کتاب مذکور که به کوشش غلامحسین میرزا صالح تدوین و به چاپ و نشر رسیده جدای از غنای مطالب خاطرات سلیمان بهبودی با این نقص روبرو است که متأسفانه غلامحسین میرزا صالح در معرفی رجال و شخصیت‌هایی که نام آنها در متن خاطرات آمده امساک نموده و یا اینکه در باب معرفی رجال مورد بحث اصلاً اقدامی نکرده و لذا چنین می‌نمایاند که بار علمی غلامحسین میرزا صالح مزجات بوده و اما بیاد دارم در شماره یک، سال یک فصلنامه زنده رود، مبحثی تحت عنوان فصلی از یک کتاب هزار قصه ژیل بلاس نوشته آلن ژنه لوساژ ترجمه میرزا حبیب اصفهانی به کوشش غلامحسین میرزا صالح قصه‌ای از کتاب نهم فصل اول (بله‌ئران) صفحات ۱۹۱ تا ۱۹۶. قضاوتی نادرست و بدور از مردی و مُردمی و جوانمردی و آکنده از بغض به ساحت علمی دکتر محمد کرمانشاهی شده بود که مشخص نیست از جانب چه کسی است و به هر تقدیر از ناحیه هر کسی که باشد نشانگر عاری از ادب و خارج از نزاکت بودن طرف است که چنین می‌نگارد: (قیاس این کرمانی نجیب با آن دکتر کرمانشاهی نادرست آموزنده و دردآور است، این شخص در مقدمه بی‌مایه خود که گویای شیوه نگارش اوست بر چاپ ترجمه میرزا حبیب از ژیل بلاس به نام خویش و بی‌توجه به نفرت میرزا حبیب از خاندان قاجار می‌نویسد: و ادامه می‌دهد گفتنی است که این دکتر شیاد حتی

قزوین شد و فردا صبح حرکت می‌کند و شرفیاب می‌شود.

و بدینسان خواندیم که رضاخان خود متمایل به نزدیکی با سران عشایر بوده و برای اسکان و پذیرائی لازمه آنان در تهران اقدام به ایجاد مهمانسرا نیز نموده بود، حال درجهٔ صمیمیت و نزدیکی امیر مخصوص بیش از دیگر سران ایلات بوده این امر بستگی تام به جربوزه، لیاقت و شایستگی ذاتی عباس خان داشته که توانسته بود برتری خویش را بر دیگر سران عشایر به منصفه بروز برساند.

عباس‌خان قبادیان که در دام ترفندهای مکارانهٔ رضاخان گرفتار آمد و عاملی شد تا بادست وی و قدرت رزمی عشایر ایل کلهر و نظامیان تحت

رحمت تغییر دادن نامی به خود نداده است و در زیرنویس نیز چنین نگاشته است و گفتنی‌تر این که شاگرد او یعنی سیدحسن تقی‌زاده در وصف او می‌نویسد (دکتر محمد از دانشمندان بزرگ ایران در قرن ۱۴ بود) هر کتاب فرانسوی را که دست‌می‌گرفت با کمال روانی به فارسی فصیح ترجمه آن رامی‌خواند در صحت کلمات و اصطلاحات فارسی هم دقت و تقید داشت این نادرهٔ قرن ۱۴، یک کتاب عظیم شیمی در ۱۶۰ جلد داشت خوب به یاد دارم در یک روز گرم تابستانی با یک لا پیراهن از اندرون به اطاق بیرونی رفت تا در بارهٔ شاه بلوط که آن روز صبح کسی یک سینی از آن برای او هدیه فرستاده بود تحقیق کند). و لذا نویسندهٔ مطالب سخیف اسایهٔ ادب به دکتر محمدکرمانشاهی هرکس که می‌خواهد باشد نام خود را به زشتی تمام برده است. برای شناخت دکتر محمدکرمانشاهی نگاه کنید به جلد اول جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان تألیف آقای سلطانی، تاریخ رجال ایران، بامداد و سلسله مقالات پرستوهای مهاجر نگارش روحانی اصیل و آزادهٔ کرمانشاهی سیدجلیل القدر حضرت سیدناصر مبینی هفته‌نامه باختر سال ۱۳۷۲.

فرماندهی، ارمنی وابسته به فرقهٔ مشکوک داشناکسیون یپرم، سرهنگ گیگو چپاولگر هستی عشایر غرب و جنوب غربی کشور، تحرکات سردار رشید کردستانی را سرکوب و خود وی چنان بگریزد که در سال ۱۳۰۳ در نجف اشرف بواسطهٔ وساطت و شفاعت علماء از سردار سپه، بخشوده شود چون از کرده نادم آمد به قیام علی محمدخان غضنفری امیراعظم، فرزند نظرعلیخان امیراشرف گروید تا راه به جایی برده و جبران مافات نماید و میدانیم در آن بُرّه از زمان که اوائل دیکتاتوری رضاخان قلدر می بود جریانات روشنفکری کشور هنوز از لاک خود بیرون نیامده گرفتار چنگال بی‌ترحم پلیس خفیه مخوف در گاهی، آیرم، سرپاس مختاری می‌گردیدند و لذا عشایر می‌کوشیدند، زمام امور ایلپاتی و خوی و خصلت سرکش خود را به سادگی و سهولت بدست رضاخان ندهند و لذا باقیام‌های مکرر و پی‌درپی در جای جای کشور در مقابل ارتش نوین انگلیسی ساخته رضاخان موضع گرفته و با تهاجمات و حملات غافلگیرانه و رویاروی بر پیکرهٔ نظام دیکتا توری ضربات سختی فرود می‌آوردند و از این روی از اوائل سال ۱۳۰۵ تا اواخر سال ۱۳۰۶ تمامی تلاش امراء ارتش رضاخان در دفع عشایر لرستان، کردستان و کرمانشاهان بکار گرفته شد و مصروف این مُهم گردید، علی محمدخان امیراعظم غضنفری امرائی که از زبده سواران جنگجوی شجاع و سرداران بنام و رزم آور و مصاف دیده پدرش امیراشرف در جنگهای سخت عشایری شناخته می‌شد، به پیروی از مشی مبارزه مسلحانه با دیکتاتوری نظامی و جلوگیری از مظالم نسل کشی در سال ۱۳۰۶ خ قیام نمود و بواسطه اینکه قمرالسلطنه دختر نظرعلیخان

امیر اشرف و خواهر علی محمد خان، همسر قبلی علی اکبر خان فرزند دلاور و بی باک داوود خان بعد از کشته شدن علی اکبر خان به همسری سلیمان خان رئیس ایل کلهر در آمد و رئیس کلهر در گرفتاری امیر اشرف در مدت اقامت در هرسین که پی آمد جنگ گریان می بود با نیروهای کلهر در ارودی متشکل از نفرات، لک و لر و گُرد، به فرماندهی یوسف خان امیر بهادر در دفع باقر خان اعظم السلطنه کا کاوند مهیا و آماده بود و این زمان (سال ۱۳۰۶ خ) عباس خان امیر مخصوص بواسطه آن قرابت و دیگر مناسبات قومی و ایلی به اردوی علی محمد خان پیوسته بود با وصف اینکه قیام علی محمد خان که ریشه در همکاری عمیق با عوامل نظامی درون ارتش رضا خان و افراد عشایری گسترده داشت در پی لورفتن و کشف توطئه ترور رضا خان توسط سرهنگ محمود خان پولادین و دیگر نظامیان همکار وی و هایم نماینده مجلس با دستگیری و اعدام ناجوانمردانه سران توطئه از جمله سرهنگ پولادین و از طرفی عدم مساعدت و همکاری لازم از ناحیه غلامرضا خان آخرین والی پشتکوه، علی رغم مجاهدات رزمی هیجده روز اردوی نظامی سپهبد محمد زکریا معروف به شاهبختی را در سرخ دُم لری به محاصره در آورد (آقای سلطانی سرخ دُم لکی نوشته اند که اشتباه است). با وساطت امیر اشرف که با سپهبد امیر احمدی رئیس امینه کل مملکتی و فرمانده قوای غرب و جنوب غربی روابط مودت و دوستی نزدیک داشت و این زمان (سال ۱۳۰۶ خ) بدنبال عدم توفیق شاهبختی در سرکوب قیام علی محمد خان موجبات برکناریش را از فرماندهی نظامی لرستان فراهم و امیر احمدی

بجای وی مأمور دفع قیام شد، ناگزیر به ترک مخاصمه شده و پس از تأمین و بر زمین نهادن سلاح به حکومت طرهان منصوب گردید، آبر سواران شجاع و جنگجوی همدوش علی محمدخان در نبرد فراگیر نیروهای رزمی عشایری با نظامیان قزاق اردوی دولتی که هریک دلاوری مصاف دیده و جنگ آزموده بودند عبارت از غلامشاه خان سرتیپ نیا فرزند یوسف خان امیر بهار نورعلی دلفان که در سال ۱۳۰۴ با خُده تأمین و سوگند به کلام الله مجید توسط سرلشگر قزاق حسین آقا خزاعی در همدان به دار آویخته شد، شاهمراد خان عباسی، یدالله خان بیرانوند، محمدخان بیرانوند، یدالله خان غضنفری و محمدحسن کوتانی بودند، بدنبال ترک ستیز ازجانب علی محمدخان غضنفری و قبل از اینکه قیام به مرحله فرجامین خود برسد، عباس خان امیرمخصوص با تأمین سپهبد شاهبختی از همکاری با قیام کناره جُسته و به تهران اعزام گردید.

علی محمدخان غضنفری ^(۱) قیام خود را (حرکت قشون اسلامی) و

۱- علی محمدخان پس از اخذ تأمین از جانب سپهبد امیر احمدی از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۱ خ حاکم طرهان به مرکزیت کوهدشت بود و در این مدت حفظ انتظامات و انجام امر خلع سلاح عشایر راعهده دار می بود وبا ملکه خانم (ملکه اعظم زنگنه) دختر مرحوم حیدرخان فخیم السلطنه فرزند ارشد حسین خان اعظم الدوله که پدر و پسر بدنبال عقب نشینی یارمحمدخان از کرمانشاه پس از دستگیری در سبزه میدان توسط سالارالدوله بدار آویخته شدند، و خواهر دکتر محمد اعظم زنگنه پزشک حاذق و مردمی کرمانشاهی، ازدواج نمود و صاحب سه فرزند گردید ۱- دکتر سیروس غضنفری دکترای حقوق سیاسی و دیپلماسی ۲- پُرفسور دکتر خسرو غضنفری استاد علم طب

خویشان را فرمانده قوای اسلامی و دستیار خود میر میرزا محمدخان تیمور پور از سران طایفه میر ایل در کوند لرستان را رئیس ارکان حرب قشون اسلامی می‌خواند، در تلگرافات متبادله بین آنان و فرماندهان قوای نظامی در گیر طرف مقابل، عناوین بکار گرفته شده ثبت گردیده.^(۱)

وخامنه غضنفری استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران و از طرفی عباس خان امیر مخصوص دختر مرحوم علی اعظم‌زنگنه (امیرکل) رابه همسری داشت و بدینوسیله در یک کاست فامیلی قرار داشتند، علی محمدخان در سال ۱۳۱۱ در پی سوءظن رضاخان از وی با عنوان نمایندگی مجلس شورایملی از لرستان به تهران فراخوانده شد و به محض ورود به تهران به جای تکیه بر کرسی وکالت مجلس راهی زندان قصر قجر گردید تا هم‌بند امیر مخصوص باشد، زندان قصر قجر در زمان رضاخان پذیرای سران عشایری بود که در ایام قبل از برجیده شدن اقتدار و نفوذ خوانین و سران ایلات و عشایر گاه‌گاهی در صفی واحد و یا علیه یکدیگر صحنه‌آرایی رزمی داشتند، ماجرای بلند بانگ حکایت نبردها، ستیز و جنگهای عشایری یا حُسن روابط مودت‌آمیز آنها خود عالمی شگفت و آکنده از رمز و راز دوران اقتدار عشایری و نظام قبایلی می‌بود و سپس تمامی آن سرداران در کسوت محبوسین سیاسی درکنار یکدیگر ایام زندان دراز مدت خویش را طی می‌نمودند سران سنجابی، کلهر، جاف، جوانرود، سردار رشید کردستانی، سرداران و سران عشایر لرستان و حتی نظامیان، سیدجعفر پیشه‌وری، در کتاب یادداشت‌های زندان خود به این موضوع اشارات خوبی دارد.

۱- وقایع مورد بحث در بخش دوم کتاب (عملیات لرستان) تحت عنوان (لشگرکشی به طرهان) آمده است، این کتاب قبل از چاپ توسط صاحب این قلم بررسی، بازبینی و ضمناً توضیحاتی که در زیرنویس صفحات درج است ارایه گردید جهت اطلاع بیشتر نگاه کنید به کتاب مذکور، به کوشش کاوه بیات نشر شیرازه سال ۱۳۷۶ تهران.

حکومت علی آقاخان اعظمی

صفحه ۶۰۶ مبحث حکومت علی آقاخان اعظمی است که پس از دستگیری عباس خان امیرمخصوص بر ایل کلهر که از آن پس باوندپور نامیده می‌شد گمارده شد که در زمره حکومت‌های دست‌نشانده بعد از کودتای ۱۲۹۹ شمسی تامقطع شهریور ۱۳۲۰ است که عوامل رضاخان دراقصی نقاط کشور در یک طیف گسترده و وسیع به حاکمیت رسیدند و تعدادی از آنان را می‌توان چنین شناخت، علی آقا اعظمی در کلهر، سرهنگ گیگوی ارمنی در الشتر، وکیل دوستمراد در کاکاوند، نایب‌غیب علی در زاغه خرم‌آباد، علی‌آذری در چغلوندی لرستان، امان‌الله خان غضنفری در طرهان (پس از دستگیری علی‌محمدخان در سال ۱۳۱۱ امان‌الله‌خان به حکومت طرهان انتخاب شد) میرغلامرضا خان هاشمی در صیمره و ...، طرفه اینکه تمامی این افراد بعد از شهریور ۱۳۲۰ یا ترور گردیدند و یا خودکشی نموده و یادر همان دوره سلطنت رضاشاه در سیاه‌چالهای دیکتاتور روزگار به سر بردند، از آن میان می‌توان، امان‌الله غضنفری را که در سال ۱۳۲۵ در تهران خودکشی کرد، علی آقا اعظمی که در ۱۳۲۱ در روستای حسن‌آباد زیری بدست حاج علی‌خان اکبری پدر آقای خسرو اکبری وکیل مبرز و پایه یک دادگستری ترور شد و میرغلامرضاهاشمی که در سال ۱۳۲۳ بدست یکی از بنی‌اعمام خودترور گردید و ... نام بُرد از بین این کسان مرحوم میرغلامرضاخان هاشمی حاکم صیمره دارای شخصیت و اصالت قوی و بارز سطح بالا و والائی بوده و از نفوذ معنوی خاصی در منطقه بسر می‌برد که بدین واسطه مدت زمانی را در سلطنت رضاشاه در زندان بسر بُرد.

در همین صفحه (۶۰۶) آقای محمدعلی سلطانی به ذکر مطلبی پرداخته‌اند که اشتباه بوده و به این شرح می‌باشد: (علیقلی خان صارم السلطنه فرزند غلامرضا خان ابوقداره که پدرش در بغداد به سر می‌برد و خاندان دویست ساله آنها قربانی قیام سعادت کذائی گردید برای تجدید حیات سلسله و با اسلحه و افراد در دیولا (ایلام) اقدام کرد.

سواره کلهر به قیادت علی‌آقاخان اعظمی به یاری سرتیپ صادق خان کوپال و حاجی علیخان رزم‌آراء شتافتند و دوباره او و افرادش رامجبور به مراجعت به بین‌النهرین کردند).

آقای علی‌محمد ساکی در صفحه ۳۱۶ کتاب جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان چاپ اول سال ۱۳۴۳ کتابفروشی محمدی خرم‌آباد تألیف خود در این مورد می‌نویسد: (غلامرضا خان که قبلاً اموال خود را به بغداد فرستاده بود پس از رسیدن قوای دولتی به پشتکوه از ادامه حکومت موروثی مأیوس شد، تلاش یدالله خان فرزند والی که پس از فرار پدر خود را والی می‌دانست برای بیرون راندن سرتیپ کوپال نتیجه‌ای نداد و با آنکه حسین آباد مقر حکومت جدید را محاصره کرد بوسیله سربازان اعزامی از تیپ کرمانشاهان متواری گردید.) (نقل با تلخیص) این نوشته آقای ساکی کلاً اشتباه بوده و احتمالاً ارتکاب چنین لغزشی از جانب آقای ساکی به تبع نوشته سرتیپ علی‌رزم‌آراء سپهبد بعدی، مؤلف کتب جغرافیای نظامی ایران (پشتکوه و پیشکوه) لرستان صورت گرفته باشد و از جانبی نظریه آقای سلطانی در این قسمت که سواره کلهر و نیروهای نظامی، علی‌قلیخان و افرادش را مجبور به مراجعت بین‌النهرین کردند، در بُعد،

مراجعت علی قلیخان و افرادش به بین‌النهرین ناصحیح بوده و اشتباه می‌باشد و مطلب درست و مطابق با واقع امر آنستکه : علیقلی خان ، حسین آباد (ایلام) و سرتیپ کوپال (سرلشکر بعدی) را که با عنوان فرماندار نظامی پشتکوه و یابعبارت صحیح‌تر با سمت والی پشتکوه در مقابل غلامرضاخان والی در حوالی کاخ والی ، چادر افراشته بود در سال ۱۳۰۸ به محاصره در آورده و پس از اینکه محاصره قوای نظامی بمدت ۱۳ روز به درازا کشید فوج منصور به فرماندهی یاور حاجعلی خان رزم‌آراء (سپهبد بعدی) به اتفاق دیگر نیروهای امدادی از کرمانشاه به حسین آباد ورود نمودند، محاصره شکسته شد (فوج منصور از کرمانشاه به ایلام جهت شکستن محاصره حرکت نمود نه اینکه بنا به نوشته آقای سلطانی در ایلام به محاصره در آمده‌باشد). و علیقلی خان پس از تأمین به نیابت حکومت پشتکوه منصوب گردید (نه اینکه به بین‌النهرین مراجعت کند) و لذا آن کس که بدون نتیجه از پشتکوه به بین‌النهرین مراجعت نمود، یدالله خان فرزند دیگر والی بود که همراه پدرش در سال ۱۳۰۷ پشتکوه را ترک و در مزرعه ملکی غلامرضاخان در شورجه بدرائی و ضرباتیه عراق (بین‌النهرین) سکنی گزیده بود و سپس جهت بسیج طرفداران به ایران بازگشته و به علت توهم تبانی برادرش ، علی قلیخان با سرتیپ کوپال بیم گرفتاری و اعدام ، مجدداً به عراق بازگشت ، تفصیل این وقایع را نگارنده طی نشست‌های مکرر ظرف چندین سال با آقای یدالله خان علوی فرزند والی که خوشبختانه هم اکنون در قید حیات بوده و در شهر آبدانان

استان ایلام به سر می‌برد،^(۱) یادداشت کرده و در سیر روند مراحل مطالب کتاب نگاهی به تاریخ ایلام که با اسم مستعار الف زارع بصورت پاورقی در هفته‌نامه شماره ۴۳ و ۴۴ و ۴۶ و زیرنویس نگاشته‌ام به چاپ رسانیده.

ضمناً آقای سلطانی مأخذ مطلب مذکور را جلد دوم تاریخ مختصر احزاب سیاسی ملک الشعراء بهار و جلد سوم کتاب تاریخ بیست‌ساله حسین مکی ذکر کرده که در هیچ یک از مأخذ مذکور، نامی از علیقلی خان و یا شخص دیگری نیامده و فقط در صفحه ۱۶۸ تألیف مرحوم بهار چنین نوشته شده (والی پشتکوه یک خانواده دویست‌ساله بادم و دستگاه و ثروت و ایل و چشم در سرحدی عمده و مهم مثل پشتکوه از میان رفت، خود والی با فرزندان و عیالاتش به بین‌النهرین رهسپار شدند و خانه و ایل و حشم و مرعی و مرتع پدران را به سپاهیان دولت واگذار کرد.) و در تألیف آقای حسین مکی نیز ابعاد کمیته قیام سعادت بررسی شده‌است، نه مطالب تنظیمی آقای سلطانی (بند ۱۸۴ صفحه ۶۳۷ یادداشت‌های فصل ۴).

اتحادیه عشایر غرب

در صفحه ۶۱۱ ذیل مبحث اتحادیه عشایر غرب مطالبی آمده‌است که تفصیل واقعه و چگونگی موضوع به استناد مدارک مثبت در قسمت ۱۸ کتاب گرد گرد، هفته‌نامه شماره ۶۲ باختر، ۲۸ خرداد ۱۳۷۰ و قسمت پنجم و ششم نقدی بر کتاب ایلات و طوایف کرمانشاهان هفته‌نامه شماره

۱۶۹ و ۱۷۰ باختر آمده است و آنچه که ضرورت پرداخت آن با توجه به توصیف آقای محمدعلی سلطانی در سطور آخرین صفحه ۶۱۳ (به تعداد پنج سطر) پیرامون اعتقاد مرحوم قبادیان به آرمان ملی و میهنی و شایستگی و جُربزه رزمی، احساس می‌گردد این که عباس خان امیرمخصوص در تمامی عُمر مادی و حیات سیاسی خویش، هیچگاه خائن به آرمانهای ملی، قومی و ایلیاتی نبوده و اما مرد سیاسی ناگزیر برای احتراز و اجتناب از مات شدن در صحنه شطرنج سیاست بایستی با زیرکی فطانت و مهارت تام و تمام با حریفان کهنه کار و رندان سیاسی زمانه‌ای جبهه مخالف خود مبارزه نماید و لذا امیرمخصوص بواسطه وصلت سببی برادرش مرحوم خسروخان سردار اقبال و فرزندش اسفندیار خان با خاندان حضرت آیت‌الله العظمی امام جمعه خوئی و هواداری فرزندان مرحوم امام جمعه خوئی از دربار محمدرضاشاه (جمال امامی و نورالدین امامی و...) در برنامه‌های له و یا علیه کابینه‌ها و بحث‌های مطروحه در مذاکرات مجلس، از آراء اکثریت و عمومی متمایل به کابینه‌های طرفدار و یا منصوب دربار حمایت می‌نمود که اهم مذاکرات ضمن اینکه در صورت جلسات و تندنویسی‌های مجلس ثبت است در خاطرات سیاسی سیدحسین مکی نیز آمده و ما در مباحث قبلی به آن پرداختیم و از این نکته با تمامی احتمال وابستگی‌های امیر مخصوص به دربار نیز نباید غافل بود که حادثه مرگ مرحوم عباس خان را نمی‌توان فقط یک سانحه اتفاقی توسط پلیس انتظامی آمریکا و با وسیله نقلیه مسروقه در

(بود و بولنی) پاریس به حساب آورد و از محتوای مطالب جراید کثیرالانتشار سال ۱۳۳۴ بویژه روزنامه کیهان می‌توان به غیرتصادفی بودن حادثه که منجر به متلاشی شدن خودرو حامل سرنشینان آن گردید، پی‌برد، بنا به نوشته روزنامه کیهان خودرو حامل مرحوم قبادیان پس از اینکه با کامیون مسروقه پلیس‌های انتظامی آمریکائی که مست و لایعقل بوده‌اند برخورد می‌نماید به جهت شدت برخورد چند متر به عقب پرتاب شده و در اثر متلاشی شدن و تبدیل آن به آهن پاره‌ای که عکس آن در روزنامه‌های پاریس و تهران چاپ گردید، چهره مقتولین چنان در هم کوبیده شده بود که قابل رؤیت و شناسائی نبودند و به هر تقدیر تجلیلی که از فقدان عباس خان در مرکز و غرب کشور بعمل آمد، شاید تا آن زمان و بعد از آن ایام نظیر نداشته است، مطبوعات خبر داده‌اند که بعد از حمل جسد از پاریس به نجف اشرف و به خاک سپاری امیرمخصوص در جوار بارگاه با معدلت امیرمعتیان و بازگشت مرحوم علیشاه خان داودیان عموزاده و عبدالرضاخان فرزند قبادیان، تمامی عشایر غرب کشور متشکل از ایلات و طوایف مختلف، دست از کسب و کار خود کشیده و با سیاه‌پوش نمودن، منازل و دکانین خویش، بنا به رسوم عشایری، گُتل‌های عدیده با آویختن گیسوان بریده زنان بر آن کتل‌ها که بر روی اسب به نمایش در آمده بود بوجود آوردند مردان غرق در گِل و (داوار) برگردن (داوار)، تکه‌هایی از چادر سیاه مخصوص اسکان موقت عشایر کوچ رو است)، در مسیر مراجعت حاملین جنازه از پاریس به نجف از مرز تامحدوده اسلام‌آباد، گیلان و ایوان غرب ماتم‌سرائی بوجود آمد که بالغ

برده روز زندگی روزمره مردم تعطیل و فلج گردید و مضاف بر چنین مراسم عشایری و برپائی پُرسه و اطعام ، در مساجد و تکایا نیز مجالس سوگواری برگزار گردید و در دهمین روز (۱۳۳۴/۵/۱۳) سخنران مجلس که مرحوم افصح المتکلمین بوده است با حضور حضرت آیت الله العظمی مرحوم حاج شیخ محمدهادی مجتهد، حاج آقا شجاع، آقای مؤید و آقازادگان مرحوم حضرت آیت الله العظمی جلیلی ، استاندار ، فرمانداران استان پنجم ، مقامات کشوری و لشگری با ذکر شمه‌ای از اوصاف حمیده و کمالات معنوی مرحوم امیرمخصوص نسبت به ختم مراسم سوگواری اقدام نمودند و این در حالی بود که قبادیان هیچگونه سمت دولتی نیز نداشتند، از جوانمردی آن مرحوم آقای سرهنگ مصطفی هیربد حکایاتی برابم نقل کرده‌اند که جُز از امیر مخصوص از دیگری چنین فتوت و والا منشی برناید ، در یکی از نشریات روز پنجشنبه ۱۳۳۴/۴/۱۵ خواندم که : (عباس خان قبادیان بواسطه دارا بودن صفات و خصال نیکو در همه وقت مورد توجه اکثریت مردم میهن‌دوست که خون ایرانی در عروق آنها جاری است و در اکثر مبارزات انتخاباتی اگر که آزادانه انجام می‌گرفته، قبادیان بابهترین و شایسته‌ترین وجهی از طرف مردم انتخاب و بعنوان نماینده حقیقی به مجلس می‌رفت و در طی مدت سه دوره نمایندگی ملت به شهادت اکثریت مردم و حتی دشمنانش تا آنجا که مقدور و ممکن بود برای موکلین خویش با کمال جدیت و منتهای افتخار جانفشانی نموده و بطوریکه در موقع مراجعه به آن مرحوم علاوه بر اینکه با کمال خوشروئی از مردم استقبال می‌نمود، خانه و زندگی و اتومبیل خود را در اختیار آنها

قرار می‌داد و با منتهای فعالیت برای انجام آن کارها کمر همت بر می‌بست و تا کار رابه انجام نمی‌رساند، از پای نمی‌نشست.) و بدین سان با تذکار وقایع عصر عباس قبادیان کلهر (امیرمخصوص) مرور بر مطالب فصل چهارم (ایل کلهر) نیز خاتمه می‌یابد و ناگفته اینکه شجرهٔ سران داودیان کلهر مندرج در صفحهٔ ۶۲۱ همانند دیگر شجرهٔ سران ایلات و عشایر مجلدات دوم و سوم کامل نبوده و دارای نقص است، گو اینکه در این رابطه قصوری متوجه آقای سلطانی نیست و ما خود بازماندگان نسل‌های گذشته می‌بایست تمام و کمال اگر انجام خدمتی را در این مورد در توان داشتیم به منصفهٔ ظهور میرساندیم، مع الوصف محقق نیز باید خود جدای از تمامی کاستی‌ها، ناهم‌آهنگی‌ها و نبود امکانات بکوشد تا تألیف خود را با کمترین نقیصه عرضه دارد و لذا هر آنچه را که بایستی تاریخ در ارتباط با اوضاع اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و دیگر وضعیت‌های ایل کلهر چه در گذشته و چه در آینده باز می‌گفت آقای محمدعلی سلطانی باسعهٔ صدر، پشتکار، صبر و استقامت تمام به پایان برده و هر آنچه را که این قلم در مطالب نقدی بر کتاب ایلات و طوایف کرمانشاهان بازگفته است، نه به عنوان ایراد و یا اظهار نقص و بلکه کوشیده است تا به یاری مؤلف بشتابد و کار بسیار خوب و در سطح بالا و حد اعلای او را ارج بسیار نهد و اگر در این رسالت موفق نبوده است انشاء... آقای سلطانی با دیدهٔ اغماض بنگرند و حق این بود، او نیز به مساعدت این قلم می‌شتافت و یاریش میداد تا در کنارش در نضج مطالب شرح حال دودمان‌های نگاشته شده در کتاب می‌کوشیدند و حال که چنین نکرده‌اند و شاید

مقدورشان نبوده است از دادار بی‌همتا مسئلت دارد، تن وی را سالم نگاهدارد و سلطانی عزیز از صاحب این قلم روی دژم نگرداند، انشاء...

فصل پنجم زنگنه، وند، کلیائی

ایل زنگنه از صفحه ۶۴۱ تا بررسی بخشی از مطالب مربوط به سران زنگنه شیخ‌علیخانی را علی‌رغم تمامی شوقی که به شکافتن قضایای ایل مذکور داشتم و بویژه در دورهٔ مشروطیت و ... مقدور نشد چون که جناب آقای سلطانی رجوع به جلد چهارم و پنجم مجموعهٔ جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان کرده‌اند و ما نیز در صورت ماندگاری عُمر انشاء... این زمان می‌گذاریم تا وقت دگر.

ایلات وند صفحهٔ ۶۷۳.

در ارتباط با ناصحیح بودن ایل، طایفه، تیره و یا اجاق که هسته و یا شاخهٔ انشعابی پدیده‌ای عشایری را تحت عنوان (وند) که جناب سلطانی گاه گاهی ایل و یا طایفه ذکر کرده‌اند همانند بالاوند، جلالوند، شیخوند و کاکاوند که زیرمجموعه کنفدراسیون ایلی زنگنه به حساب آمده است (صفحه ۶۴۱ مبحث ایل زنگنه طوایف وتیره‌ها) جناب آقای پرفسور دکتر سکندرامان اللهی بهاروند استاد دانشگاه شیراز در صفحهٔ ۵۶ کتاب قوم لر^(۱) مبحث زبان لکی پس از نقل عین مطلب مُجْمَل التواریخ دال بر ذکر

۱- قوم لر، پژوهشی در بارهٔ پیوستگی قومی و پراکندگی جغرافیایی لرها در ایران تألیف دکتر سکندر امان‌اللهی بهاروند مؤسسه انتشارات آگاه چاپ اوّل زمستان ۱۳۷۰

اسامی (ایلات وند) آورده‌اند و در این باره می‌نویسد: ^(۱) (به نظر می‌رسد اطلاق واژهٔ (وند) بر این گروه از ایلات ناشی از تراوش‌های ذهنی نویسنده کتاب مجمل‌التواریخ باشد زیرا در کتابهای دیگر نظیر شرفنامه بدلیسی و دیگران چنین واژه‌ای رانمی‌بینیم، ظاهراً نویسنده به خاطر وجود پسوند (وند) به آخر اسامی این طوایف آنها را چنین قلمداد کرده است غافل از اینکه بسیاری از دیگر طوایف لر و کرد از این قاعده مستثنی نبوده‌اند. ناگفته‌پیداست که اکثر طوایفی که نویسنده مُجْمَلِ التواریخ آنها را (وند) قلمداد کرده در گذشته جزو پشتکوه‌لرستان به شمار می‌آمده‌اند و در منطقه هلیلان یعنی سرزمین‌هائی که اکنون تحت عنوان دهستان هلیلان ^(۲) (استان ایلام) و دهستان‌های عثمانوند، جلالوند (استان

تهران.

۱- عین مطالب مُجْمَلِ التواریخ گلستانه را که در صفحهٔ ۶۷۳ تألیف مورد بررسی آمده است می‌خوانیم: (ایلات وند، سوای ایلات زنگنه وکلهر که چند نفر تیره‌عظیم‌اند و به ایلات زنگنه متفق و مشهوریه وند می‌باشند به موجب تفصیل ذیل است و جمیع آنها سپاهی و صاحب دولت‌اند و هر فرقهٔ از آنها به خطابی موسوم و در آخر خطاب (وند) ملحق است به طریق مرقوم ذیل: احمدوند، کاکاوند، قلی‌علیوند، جلالوند، جلیلود، مافی‌وند، بهتوئی‌وند، قوریه‌وند، خلیل‌وند، خواجه‌وند، ریره‌وند، نانکلی‌وند، بوجول‌وند.

۲- هلیلان هم اکنون یکی از بخش‌های تابعهٔ شهرستان شیروان وچرداول استان ایلام است. ضمناً موضوع ناصحیح بودن پدیدهٔ زیرمجموعهٔ ایلات وند مضاف بر نوشتهٔ مذکور را جناب آقای پرفسور دکتر امان‌اللهی پس از وصول کتب اهدائی جناب سلطانی (مجلدات ایلات و طوایف کرمانشاهان) در شیراز، مجدداً و تلفنی به نگارنده مورد تأکید

باختران) و غیره نام گرفته‌اند به سر می‌برده‌اند و هنوز هم اغلب آنها در این مناطق یافت می‌شوند. در آخرین سطر صفحه ۶۸۲ و دو سطر آغاز صفحه ۶۸۳ مبحث ایل احمدوند در سلیمانیه آمده‌است : حاج سیّاح با سرکوبی جوانمیر و عشایر منطقه در ۱۳۰۴ ، ق ، بی‌ارتباط نبود [ر.ک. گوران ، همین کتاب] که روزنامه صوراسرافیل نیز سرکوبی جوانمیر و مرگ او را [پنجشنبه ۲۱ جمادی الاخر ۱۳۲۵ هـ = ۲۰ اسفندماه سال ۱۲۷۶ یزدگردی پارسی] بدستور انگلستان و ایادی او دانسته و آن را محکوم نمود.

به نحوی که در تدوین و پی‌گیری سلسله مقالات نقدی بر کتاب حاضر نگاشته‌ایم سال سفر حاج سیاح به غرب کشور ۱۲۹۷ هـ ق و سال سرکوب عشایر کرمانشاهان ۱۲۹۹ هـ ق بوده است و بنظر نمی‌رسد ، سرکوبی و مرگ جوانمیر در سال ۱۳۰۴ هـ ق ارتباطی به مسافرت حاج سیاح داشته باشد، ضمناً مراد مؤلف از ذکر تاریخ پنجشنبه ۲۱ جمادی الاخر سال

قرار دادند، در اینجا ضروری است از جناب آقای دکتر امان‌اللهی گلایه نمود چگونه می‌شود بایک نام مجعول و ساختگی همچون (باختران) که حضرتش در یک صفحه از تألیف اخیر خود (قوم لر) چندین بار با نامیدن استان کرمانشاهان باعنوان باختران ، تاریخ ، اسناد تاریخی ، وقایع و رخدادهای تاریخ را چنین تحریف و یا مثله نمود ، و این در حالی بوده که این قلم زن مکرر از محضر مشارالیه در خواست کرده است از بکارگیری نام ساختگی (باختران) جداً اجتناب نمایند و موقعی که از آقای دکتر علت این بی‌مهری پرسش شد که چرا از چنین نام مجعولی استفاده شده فرمودند کتاب (قوم لر) ۶ سال در انتظار چاپ بود.

۱۳۲۵ هـ ق تاریخ انتشار روزنامه صوراسرافیل بوده و نه ذکر تاریخ روز اعدام جوانمیر احمدوند.

در صفحه ۷۲۵ مبحث کا کاوند می‌خوانیم: (کا کاوند یکی از قدیم‌ترین طوایف (وند) محسوب می‌شود که به سبب قُرب همجواری با کرمانشاهان در اکثر مسائل تاریخی، سیاسی و اجتماعی منطقه حاضر بوده‌اند ... الخ) نظر به اینکه زیستگاه طایفه کا کاوند یعنی اراضی بخش کنونی هفت چشمه محال و منطقه‌ای است حد فاصل استان لرستان و کرمانشاهان و از توابع شهرستان دلفان به مرکزیت شهر نورآباد است که گردنه (گتسیر) یا به اصطلاح رایج محل (مله گشیر) منطقه مذکور را از هرسین منفک می‌دارد طبیعی است که در تمامی حوادث، بویژه رخدادهای دوره مشروطیت و جنگ جهانی اوّل مردمان طایفه مذکور به ریاست مرحوم باقرخان اعظم السلطنه از تیره مظفرونند در قضایای مورد بحث نقش حساس و سرنوشت ساز داشته تاجائی که شُبّه بر پاره‌ای از محققین قوی بوده تا بررسی وضعیت طایفه کا کاوند را در مجموعه ایلات و طوایف کرمانشاهان به حساب آورند و از این روی تفحص حول اوضاع طایفه کا کاوند بالطبع بایستی در مسائل ایلات و طوایف استان لرستان صورت پذیرد و نه استان کرمانشاهان و به هر روی کا کاوند یکی از طوایف نه گانه ایل دلفان بوده است به این شرح ۱۰ - میربگ شامل دو تیره مال مومه (مومیوند) و شاهپوند ۲ - ایوتوند ۳ - اولاد یا اولاقباد ۴ - نورعلی (نیرالی) ۵ - کا کاوند ۶ - سنجانی ۷ - قلک الدین ۸ - چواری ۹ - کرمعلی که

در منابع و مراجع مُهم مورد وثوق آمده است.^(۱)

بدیهی است تقسیم‌بندی مورد بحث در گذشته نیز به همین وضعیت بوده، کمالینکه عبدالحسین میرزا فرمانفرما، در ایام تصدی حکومت‌های خود بر غرب کشور نسبت به ثبت استعداد ایلات و عشایر، چند سالی قبل از کودتای ۱۲۹۹ شمسی اقدام کرده و در ذیل مبحث حدود طبیعی لرستان وی نیز یکی از طوایف چندگانه دلفان را کا کاوند ذکر کرده است^(۲) قابل ذکر است پاره‌ای از نوشته‌های فرمانفرما قابل اعتماد و وثوق نبوده و در صورت عدم پی‌گیری لازم محققین را گمراه می‌نماید، مثلاً طایفه مومه‌وند

۱- نگاه کنید به مقاله سرشماری عشایر کوچنده و ملاحظاتِ مُهم از دکتر سکندر امان‌اللهی بهاروند روزنامه اطلاعات سه شنبه سوم مردادماه سال ۱۳۶۸ و کتاب قوم لر از همین نویسنده صفحات ۶۷ و ۶۶ - ۱۶۵ مشتمل بر تشریح کلی زیر مجموعه‌های ایل دلفان شامل شعبه و زیستگاه و همچنین نقد و بررسی کتاب فرهنگ و تاریخ دره شهر هفته‌نامه شماره ۱۶ مورخه ۷۱/۵/۳۱ مُبشر و هفته‌نامه باختر شماره ۱۳۳ - مورخ ۱۳۷۱/۸/۵ از همین قلم، بدیهی است با تبدیل بخش نورآباد لرستان به شهرستان دلفان به مرکزیت نورآباد که اخیراً انجام گرفته است توضیحات لازم پیرامون اوضاع اقلیمی سیاسی، اجتماعی شهرستان مذکور توسط یکی از دانشجویان مهندسی عمران دانشکده ابوریحان دانشگاه تهران (آقای حبیب‌کاند رحمتی) در نشریه‌ندای خاوران در ۱۶ اسفند ۱۳۷۲ داده شده که بررسی جامعی است پیرامون اتحادیه نُه گانه طوایف تشکیل دهنده ایل دلفان منجمله طایفه کا کاوند.

۲- رجوع کنید به جلد دوم گزیده‌ای از مجموعه اسناد عبدالحسین میرزا فرمانفرما ۱۳۴۰-۱۳۲۵ ه. ق به کوشش اتحادیه نظام مافی سیروس سعدوندیان نشر تاریخ ایران چاپ اوّل تابستان سال ۱۳۶۶ صفحه ۸۳۲.

(مومیوند) دلفان را موسیوند و طایفه کوچک کرونی که زیستگاه آنان کونانی و جزء طایفه رومشکان ایل طرهان می‌باشند گورانی نوشته است. همچنین در شرح حال عشایر گوران و سنجایی و معرفی شعب طایفه تفنگچی گوران تیره فرامرز سلطانی نوشته است (دسته دیگر تفنگچی جمعی جهانبخش خان ضرغام السلطنه برادر سهراب سلطان است، مشارالیه پسر فرامرز سلطان معروف است که در زمان مرحوم حسین خان امیر قراغزلو او را گرفته به اصفهان نزد حضرت والا شاهزاده ظل‌السلطان فرستاد در همانجا او را به دار زده تیرباران نمودند).

اشتباهی که فرمانفرما در ثبت واقعه نموده این است که محل اعزام و دار زدن فرامرز سلطان را اصفهان نوشته است و بر همین اصل آقای سلطانی احتمالاً به استناد مطلب مذکور در صفحه ۳۹۷ جلد اول کتاب ایلات و طوایف کرمانشاهان تألیف خود محل اعدام فرامرز سلطان را اصفهان نوشته است که این قلم‌زن در پی‌گیری نگارش سلسله مقالات نقد کتاب مذکور براساس اعتراف و سند مکتوبی که شخص ظل‌السلطان در کتاب روزنامه‌خاطرات خود (تاریخ مسعودی) نوشته و اشاره داشته است: به این شرح (فرامرز سلطان چون خیلی هرزه‌گی کرده بود تیرباران شد، حسینعلی سلطان مغلولاً به اصفهان رفت و فرستاده شد بعد از اتمام این کارها که بخواست خدا صورت گرفت به مرخصی پدر تاجدارم به اصفهان مراجعت کردم، نقل با تلخیص) صفحه ۳۰۳ مبحث ورود به بروجرد ۳۰۱. لذا ما، مابین نوشته اشتباه فرمانفرما و نوشته ظل‌السلطان خبر ظل‌السلطان که خود آمر و دستور دهنده انجام قتل بوده و بالطبع به

حقیقت نزدیکتر است ، نسبت به مطلب فرمانفرما که احتمالاً به سال ۱۳۳۷ هـ . ق یعنی ۳۸ سال بعد از واقعه، اقدام به ثبت حوادث نموده، مطلب ظل السلطان را صحیح تر می دانیم.

به هر روی آقای سلطانی ضمن این که اشاره لازم را در مورد توقف انجام امر تحقیق خود پیرامون اوضاع طایفه کاکوند بواسطه ملاقات با آقای علی محمد ساکی مؤلف کتاب جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان در تهران نموده و لذا در جواب امر مبحث یکی از طوایف لرستان جستجوی کافی را انجام نداده مع الوصف نظریه اینکه مرحوم اعظم السلطنه مدت زمانی حاکم هرسین بوده است و در پاره ای از مقاطع تاریخ معاصر نیز نقش حساسی داشته بویژه در جنگ بین الملل اول همانند دیگر ایلات و طوایف نسبت به بررسی اوضاع طایفه مذکور نیز اقدام کرده است با این احتمال که دچار لغزشی است چند که ما به ناگزیر و بصورت مُجمل در این ارتباط متذکر به توضیحاتی می شویم.

فتنة سالارالدوله صفحه ۷۲۸

از انتهای سطر ۴ و سطور ۸ و ۷ و ۶ و ۱۵ الی آخر آمده است : (در جریان نهضت مشروطیت نظر به موقعیت جغرافیائی (سوق الجیشی) و سیاسی طایفه کاکوند، اعظم السلطنه می توانست ، نقش عمده در پیروزی طرفداران مشروطه داشته باشد، چنانکه در استیلای یارمحمدخان کرمانشاهی (سردار مجاهد) یکی از عوامل اصلی پیروزی مجاهدین و سُلطه سردار مجاهد بر شهر کرمانشاه، همکاری اعظم السلطنه و سواران کاکوند با

او بود که مجاهدین توانستند بدون هیچ مانعی خود را به پشت دیوار شهر برسانند و کرمانشاه را به تصرف در آورند.

جناب سلطانی در ذکر این مطلب متأسفانه متذکر به ذکر مأخذ و یا سندی که در بردارنده چنین موضوعی باشد، نشده‌اند تا این قلم‌زن و یا کسان دیگری را که علاقه‌مند به پی‌کاوی واقعه باشند. به سَمَتِ مطلبی نوین که کشف مجهولی در مورد وقایع مشروطه در غرب کشور و شرح حال سردار یارمحمدخان باشد (البته برای نگارنده) راهنمایی کرده باشند والا در تمامی بالغ بر ۱۶ سالی که این قلم در پیرامون زندگانی مادی و حیات معنوی سردار مجاهد کنکاش و کاوش نموده است با چنین مطلبی مواجه نشده که اگر چنین بود که آقای سلطانی نگاشته‌اند قطعاً یابش مطلب مذکور بر غنای مطالب کتاب (گُرد گُرد) می‌افزود و اما آنچه را از اعظم‌السلطنه در مقطع تاریخ مشروطه نگارنده مورد مُدَاقَه قرار داده و در پی‌نویس جنگ صحنه شرح مبارزات باقرخان اعظم‌السلطنه (خان لره یا خانلرخان کاکاوند) آورده است و استکتاب از کتاب خاطرات فرید و کتاب تاریخ کرد و کردستان و توابع یا تاریخ مردوخ بوده، نشانه‌ای که در جهت صحت مطلب آقای سلطانی دال بر همکاری اعظم‌السلطنه و سواران کاکاوند با سواران مجاهد همراه سردار یارمحمدخان کرمانشاهی در تصرف شهر کرمانشاه باشد جلب توجّه ننموده، جُز اینکه در تمامی سالهای پرتنش دهه ۱۳۲۰ هجری قمری که تنها راه ارتباطی تهران غرب کشور و بالعکس که از حیث تردد زوَّار به اعتاب مقدسه و حمل جنازه اموات مسلمین به عتباب و دیگر مسائل مربوطه، شایان اهمیت نموده، آن‌گاه که

در اثر راهزنی و شرارت راهزنان و اشرار کا کاوند ناامن گردیده و حکام غرب از تحرکات نظامی و انتظامی و سرکوب راهزنان که گاه گاهی صورت می گرفت طرفی نیستند، در زمانی که کرمانشاه در تصرف سالارالدوله بود (سال ۱۳۳۰ ه. ق) تأمین امنیت راه، مورد نظر به عهده‌ی اعظم السلطنه واگذار شد که از پل قره‌سو تا گردنه بیدسرخ را بخوبی مواظبت نمایند.

از کتاب خاطرات فرید می خوانیم: (چهارشنبه ۲۳ ربیع الاول ۱۳۳۰ - صبح جمعی از تجار و کسبه و غیره هم آمدند از جمله باقرخان اعظم السلطنه (خان لره مشهور) رئیس ایل کا کاوند، در باب مواظبت راه از پل قره‌سو تا گردنه بیدسرخ که به او سپرده شده است خیلی سفارش و تأکید شد و تعهد کرد که مراقبت نموده به مسافری و عابری اذیت نرساند پول سلامت رو نگیرند.)

حدوث این امر در اوانی است که دولت مرکزی در پی اعدام حسین خان اعظم الدوله و پسرش فخیم السلطنه بدست شاهزاده هرج و مرج طلب قاجار مصمم است با اعزام نیروهای دولتی به غرب کشور در دفع سالارالدوله بکوشد، و می دانیم که اردوی دولتی در اوایل سال ۱۲۹۱ شمسی مطابق با سال ۱۳۳۰ ه. ق پس از شکست عبدالجسین میرزا فرمانفرما حاکم کرمانشاهان از عبدالباقیخان چاردولی هوادار سالار در شوریجه همدان و هزیمت فضاحت بار والی غرب، بنا به دستور یپریم رئیس نظمیه و همراهان وی، دکتر ظهراب خان پزشک و معاون نظمیه و سردار مجاهد یارمحمدخان کرمانشاهی در اطراف چاردول موضع گرفته و با شروع آتشباری از ناحیه نیروهای عبدالباقیخان، یپریم و دکتر ظهراب

خان به قتل رسیده و پس از این واقعه که فرماندهی کل نیروهای چندگانه دولت، اعزامی به غرب که ترکیبی از سرباز، قزاق، مجاهد مسلمان و ارمنی، ژاندارم، نیروهای عشایری و سواران بختیاری بوده، به عهده سردار مجاهد با عنوان یارمحمدخان سردار کل محول می‌گردد. اردوی مذکور در زمانی که در مسیر بهار همدان و کلیائی به حوالی صحنه درگذر است، سالارالدوله با آگاهی شکست طرفداران خود در شورجه بخشی از نیروی رزمی خود را جهت جلوگیری از پیشروی آن‌ها در نقاطی از حد فاصل کنگاور و کرمانشاه (در مسیر صحنه به بیستون) حایل قرار میدهد. نیروی حائل که مشتمل بر سواران کردستان تحت امر شیخ محمدمردوخ و نفرات، کلهر جمعی طایفه حاجی زادگان، پسران حاج فرخ‌خان ایلخانی فتح‌الایاله، سالار موید، به استعداد ۲۵۰ نفر بوده که با پیوستن یکصد نفر از سواران کاکاوند، تابع اعظم السلطنه تقویت گردیدند. مرحوم آیت‌الله... مردوخ، در حالیکه خانلرخان (اعظم السلطنه) کاکاوند را به اشتباه، سگوند می‌نویسد، در تألیف خویش آورده است: (بالاخره من و ایلخانی (فتح‌الایاله) و سالار موید با دویست پنجاه سوار به صحنه رفتیم دو روز بعد هم خانلرخان سگوند معروف به (خان‌لره) با صد سوار رسید چند روزی در آنجامانده از حیث ذخیره و علیق به مضیقه افتادیم، ناچار به کنگاور نزد ساری اصلان خان فرستادیم، او محرمانه پنج بار نان و دوبار آرد و دوبار جو و دو رأس گوسفند برای ما فرستاد شب ۵ جمادی الثانیه ۱۳۳۰ ه‍.ق).

لذا متعاقب چنین تحرکاتی که اردوی دولتی هر دم به صحنه نزدیکتر

می‌شد ، نتیجه گفتگوی سران بخش نیروی حائل هوادار سالارالدوله در حد فاصل صحنه و بیستون که شرح آن رفت بنابه نوشتهٔ مرحوم مردوخ چنین بوده است : (خان لرخان گفت اگر فرمانفرما شکست خورده و پیرم کشته شده وارودی دولتی داغان شده دیگر ما در اینجا چه کار می‌کنیم یا باید جلو برویم یا برگردیم به کرمانشاه ، به هر حال من نمی‌توانم سوارهایم را در این ضیقت باقی‌بگذارم میروم به خانه خودم اگر داود آمد من هم برمی‌گردم ، اگر نه بگذار سوارهایم از گرسنگی تلف نشوند او که رفت ایلخانی هم از خدا خواست گفت من هم میروم به بیستون آنجا محکمتر است تا داود می‌رسد.)

پس تا اینجا مشخص گردید، هیچگونه مساعدتی از جانب اعظم‌السلطنه نگهبان و حافظ امنیت راه کرمانشاه تهران منصوب سالارالدوله به سواران مجاهد یارمحمدخان صورت نگرفته و اگر شبهه قوی باشد که ساری‌اصلان در مقابل کمکی که مشتمل بر آذوقه و علیق بوده و به سواران سالارالدوله کرده است، محرمانه از اعظم‌السلطنه درخواست کرده باشد، (به صلاح شما نمیدانم که با یارمحمدخان سردار طرف شوید.)

اگر چنانچه استکتاب آقای سلطانی مدلول چندنامه خصوصی مندرج در شماره ۲۳ مجله خاطرات وحید باشد که بخشی از مفاد یک فقره آن چنین است. (در شب ۱۹ شهر حال ، یکساعت به صبح مانده جناب یارمحمدخان سردار با عده‌ای که بعضی ششصد و برخی چهارصد و پنجاه و جماعتی دویست نفر مجاهد غیور وارد شدند باقرخان کا کاوند با صد نفر

سوار کاکوند مستحفظ از گرگوند الی کودک بید سرخ و برادر او مستحفظ از گرگوند الی سریل قره‌سو بودند جناب ساری‌اصلان کاغد به باقرخان می‌نویسد که تفصیل از این قرا است من در دوستی و اخوت صلاح شما را نمیدانم که با یارمحمدخان سردار طرف شوید می‌خواهید قبول کنید می‌خواهید نکنید، آنها هم طرف نمی‌شوند و به خانه خودشان که طرف هر سینه است می‌روند).

می‌توان پنداشت که آقای سلطانی به استناد مفاد نامه خصوصی فوق‌الذکر مرقوم داشته‌اند که: (یکی از عوامل اصلی پیروزی مجاهدین و سُلطه سردار مجاهد بر شهر کرمانشاه همکاری اعظم‌السلطنه و سواران کاکوند با او بود....) و در نهایت باز هم نظر این قلم‌زن چنانست که شبهه بر وی قوی است و پس از استنباطی که بدست خواهد آمد می‌بینیم به دلایلی چند این مطلب نیز نادرست است.

الف - زمان حمله سردار مجاهد یارمحمدخان به شهر کرمانشاه شب ۱۹ صفر سال ۱۳۳۰ ه. ق مطابق با بهمن ماه سال ۱۲۹۰ خورشیدی است در حالیکه جریانات حائل قرار گرفتن بخشی از نیروهای هوادار سالارالدوله در حد فاصل صحنه و بیستون مربوط به اردیبهشت ماه سال ۱۲۹۱ شمسی است که فرمانفرما والی غرب همراه نیروهای رزمی چنگانه به فرماندهی یارمحمدخان سردار کل به دنبال کشته شدن پی‌پر و قضایای شوریجه عازم دفع فتنه سالارالدوله به کرمانشاه است که جریانات آن تشریح گردید.

به هر تقدیر چون جناب سلطانی در شرح ما وقع مساعدت سواران

اعظم السلطنه به سواران مجاهد یار محمد خان علی رغم ضرورت و الزام به ذکر مأخذ، قائل به تذکر سند و یا مدرکی در این باره نشده‌اند که خود می‌تواند نقیصه‌ای بزرگ تلقی شود و چنین است کسی که در پی تحقیق چند و چون قضایاست سردرگم، پس از اینکه به هر دری متوسل می‌شود نتیجه‌ای عایدش نیست.

دو دیگر اینکه مؤلف در پاراگراف پسین مبحث جنگ بین‌الملل اول صفحه ۷۲۹ موضوع ورود اعظم السلطنه، در پیمان عدم تعرض مابین سران عشایر غرب و ژنرال باراتف فرمانده قشون تزاری روس و کشتی گرفتن عزیکه کا کاوند با قلدران قزاق روسی و دیگر قضایا، متأسفانه بازهم مدرک و سند لازم را ارائه نداده است.

جنگ لرستان صفحه ۷۲۹.

نبرد سنگین مورد نظر طوایف متعدد لرستان در سال ۱۳۳۶ ه. ق [مطالب آقای سلطانی فاقد قید سال رخداد است] متشکل از طوایف ایلات طرهان، سلسله و دلفان که مولود چه انگیزه‌هایی بوده است در این جا ضرورتی به پرداخت آن احساس نمی‌شود و عمده مطلب این است که بنا به نوشته صاحب این قلم در پی‌نویس جنگ صحنه^(۱)، نظر علیخان

۱- جهت آگاهی از چگونگی جنگ گریبان و عاقبت امر و دخالت حکومت کرمانشاهان و وساطت مرحوم معاون الملک نگاه کنید به پی‌نویس جنگ صحنه قسمت ۴۵ گرد کرد شرح زندگانی سردار یار محمد خان هفته‌نامه شماره ۹۰ باختر، اردشیر کشاورز. و یا کتاب گرد کرد، انتشارات طاق‌بستان سال ۱۳۷۷، فصل بیست و هفتم ذیل عنوان (جنگ

امیر اشرف در صحنه نبرد حاضر بوده و لیکن بنا به اعتیاد به افیون از چگونگی واقعه بازمانده تا با شکست فرزندان و سردارانش آن زمان که از رنج سفر بی تاب است دستگیر می گردد و براین اساس آقای محمد حسین خان غضنفری آگاهی داد که اصولاً امیر اشرف در محل نبوده و در کوه دشت بوده است و قصد دخول در جنگ عشایری گریبان را نیز نداشته و بلکه جهت پیشگیری از جنگ برادر کشی از کوه دشت به سمت منطقه درگیری حرکت کرده که مواجه با صحنه جنگ و شکست شده است و در ثانی شکست فرزندان و سرداران نظر علیخان مولود اختلافات درونی خود آنها، مسئله جانشینی نظر علیخان و هواداری سرداران اردو از هریک از پسران امیر اشرف یعنی علی محمد خان امیر اعظم، توشمال خان و نصرت اله خان امیر ارفع بوده، مثلاً یوسف خان امیر بهادر که داماد امیر اشرف بود، از علی محمد خان برای جانشینی حمایت می کرد و دیگران از توشمال و امیر ارفع، جانب داری می کردند. و لذا ورود امیر اشرف به منطقه الشتر مصادف است با زمانی که رشته اردوی طرهان و دلفان تابع نظر علیخان از هم گسیخته و نفراتی از اردوی مقابل با دیدن امیر اشرف، مهمیز مرکب وی را در دست گرفته و قصد بردن او را بداخل چادرهای اردوگاه خود دارند که نظر علیخان به ملازم خود بنام صف قلی رومیانی اظهار میدارد قبل از اینکه به اسارت در آیند مهاجمین را با سلاح خود درو کند و به هر روی امیر اشرف می پذیرد همراه دسته غالب به

اردوی آنها رهسپار شود.

در شرح و بسط لازم پیرامون این مبحث که با شکافتن پاره‌ای از قضایا، نکاتی چند از زاویه مجهول به منظر معلوم و روشن و فضای باز رُخ خواهد نمود، نگارنده بسیار کاوش نموده، کنکاش کرده، رنج برده، سفر رفته و چه مقدار مکاتبه داشته‌ام خود حدیثی است مُطول و مفصل و شوق آن دارم به اتفاق پی‌گیریم :

راقم این سطور در تشریح وقایع پی‌نویس جنگ صحنه فصولی از کتاب گُردگُرد را که به ابعاد عدیده جنگ‌گیران پرداخته، (آقای سلطانی در اینجا جنگ لرستان آورده‌اند که دُرست آن جنگ‌گیران است و گُریان تپه‌ای است در چند کیلومتری منطقه الشتر مرکز ایل سلسله لرستان). توصیفی دارم از صحنه‌های نبرد مابین عشایر، در برخوردی سخت و سهمگین و پُر از برادرکشی و آکنده از خون و جَرَح و مرگ و علی‌رغم تمامی پی‌گیریهای لازم در ارتباط بابیان و ثبت صحیح وقایع در سایه مکاتباتی چند و مسافرتی که به کوه‌دشت داشته‌ام آقای محمدحسین خان غضنفری فرزند مرحوم نظر علیخان امیر اشرف آگاهیم داد که در بعضی جهات دچار لغزش بوده و بایستی اشتباهات ارتكابی اصلاح گردد و لذا بنا به اظهارات آقای محمدحسین خان غضنفری نارسائی‌ها بدینسان تصحیح و با نقل عین مطلب جنگ لرستان نوشته آقای سلطانی به عمق حادثه می‌پردازیم و مسئولیت صحت و سقم مطالبی که با موضوعات پیشین نگارنده مغایر است به عهده آقای غضنفری است.

جنگ لرستان

(در برخوردی که معلول دسته‌بندی ایلات لرستان و دخالت اعظم السلطنه بود، نظر علی‌خان طرهانی در جنگ اسیر سواران کاکاوند شد، اعظم السلطنه او را محترمانه دستگیر کرده به هرسین آورد و در چادری تحت الحفظ قرار داد، چون نظر علی‌خان اعتیاد شدید داشت و دائم الخمر نیز بود خوانین کاکاوند به وظیفه عمل کرده، برایش وسیله دفع خمار مهیا می‌کردند، نظر علی‌خان درمستی به اعظم السلطنه فحاشی می‌کرد، احمدخان ضرغام الایاله وسایل پذیرائی برای نظر علی‌خان می‌فرستاد، عاقبت خوانین لرستان و طرهانی در کرمانشاه واسطه شده معاون‌الملک را بعنوان وساطت و انتقال او، به هرسین فرستادند، معاون‌الملک به هرسین رفته پس از ملاقات اعظم السلطنه همه را همراه خود به کرمانشاه آورد، پس از چند روز اقامت در تکیه صلح کردند و هرکدام به منطقه خود بازگشتند) صفحه ۷۲۹ جلد دوم ایلات و طوایف گفتیم که امیر اشرف پس از اسارت و بدنبال مشاوره‌ی سران اردوی غالب پذیرفت به جهانی چند تا روشن شدن وضعیت افق آینده قضایا. در هرسین مقر باقرخان اقامت نماید از جمله جهاتی که نظر علی‌خان را واداشت تا از میان تمامی سران اردوی خصم، متمایل به خان لره (خانلرخان) گردد مسئله قرابت‌های چندگانه مابین آنها بود^(۱)، والا با

۱- درجه قرابت چنان بوده است که مادر اعظم السلطنه، دختر فتح‌اله خان امرائی عموی نظر علی‌خان، و دختر اعظم السلطنه نامزد توشمال خان فرزند نظر علی‌خان و دختر نظر علی‌خان نامزد، نیرالله خان امیر اسعد فرزند اعظم السلطنه.

وجود آن همه عرق شجاعت، کار کشتگی جنگی و جربوزه رزمی مستتر در نهاد و وجود امیر اشرف که خود شجاعی جنگجو بود، تصور اسارت سهل و آسان وی بدست نیروهای مقابل امری دور از حزم و احتیاط و دوراندیشی عقلانی است و در این باره بی‌مناسبت نمیداند به شجاعت های رزمی و شهامت‌های جنگی این دودمان به اختصار مطالبی گفته شود و لو اینکه رشته این مبحث به درازا کشد.

غضنفر جد خاندان غضنفری از اخلاف شاهوردی عباسی فرزند دلاور ایران زمین است که در مصاف با جباری چون شاه‌عباس صفوی که خود را کلب آستان علی میدانست و از جباران روزگار می‌بود در چنگوله شربت شهادت نوشید و فرزندان غضنفر و خنجر^(۱) (یا الفاب توشمال اول و

۱- مرحوم اسدالله امیر پور امرائی فرزند نظر علیخان امیر اشرف شاعری توانا و سخنوری برجسته بود طبعی روان، قریحه‌ای مشحون از ذوق و شوق به سروده‌های دیگران داشت، و خود وی نیز دلنشین شعر می‌سرود، در سنین بالای عمر متمایل به زمان بازنشستگی در اداره کل ثبت احوال استان کرمانشاهان و لرستان و اداره ثبت احوال اسلام‌آباد غرب حضورش را به گرات درک کرده، در یکی از شبهای فروردین ماه سال ۱۳۴۷ شمسی، شبی را با حضور ملک‌الشعرای جوان و ناکام شعر دیارمان، زنده‌یاد، اسدالله عاطفی به دعوت دوست فاضل و عزیز از دست رفته روان‌شاد غلامحسین رضائی در محل سکونت و خدمت رضائی در روستای هرسم به صبح رسانیدیم و از فیض قرائت اشعار روان‌شاد امیرپور و عاطفی و مهمان‌نوازی رضائی بهره بردیم قطعه ذیل را مرحوم امرائی آن شب برایمان خواندند که گریزی دارد به شجره خانوادگی و صفات شجاعت رزمی و شهامت اخلاقی آنان بویژه مرحوم اسفندیار خان غضنفری امرائی که از نخبه رجال شعر و هنر و کتابت سرزمین کهن سال لرستان و ایران بوده و

مادر جای خود به این شاعر و نویسنده خوب و توانا خواهیم پرداخت.

خنجر غضنفر

ای زاده‌ی خنجر غضنفر	بُرا به دل عدو چو خنجر
ای بود و نبود بی تفاوت	از دیده‌ی آن خُجسته محضر
ای از همه شاعران این عصر	در دانش و بینش و خردسَر
ای صبر و شکیب و بردباریت	سرمشق گرفته از قلندر
ای نادره شاعری که باشد	نثر تو چو عطر شامه‌پرور
ای شمع وجود پاکبازت	در بزم ادب ، ضیاءگستر
ای نظم تو چون نظام عالم	در حالت اعتدال اندر
ای ملک سخن به نوک خامه	به نموده چو فاتحان مُسخر
ای چون توبه خطه لرستان	در فضل و ادب نژاد مادر
ای طرز بلاغت و تکلم	مخصوص تو باشد و اباذر
ای هرکه مخالف تو بودی	چون مار بکوفتی و راسر
ای خط قشنگ و دلفریبت	برده‌ست و بر دَسَق ز گوهر
ای توسن فکر بی نظیرت	بگرفته ره کمال در بر
ای در اثر نبوغ طبعت	صاحب نظران دچار ششدر
ای پای نهاده در فضیلت	از جامی وانسوری فراتر
رفتم چو بظاهر از حضورت	هستی به رواق دیده اندر
آب و گل من ز روز خلقت	با خون شما شده مُخمر
شهباز خیال اندرونم	دایم بسوی تو کشد همی پر
دانم که اجل نمی‌گذارد	دیدار فتد به عید دیگر
میمون بتو بادعیدنوروز	باشی توبه زندگی مظفر

دوم) همگی به اوصاف رزم مشتهر بوده‌اند و بیشترین زحمات و صدمات را در راه محافظت از حدود و ثغور ایران زمین متحمل شده و در مصاف با خصم در دریا و خشکی، بحر و بر سالها از خانه و کاشانه خود بدور بوده و خون دلاور مردانی از ایشان در کارزارهای عدیده با دشمن بر زمین ریخته شده، توشمال خان میرپنج که پدر برخوردار خان و او نیز پدر نظرعلیخان امیر اشرف بوده است، در صف جلادت و هنر رشادت تا بدان حد آوازه‌ی شهرتش در ایران آن زمان بلند بوده که از وجودش در جهت استعانت به قوای دولتی استفاده می‌شد، به نحوی که سردار ظفر بختیاری در کتاب بادداشته‌ها و خاطرات خود [انتشارات یساولی سال ۱۳۶۲ صص ۳۸ و ۳۹] رزم این دلاور لر را در سال ۱۲۶۴ هـ ق اوان مرگ محمدشاه قاجار با پدرش مرحوم حسینقلی خان ایلخانی بختیاری در سرخون آورده است، این قضیه در سال ۱۲۶۴ هـ ق اتفاق افتاده و در همان سال محمدشاه قاجار را مرگ در رسیده (توشمال خان امرائی جد نظرعلیخان لرستانی که اکنون سردار اکرم لقب دارد و رئیس ایل امرائی لرستان است جوان آراسته‌ای بود با فوجی که آن زمان لرستان به دولت میداد با جعفر

اندیشه تو چو باد این فصل	در باغ ادب شده گل‌آور
از وضع مزاحم هویداست	نزدیک شده‌ست روز آخر
آثار ترا چو باز خوانم	از شوق نه پاشناسم از سر

دوستان و علاقه‌مندان می‌توانند جهت آگاهی بیشتر رجوع کنند به کتاب گلزار ادب لرستان، مجموعه آثار شاعران لرستان تألیف اسفندیار غضنفری امرائی، تابستان ۱۳۶۴ با مقدمه غلامحسین رضائی چاپخانه دانش خرم‌آباد صفحات ۲۶۳ و ۲۶۲.

قلیخان و ابوالفتح خان و آقاعلی داد با سوارهای بختیار وند و توشمال خان بافوج خود به جنگ پدرم آمدند و ... توشمال خان میرپنج در راه حفظ استقلال مرزهای آبی ایران در محمّره (خرمشهر) شهید و در آن جا به خاک رفته است^(۱) بعد از شهادت این سردار رزم‌آور، فرزندش فتح‌الله خان سرهنگ فوج امرائی بجایش منصوب گردید، که در سال ۱۲۸۸ هـ. ق درگذشت، فتح‌الله خان امرائی بسیار مورد توجه دولتهای وقت بوده و در صف مستقبلین از ناصرالدین‌شاه در دامنه گردنه بیدسرخ سال ۱۲۸۷ هـ. ق از اوناام برده شده^(۲) و در سفری که تا جدار جبار و سفاک فاجار به کربلا و نجف داشته خبر مرگ فتح‌الله خان جزء اخبار مهم روز به اطلاع ظالم قجر رسیده است. (برخوردار خان مستقبل بوده که باعنوان برادر فتح‌الله خان شناخته شده) جانشین فتح‌الله خان برادرش برخوردار خان پدر نظر علیخان امیراشرف است که از شجاعان زمان خود بوده و شرح دلاوریهای او در خرمشهر در اردوی، خانلر میرزا مبحث (ذکر مقاتله شاهزاده خانلر میرزای احتشام‌الدوله با سپاه انگلیس در بندر محمّره) آمده است).

در سالی که به دسیسه، توطئه و تحریک روباه پیر بریطانیا، هرات می‌رفت از خراسان بزرگ جدا گردد و از مام خود ایران پهناور و کهن دل

- ۱- برگرفته از مکتوب خصوصی مورخه بیست و دوم اردی‌بهشت ماه سال ۱۳۷۰ آقای محمدحسین خان غضنفری، عنوان آقای کامران سعادت مدیر هفته‌نامه باختر.
- ۲- سفرنامه کربلا و نجف، به قلم ناصرالدین‌شاه به کوشش ایرج افشار انتشارات فردوسی سال ۱۳۶۲، صفحه ۵۲.

برکند و فاتح هرات ، سلطان مراد میرزای حسام السلطنه عموی ناصرالدینشاه به اغوای صدراعظم ایرانی تبعه‌ی انگلیس حافظ منافع بریتانیا ناگزیر دست از جنگ کشیده و پی آمده‌های آن واقعه که در سال ۱۲۷۱ ه. ق تصرف بوشهر را توسط نیروی دریائی انگلستان در پی داشت و دولت ایران تحت فشار اقدامات علماء همیشه بیدار که با تشریح ابعاد فاجعه تجاوز بیگانگان به سرزمین کشور آهنگ صدور فتوی جهاد را داشتند ، دستور تعیین ، تجهیز و تسلیح نیروهای رزمنده شهری و عشایری سراسر کشور در افواج متعدد را صادر کرد ، برخوردار خان سرهنگ همراه فوج قدیم لرستان در کنار نیروهای ذیل الف ، کرمانشاهان ، سیصدتن توپچی و قورخانه‌چی ، اسدالله خان سرتیپ با فوج گوران ، علیقلی میرزای سرتیپ با فوج کلیائی ، ملک نیازخان سرهنگ با فوج کردی ، محمدرضاخان سرتیپ با فوج زنگنه ، سواران نظام مهاجر و سواران کلیائی و سواران سنجابی و سواره نانکلی در مجموع به استعداد ۴۷۰۰ نفر که امامقلی میرزا عمادالدوله نیز قریب ده‌هزار نفر نیروی رزمی به افواج مذکور و افواج سیلاخور ، دلفان و سلسله و کزازی ، فیلی و باجلان اضافه نمود ، پس از شروع درگیری در کناره شط محمّره (خرمشهر) برخوردار خان در زیر آتش گلوله‌های توپ از خود رشادت شایان تحسین بروز داده که در کتاب ناسخ‌التواریخ^(۱) چنین آمده است : (پنجاه گام از این سوی

۱- ناسخ‌التواریخ ، دوره کامل تاریخ قاجاریه ، تألیف میرزا محمدتقی لسان‌الملک با مقابله و تصحیح کامل و فهارس به اهتمام جهانگیر قائم مقامی انتشارات امیرکبیر سال ۱۳۳۷ شمسی.

آب آنجا که رود فرات با شط شوشتر پیوسته شود و در جانب غربی محمره به مسافت دویست گام دو سنگر بستند، در سنگر نخستین، آقاخان سرتیپ با فوج بهادران جای کرد و سه عراده توپ چهارده پوند منصوب داشت و در سنگر دیگر محمد مرادخان سرتیپ با فوج بیات و سه عراده توپ نشیمن داشت و محمدتقی خان سرهنگ بایک عراده توپ نزدیک بدان سنگر اقامت کرد و از جانب مشرق قلعه به مسافت هزار گام نیز یک سنگر بست و محمدحسن خان سرتیپ با فوج قدیم فراهان و دو عراده توپ فرود شد و در جزیره الخضراء نیز چند سنگر دور از یکدیگر پیرداختند، عیسی خان سرتیپ پسر حاجی جابر خان با چهارصدتن از مردم بلوچ و عرب و دو عراده توپ در سنگر جای کرد و در سنگر دیگر برخوردار خان سرهنگ با فوج امرائی و موسی خان یاور فوج سیلاخوری با سیصدتن سرباز ساخته جنگ نشست و برخوردار خان تا پایان مجادلت قانون مجادلت از دست نگذاشت و بفروسیت و شجاعت نامبردار گشت و در کتاب گلزار ادب لرستان تألیف مرحوم اسفندیار خان غضنفری آمده است که برخوردارخان در سال ۱۲۹۶ هـ ق به شهادت رسیده، است.

شهادت این سردار و جانفشانی‌هایش در خرمشهر، مرا بیاد ایثار و جانبازی و شهادت جوان ناکام سعید غضنفری در خرمشهر انداخت، سعید فرزند اسفندیار خان و از اخلاف برخوردار خان بوده است، او دانشجویی مسلمان و راستین در خط امام و انقلاب اسلامی بود که تا آخرین دقایق تسخیر خرمشهر در مهرماه سال ۱۳۵۹ توسط بعث عراق همچنان حاضر به ترک شهر نشده وبا بعثیان جنگید او از خرمشهر، شهری باشطی پُر از

خون می‌خواست تا اشغالی ناجوانمردانه، او در آن وادی که اجدادش خونین کفن به خاک رفته بودند، می‌خواست که خود نیز با کفنی پُر از خون در شهری مملو از خون و گودالهایی از خون که در آن بجای آب خون باشد، به خاک آکنده از خون به خواب رود، و هر آنچه را که سعید می‌خواست در آن روز عایدش نشد از خرمشهر به خرم‌آباد، از خرم‌آباد به تهران و در تعطیلی دانشگاهها بواسطهٔ حدوث انقلاب فرهنگی، همکاری با دفتر تحکیم وحدت را پذیرفت تا راهی روستاها شود و با دانشجویان اعضاء انجمن اسلامی دانشگاه شهید چمران و دانشکده علوم انسانی و اجتماعی خرمشهر، دردهای دل جامعه روستائیان را متضمن نیازهای آنان به مسئولین منعکس نماید و آخر الامر از آموزگاری و مسئولیت امور تربیتی خرم‌آباد به آبادان بازگشت و در فرمانداری خرمشهر بخش روابط عمومی به انجام وظیفه پرداخت تا صبح صادق موعود در فتح دروازه‌های خرمشهر و در عملیات الی بیت المقدس که پی‌آمد عملیات ظفر نمون فتح‌المبین بود باب شهادت، دروازه‌های جنان را برایش ارمغان آورد یعنی آنچه را که خود می‌خواست و در طلبش بود و سعید در دوازدهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۱ در مرج العذرای عاشقان الله در صحرای تفتة جبهه‌های جنوب در پاسداری از حریم کلمة اعلای الله و حراست از خاک میهن دعوت حق را لبیک گفت، پدرش مرحوم اسفندیارخان غضنفری می‌نویسد، زمانی که خبر شهادت برادر جوان شجاع و زیبای جنگجوییم توشمال را که در سن ۱۶ سالگی در یک نبرد سخت عشایری در سال ۱۳۰۲ خ در کمیز کوه‌دشت به پدرم ابلاغ کردند

پدرم که مردی بود با اعصابی پولادین چنان منقلب شد که قطعه‌ای سوزناک و فی‌البداهه را درمرگ فرزندش سرود و تا آن روز پدرم اصلاً شعری نگفته بود و من در صبح روزی که همسایگان خبر شهادت سعید را در جبهه جنوب برایم آوردند پس از ذکر تهلیل تنها آن شعر پدرم را خواندم با ذکر ایاتی چند از شعر لکی^(۱) موصوف، علاقه‌مندان می‌توانند

سپهدارم رو

فرزند رشید ، سپهدارم رو	پری نام نیک ، فداکارم رو
شمشیر هندی جوهر دارم رو	و میدان جنگ ، پور ، شکارم رو
روله و فدای روز جنگت بام	فدای گوازه صدای شنگت بام
و فدای مردی روز مرگت بام	و نا سورگفته‌ی زام جرگت بام
فدای بیکسی خاک خوئیت بام	بی‌اطلاع قُشن باز و شونت بام
و فدای سفر خاکی دلفانت	تمامی دلفان اما و شانت
فدای او جقه غشته خوئیت بام	یاران بیکس دل غمینت بام
اسب سگلاوی بریده دُمم	جرگم پاره بی‌روله سرگُمم
عزیزالوجود امیراشرف	وینه‌ی شهیدان کربلا و نجف
باوه می‌میدان جنگ خالی نکین	و بی‌خود قطار، شنگ خالی نکین
ناغافل نچین ، دس غافل نکین	و مردی مکان ، آر گُل گُل نکین
رُی و دشمنان بی‌حسا و نکین	ستارت شومه ، ایمر و ، راو نکین
هامشیرگانت سیاه‌پوش نکین	جام شهادت ، روله ، نوش نکین
کوازه در رزم وینه شیرنکین	نوجوان بی‌مرگ دُیر ادیر نکین
شیخ حسن غمین خوار خاک نکین	جرگ یارانت ژ غم چاک نکین
جای شکار راوت بی‌سوار نکین	ساکت ژ قیژه آتشبار نکین
روله امانت ژ درد نالنین	ز امت کارین ، خاکم و بالین

جهت آگاهی بیشتر به آثار ذیل مراجعه نمایند ۱ - گلزار ادب « لرستان صفحه ۲۵۹ - ۲ - شجره عشق ، یادنامه شهید سعید غضنفری امرائی از انتشارات روابط عمومی فرمانداری خرمشهر ۳ - گلهای خونین خرمشهر (۳) شهید سعید غضنفری از انتشارات واحد فرهنگی بنیاد شهید خرمشهر. به هرروی پس از شهادت برخوردار خان ، سرهنگ فوج امرائی پوردلاو ، ریپاک ، شجاع و نام‌آورش نظرعلیخان به جانشینی پدرش برگزیده شد نظر علیخان بر بخش عظیمی از لرستان حاکم مطلق بود و زمان اقتدارش مصادف است با کشمکش های قومی وایلیاتی و رقابت‌های مستمر با والیان پشتکوه ، حسینقلی خان ابوغداره و فرزندش امیر جنگ (غلامرضا خان)، حدوث وقایع نهضت مشروطیت ، ترکتازیهای سالارالدوله در غرب کشور و حمایت نظر علیخان از شاهزاده مَخِیط قاجار بواسطه قربتش با سالار و وقوع جنگ بین‌الملل اول ، حدوث کودتای سوم اسفند سال ۱۲۹۹ خورشیدی و روی کار آمدن رضاخان قُلدر که قبل از پایان دهه نخستین سال ۱۳۰۰ خ نظرعلیخان آن مرد مقتدر لرستان بدنبال مدت زمانی کناره‌گیری از قدرت و سپردن زمام امور حکومت به فرزند شجاع و دلاورش علی محمدخان امیراعظم در حاشیه حاکمیت به سربرده و چون درسین بالای عُمَر می‌بود بدینواسطه از چشم قزاقان قلدر و بی‌سواد رضاخانی در امان مانده و مصائب را فرزندانش علی محمدخان امیراعظم و محمدحسین خان غضنفری متحمل شدند که زمان مرگ پدرشان فرارسید (سال ۱۳۰۸ خ).^(۱)

باوَم آر حوضی زمرکو جَم کم نیزاری انبوه گشتِ و قَلَم کَم

مردانکی تو زاوبیش ظاهرَن واللّه در وَ صِفَتِ قَلَم قاصرَن

۱- بنا به مکتوب مورخ ۱۳۷۷/۵/۵ آقای محمدحسین خان غضنفری سال

برای آگاهی از محدوده مناطق تحت سیطره حکومتی و القاب متعدد نظرعلیخان که آخرین لقب تا درگذشت وی، امیراشرف بوده است، رخداد و حوادث عدیده مدت زمان حاکمیت، شرح جنگها و نبردهای عشایری و گلی سپاهیان با دیگر سران ایلات و طوایف و نیروهای دولتی بویژه قوای ژاندارمری لرستان و کشور، حمایت و طرفداری مستمر و مدام از سالارالدوله که داماد نظرعلیخان بود و دیگر قضایای حادثه حول مدت زمانی بالغ بر ۴۴ سال از گذشت ایام مراجعه شود به تاریخ هیجده ساله آذربایجان سیداحمدکسروی، تاریخ انقلاب مشروطیت دکتر مهدی ملک زاده، حیات یحیی، سفرنامه ویلسن، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس محمود محمود جلد هشتم، جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، علی محمد ساکی کتاب (گردگرد) شرح زندگانی سردار یارمحمدخان کرمانشاهی چاپ اول هفته نامه باختر به همین قلم در قسمت هائی چند از مطالب گرد کرد مفصل و مشروح به جنگهای نظرعلیخان پرداخته شده و از شگردهای چنگی وی با، عنوان شیخونهای (نظه) و دیگر مسائل، رخدادها و حوادث زمان امیر اشرف سخن رفته است.

لذا باز می گردیم به پی گیری دنباله مبحث مرتبط با این نوشته آقای سلطانی که چون نظر علی خان اعتیاد شدید داشت و دائم الخمر نیز بود خوانین کاکاوند به وظیفه عمل کرده برایش وسیله دفع خمار مهیا می کردند، نظرعلیخان در مستی به اعظم السلطنه فحاشی می کرد.) موضوع

مرگ نظرعلی خان امیراشرف سال ۱۳۰۷ خورشیدی است و اما در رناتیه ای که در کتاب گلزار ادب لرستان صفحه ۱۷۷ موجود است ماده تاریخ وفات آن مرحوم سال ۱۳۰۸ خ ضبط شده.

اعتیاد مرحوم امیر اشرف به کشیدن تریاک که نگارنده در نوشته‌های خود آورده است و مستند به مندرجات کتاب سفرنامه ویلسن یا تاریخ سیاسی و اقتصادی جنوب غربی ایران ترجمه حسین سعادت نوری بوده است بدون اینکه در آن بُرهه از زمان عادت مذکور مایهٔ ننگ کسی تلقی گردد، ویلسن آن را در چند جای تألیف خود آورده، علی‌رغم اعتیاد نظر علیخان این فعل کوچکترین فتور، سُستی و یارخوتی در انجام امور حکمرانی امیر اشرف بر قلمرو حکومتی وی ایجاد نکرده و نظر علیخان بصورت مدام و مستمر علیه شاهان قاجار حالت عصیان و طغیان داشته و از وجود سالارالدوله به عنوان مستمسکی جهت ایذاء و آزار حکومت‌های وقت استفاده برده است. ویلسن می‌نویسد: (نظر علیخان فتح‌السلطان [در زمان سفر ویلسن لقب نظر علیخان فتح‌السلطان بوده است] یکی از خوانین متنفذ این ناحیه است که مدتهاست از هرج و مرج اغتشاشاتی که در این کشور حکم فرما گردیده استفاده نموده و پرداخت مالیات املاک وسیع خود را به عهده تعویق انداخته است، خان نامبرده از آن تریاکی‌های قهار است که دائم پای منقل و افور نشسته و در کشیدن تریاک بیداد می‌کند) (صفحه ۲۰۵)

همچنین می‌نویسد: (نظر علیخان در حقیقت مالک‌الرقاب و فرمانروای مطلق العنان لرستان می‌باشد، نظر علیخان در این موقع چهل پنجاه سال بیشتر نداشت و با اینکه در کشیدن تریاک افراط می‌کرد نسبت به سرکوبی مخالفین و اداره امور قلمرو فرمانروائی خود منتهای قدرت و تسلط را به خرج می‌داد.) (صفحه ۳۰۰).

ویلسن در جای دیگری از سفرنامه‌اش چنین نوشته است: (سن خان متوسط بود گرچه تریاک کش سخت بود اما روشن فکر است و خوش صحبت، شخصی است که می‌تواند حکومت کند.) این مطلب در ترجمهٔ سعادت نوری نیامده در حالیکه در صفحهٔ ۲۳۶۰ جلد هشتم تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی تألیف محمود محمود از انتشارات شرکت نسبی حاج محمدحسین اقبال و شرکاء چاپ دوم، تهران ۱۳۴۱، فصل نود و پنجم، هفت سال در خوزستان و لرستان کتاب سرآرئلد ویلسن آمده است و اصولاً ترجمه حسین سعادت نوری نسبت به ترجمه محمود محمود مختصر و کوتاه‌تر است و مطالب بسیار جالب و شایان توجهی که در کتاب محمود محمود آمده، در ترجمه سعادت نوری نیست.

در مورد دائم الخمر بودن نظرعلیخان، آقای سلطانی هیچگونه سندی ارائه نداده و چنانچه مدرکی دال بر صحت ادعایش نهان نزد خود داشته باشد، همچنان نقیصه عدم ذکر مأخذ بقوت خود باقی است و اما برابر بررسیهای معموله در ارتباط با قضیه مذکور، حاصل کنکاش ما چنان است که امیر اشرف شخصیتی مؤرع، پرهیزکار، متقی، متشّرع، دوستدار اهل بیت عصمت و طهارت بوده و به آداب شرعی پای بند و عمل کننده می‌بوده و در سفر و حضر روحانیون و علمائی را جهت ارشاد خود و سپاهیان‌ش همراه داشته که مضاف بر استفاضه لازم و بموقع از دستورات معنوی آنها، نسبت به تحویل وجوه شرعیه به آنان اقدام کرده است، ویلسن مأمور عالی رتبه انگلیس که شرح مسافرت وی به استناد مطالب

کتاب سفرنامه‌اش قبلاً داده شده در ملاقاتی که در محل اردوگاه نظر علیخان داشته است و از حضور یکنفر روحانی همراه امیراشرف سخن به میان آورده که عیناً از صفحه ۳۰۴ و ۳۰۳ سفرنامه‌اش می‌خوانیم: (پس از صرف شام یکی از روحانیون محل که همواره ملازم، خان است، آیاتی چند از کلام الله مجید تلاوت نمود) بر اساس همین اعتقاد به مبانی مذهب حقّه جعفری است که نظر علیخان مُجالست دائم و مستمر خود با آیات عظام را همه وقت بخوبی ادامه داده و از محضر آیت‌ا... سیدعبدالحسین حسینی خراسانی و آیت‌ا... حاج سیدموسی جزایری استفاده بُرده و جوهری نیز جهت تأمین هزینه تحصیلی طلاب علوم دینی همه ساله مدّ نظر داشته است و عده‌ای روحانی همیشه در اردوگاههای جنگی وی به ارشاد معنوی سپاهیان می‌پرداخته‌اند و لذا کسی که چنین سیره و روشی داشته و بنا به اطلاع مُعَمّرین و بازماندگان به مُسکرات تمایلی نداشته چگونه ممکن است عادت مستمر به خمر داشته باشد.

نظر علیخان شجاعی وارسته و مسلمان بود، تا جایی که در وصف رشادتهایش شاعران زمان، دواوین مستقل شعر سروده و تاریخچه منظوم جنگهای او را بنام جنگنامه سردار اکرم (نظرعلیخان امرائی) که در برگیرنده حوادث ذی مدخل وی طی سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۵ ه. ق است، در وصفِ نظرعلیخان یکی از شعراء لُر به نام الله مراد بهاروند از الوار، ساکن بالاگریوه، متخلص به (خامه) درپیش از یکصد صفحه سروده‌اند دارد، دیوان شعر شخص مذکور را که با نام جنگنامه منظوم سردار معروف است، مرحوم اسفندیار خان غضنفری فرزند نظرعلیخان ویراسته نموده و نسخه



خطی آن نزد راقم این سطور موجود است .

استاد مبرور مغفور اسفندیار خان غضنفری امرائی که یکی از برجسته‌ترین سخنوران خطه غرب و جنوب غربی کشور است فرزند نظرعلیخان بوده ، پدر به نحوی که گفتیم در صحنه شهادت فرزندش بدیهه سرا شده و دیگر فرزنداناش نیز چون مرحوم اسدالله امیر پور و نصرت اله خان امیرپور (امیرارفع) شاعر بوده و ذوق سُرایش شعر داشته‌اند و آثار شعری آنان در کتاب گلزار ادب لرستان ضبط است ، اسفندیار خان که امرائی تخلص می‌نموده، علاوه بر دیوان شعر که گزیده‌ای از آن در کتاب مذکور و جزوه شجره عشق یادمانه شهید غضنفری فرزندش آمده است صاحب تألیفات عدیده دیگری نیز می‌باشد ۱ - دیوان شعر استاد که بالغ بر ۱۲۰۰۰ دوازده هزار بیت در بحور مختلف است، ۲ - امرائی با خط خوش خویش نسبت به نگارش و چاپ دیوان ملاپیشان اقدام کرده و معتقد است که مرحوم ملا ابوالقاسم پریشان از تیره غیاثوند بوده که بین سلسله و دلفان لرستان مسکن دارند و خود در این باره و در مقدمه کتاب دیوان مذکور می‌نویسد : (آقای زیباجوئی در مقدمه چاپ مغلوطی که از پریشان نامه کرده است ، ملا را دینوری تصور کرده لکن دلیل روشنی در اثبات نظر خود اقامه ننموده (صفحه چ) دیوان خطی ملا پریشان که نسخه‌ای از آن نزد این نگارنده موجود است ، شروع آن بااین عنوان است:

ایران نمی‌رود زکف ، این ملک دیده است

بس فتنه‌های عهد مغول و سکندری

چاپ این کتاب را به روان پاک فرزندم (سعید) که در نبرد بیت المقدس و فتح خرم شهر بدست دشمنان ایران عزیز به شهادت رسید تقدیم می کنم روانش شاد و نامش جاویدان. هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق

۳ - یکی دیگر از تألیفات مرحوم غضنفری چاپ دیوان میرنوروز شاعر معروف لرستان است که به سعی و اهتمام آن مرحوم در سال ۱۳۷۰ به چاپ پنجم رسیده است ، چاپ دوم دیوان مذکور را در سال ۱۳۵۶ و چاپ پنجم را در مسافرت ایام نوروز سال ۱۳۷۳ در اندیمشک تهیه کردم. چهارمین تألیف استاد غضنفری امرائی کتاب گلزار ادب لرستان است که با سرمایه و مقدمه روان شاد غلامحسین رضائی به چاپ رسیده ، این کتاب که تذکره شعرای لک و لر و گرد است ، علی رغم پُر محتوا بودن مجموعه، بواسطه چاپ بد کتاب ، متأسفانه ناکام مانده بود.

۵ - شرح حال کارمندان دولت ۶ - تاریخ و جغرافیای لرستان که چندین جلد است مشتمل بر تاریخ اقوام کاسی یا کاسیت بوده و به تاریخ معاصر می انجامد و به دخالت های مستقیم رهبران لرستان در انقلاب مشروطیت و فتنه های سالارالدوله اشارات مفصلی دارد. ۷ - گلچین ادب لرستان ، شرح حال مفصل و آثار شاعران لرستان همراه با ترجمه اشعار به فارسی است که در واقع نسخه کامل کتاب گلزار ادب لرستان می باشد. ۸ - آداب و رسوم مردم لرستان در دو جلد لری و لکی ۹ - لغت نامه در دو جلد لری و لکی محتوی ۱۲ هزار لغت که اقدامی است نیکو در حفظ لغات و اصطلاحات این دو گویش اصیل کشور . ۱۰ - فلکور لرستان ، حاوی

ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات عامیانه مردم لرستان ۱۱ - کتاب عارف کیست، صوفی کدام است، که شرحی است بر دیوان ملایر شان شاعر و عارف بزرگ. ۱۲ - کتاب شجاعان تاریخ، حاوی داستانهای کوتاهی از دلاوریهای مردان بزرگ ایران که در راه دفاع از وطن جان‌فشانی نموده‌اند. ۱۳ - گلچین ادب فارسی، گزیده‌ای از بهترین اشعار شاعران ایران زمین. ۱۴ - نادر نامه کتابی حاوی هشت هزار بیت شعر و به زبان کردی کرمانجی (سروده سرهنگ الماس خان کندوله‌ای که از سرداران نادرشاه بوده) که به فارسی ترجمه شده

۱۶ - آثار ملاحق علی‌سیاهپوش - ۱۷ - آثار ملا منوچهر کولیوند ۱۸ - اشعار میرزا حسین بنان‌الملک سیاهپوش ۱۹ - اشعار تُرکه میرنجف آزاد بخت ۲۰ - آثار سید یعقوب ماهیدشتی.

استاد غضنفری امرائی که دوران بازنشستگی و کهولت خود را در شهر خرم‌آباد با پشتکار عجیب، در خور تحسین و ستودنی در جهت نشر ادب و علم و فرهنگ ایران زمین سپری می‌نمود با شهادت ف. زندش سعید در فتح خرم‌شهر و تألیف یادمانه‌هایی چند مرتبط با شهادت جوان رزمنده‌اش و نیز دیگر شهدای انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، اشتیاق به چاپ و انتشار آثارش فزونی گرفت به نحوی که در دیدار مسئولین اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی و سازمان صدا و سیمای لرستان این مطلب به خوبی بیان گردیده در مجله پیک ارشاد بهمن و اسفندماه سال ۱۳۶۹ شماره ۴۶ صفحه ۳۲ آمده است: (به منظور دیدار و تجلیل از مقام فرهنگی و ادبی استاد غضنفری شاعر و نویسنده لرستانی با حضور

مدیریت محترم اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی و مدیریت محترم صدا و سیمای مرکز خرم آباد و کارکنان دو اداره مذکور از مقام والای علمی و ادبی نامبرده تجلیل بعمل آمده در این جلسه ابتدا حجة الاسلام حقانی به ایراد سخن پیرامون شخصیت و جایگاه دانشمندان و نویسندگان علم و ادب در اسلام و انقلاب اسلامی پرداختند و از استاد غضنفری قدردانی نمودند. در این جلسه که تعدادی از برادران شاعر و سرپرست روزنامه کیهان و نمایندگی روزنامه اطلاعات حضور داشتند، استاد غضنفری خواستار همکاری در مورد چاپ تعداد هشت جلد از آثار خود که تاکنون به چاپ نرسیده شدند.

این خواسته استاد که طبق اظهار خودش از سال ۱۳۴۲ تاکنون به علت عدم توجه مسئولین فرهنگی گذشته و عدم تمکن مالی جامعه عمل نپوشیده مجدداً در طی نشست و مراسمی که از سوی اداره کل ارشاد اسلامی لرستان به جهت تجلیل از مقام ادبی وی در خانه اش برگزار شد مورد تأیید قرار گرفت در روزنامه کیهان شماره ۱۴۰۷۹ روز شنبه مورخه ۱۳۶۹/۱۰/۱ آمده است که حجة الاسلام علی حقانی مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان لرستان باحضور در بیت استاد غضنفری امرائی از مقام ادبی استاد غضنفری شاعر و نویسنده لرستان تجلیل بعمل آورد و به پاس خدمات استاد هدایائی بوی تقدیم شد.

بدنبال درخواست ستردن خاک از چهر آثار آقای غضنفری ، آقایان مسعودی و یوسف علی میرشکاک با عزیمت از تهران به خرم آباد قول داده اند که غبار خاک بی توجهی را به زودی از آثار استاد بگیرند و این

آثار را به چاپ برسانند در مجلهٔ ایران‌شناسی شمارهٔ ۴ و ۳ سال اوّل اسفند ۱۳۷۰، فروردین ۱۳۷۱ مقاله‌ای به قلم آقای سیامک موسوی ذیل عنوان استاد اسفندیار غضنفری امرائی گنجینه ادب و فرهنگ لرستان متضمن شرح حال استاد و تشریح سوابق سنوات خدمتی چند دهه‌ساله‌اش نسبت به معرفی آثار چاپ شده و چاپ نشدهٔ استاد که بالغ بر ۱۱ اثر درج گردیده، اقدام نموده و متذکر شده است که: (ایام بازنشستگی فرصتی مغتنم برای ایشان بود تا با فراغت خاطر به جمع‌آوری اندوخته‌های چندین سالهٔ خود همت گمارند و با زحمت و پشتکار به تألیفاتی چند دست یازند که تعدادی از آنها همانطور که ذکر گردید به چاپ رسیده و در اختیار تشنگان ادبیات لرستان قرار گرفته است و تعداد، بیشتری نیز که به علل گوناگون به چاپ نرسیده‌اند).

بهر روی استاد غضنفری که با گذشت هر روز از عمر خود شاهد تحلیل رفتن قوای جسمانی‌اش می‌بود و چشم به راه چاپ و انتشار آثار ارزشمندش، دقایق شماری می‌نمود بدون اینکه از مواعید داده شده مرتبط با چاپ تالیفاتش نتیجه‌ای بگیرد، در آغازین روزهای اسفند سال ۱۳۷۱ رخت از این جهان فانی به سرای ابدی کشید و تن بیمار و چشم منتظر را به خاک گور سپرد (۱۳۷۱/۱۲/۵)، نگارنده که از سال ۱۳۴۶ زمان ریاست طرق (اداره راه) فرمانداری کل ایلام و لرستان پشتکوه

مُضاف بر قرابت نزدیک به استاد ارادت، مهر و عشق می‌ورزید، آن‌گاه از درگذشت، شادروان امرائی مطلع گردید که زمان سوگواری و پُرسهٔ آن روانشاد در خرم‌آباد و کوه‌دشت و طرهان سپری

شده بود و جُز اظهار تأسف و افسوس اقدام دیگری مقدور نبود و لذا با مخابره پیام تسلیت غیرحضورى از طریق نامبر به محضر برادر ارزشمند و بزرگوارش جناب آقای محمدحسین غضنفرى اقدام نمود. به هر تقدیر در سوگ این فرزانه‌یِ عالی شان، شهر خرم‌آباد به یکباره جوشید و همراه جسد در آرامگاه عمومى شهر تجمع نمود، خوب است، حدیث پُر آب چشم فقدان استاد غضنفرى را از لابلای اوراق کیهان پی‌گیریم.

روزنامه کیهان در روز شنبه ۱۳۷۱/۱۲/۸ چنین نوشت: (استاد اسفندیار غضنفرى شاعر و محقق لرستانى درگذشت). خرم‌آباد - خبرنگار کیهان، استاد اسفندیار غضنفرى امرائى شاعر، محقق، ادیب و نویسنده لرستانى در سن ۷۵ سالگى در خرم‌آباد درگذشت، وی در کوه‌دشت در خانواده‌ای متدین و اهل علم و دانش دیده به جهان گشود و به واسطه ذوق و استعداد سرشارش در عنفوان جوانی به درجات عالی علمى دست یافت این ادیب لرستانى در سال ۱۳۳۲ تا قبل از پیروزی انقلاب به شهرهای مختلفى تبعید شد ولى لحظه‌ای دست از تحقیق و تتبع برنداشت، پیکر استاد غضنفرى روز پنجشنبه طى مراسمى با حضور مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامى لرستان، جمعى از روحانیون، مسئولان استان، فرهنگیان، ادباء شعرا، محققان و سران ایل‌ها و طوایف لرستان تشییع و در گورستان خضر خرم‌آباد به خاک سپرده شد.) و نیز در صفحه ۱۶ کیهان شماره ۱۴۷۱۶ پنجشنبه ۱۳۷۱/۱۲/۱۳ آمده است: (در سوگ شاعر فرزانه لرستان، استاد غضنفرى در سال ۱۲۹۶ در کوه‌دشت بدنیا آمد، پدرش نظر علیخان امیراشرف حاکم لرستان پیشکوه بود که خدماتش به مشروطیت و

مهاجرین و نبردهایش بانبروهای استعمارگر روس و انگلیس در کرمانشاهان، همچنین شهادت جد دومش توشمالخان امرائی در خرمشهر در جنگ با نیروهای انگلیس و مبارزات بی‌امان جدش برخوردارخان در دفاع از مرزهای کشور در خطه خوزستان در تواریخ عهد قاجاریه به تفصیل آمده است، مادرش قزی خانم دختر اسدخان فیلی رئیس ایل بیرانوند بود که توسط ظل السلطان فرزند ناصرالدین شاه کشته شد، استاد غضنفری تحصیلاتش را در مکتب خانه که مرسوم آن زمان بود گذراند و از همان دوران طفولیت عشق و علاقه‌ای مفرط به کتاب و مطالعه نشان می‌داد علاقه‌ای که تا واپسین لحظات عمر با وی و دمی وی را ترک نکرد، پس از ماجرای قیام علی محمدخان برادر بزرگش علیه، سپهبد شاه‌بختی فرمانده کل قوای غرب و جنوب غربی که منجر به شهادت برادرش یدالله خان و مرگ برادر دیگرش مهرعلیخان و در نهایت دستگیری و تبعید علی محمدخان به تهران شد در سال ۱۳۱۲ در حالیکه بیش از ۱۶ سال نداشت توسط سپهبد رزم‌آراء به خرم‌آباد فرستاده شد و در اداره مالیه آن زمان استخدام گردید در اداره مالیه با مرحوم اسدالله کمالوند متخلص به مفلوک آشنا گردید که فردی ادیب و دانشمند و استاد خط نستعلیق بود در نزد ایشان به فراگیری شعر و ادبیات پرداخته و بامشق خط استاد حُسن خطی پیدا کرد و هم او بود که برای اولین بار ذوق شاعری را در ایشان بیدار کرد، همچنین در محضر مرحوم آیت‌الله کمالوند با دقائق علمی، ادبی و عرفانی آشنا گردید، پس از شهریور ۱۳۲۰ به اداره راه منتقل و با سمت معاونت اداره راه لرستان به خدمت پرداخت، از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای

۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برادرش محمدحسین خان چندین بار به علت مخالفت‌های سیاسی و مبارزات انتخاباتی زندان و حتی یکبار نیر برای ایشان حکم اعدام صادر شد و ایشان نیز به علت سرودن اشعاری در مخالفت با انتخابات فرمایشی و رژیم پهلوی و همچنین اشعار دیگری در مدح دکتر مصدق با تنزل مقام به کردستان تبعید شد، پس از آن در سال ۱۳۴۶ که بازنشسته گردید به علت مخالفت با نظام فاسد ادارات و ناملازمات حاکم بر زندگی اجتماعی مردم که سرتاسر اشعارش مشحون از آنهاست از نقطه‌ای به نقطه دیگر سرگردان بود ازخوزستان به بندر ترکمن، از آنجا به ملایر و بعدها به کنگاور، ایلام، و کرمانشاه تا اینکه بالاخره خود را بازنشسته کرده و به خرم‌آباد آمد، دوران بازنشستگی فرصت مناسبی بود تا به فعالیت‌های فرهنگی و گردآوری و تدوین آنچه در طول زندگی آموخته بود به پردازد که حاصل آنها بنیان‌گذاری تنها کتابخانه خرم‌آباد در آن زمان و انجمن شعر و ادب خرم‌آباد در آن زمان و انجمن شعر و ادب خرم‌آباد و تألیف دهها کتاب و رساله بود، استاد غضنفری عمری را در کنج عزلت و تنهایی بدون هیچگونه چشم داشت مادی به مطالعه و تحقیق و تفحص در فرهنگ و ادبیات لرستان پرداخت و تنها دلگرمیش این بود که شاید توانسته باشد خدمتی هر چند اندک به فرهنگ و ادبیات لرستان پُربار و غنی و در عین حال مظلوم و ناشناخته این خطه از خاک کشورمان بنماید و تنها آرزویش تا واپسین لحظات عمر چاپ و انتشار این آثار بود که متأسفانه از یک سو غم و اندوه دست نیافتن به این آرزو و از سوی دیگر شهادت فرزندش سعید

در جنگ تحمیلی بالاخره او را از پای در آورد و به کام مرگ فرو بُرد که امید است به همت مسئولان فرهنگی کشور با چاپ آثارش آرزو و آرمان دیرینه آن شهید فرهنگ تحقق یابد.

بالاخره ختم کلام مادر این مقال که در مقابل اوصاف حمیده علمی، فرهنگی و هنری شاعر و نویسنده بزرگ کشورمان روانشاد استاد اسفندیار غضنفری (امرائی) بس ناچیز، بی‌بهاء و اندک است، نقد و نظری است در کیهان روز دوشنبه نهم فروردین ماه سال ۱۳۷۲ مرتبط با چاپ و انتشار یک جلد کتاب از سوی حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی ذیل عنوان، (کدام اسطوره، کدام راز) که به چاپ و انتشار آثاری که ضرورت چاپ و نشر آنها محسوس نبوده و الزامی نیست گریز زده و در سطور پایانی آن چنین آورده: (آیا انتشار آثار فرهنگی آن استاد عزیزی که ماهها و بلکه سالها چشمش به دفتر انتشارات حوزه دوخته شده است بهتر بود یا انتشار چنین کتابی، آیا فکر نمی‌کنید هنوز هم ممکن است کسانی مانند روانشاد استاد غضنفری امرائی صاحب کتاب فرهنگ پرارزشی که چند جلد آن ماههاست در نوبت انتشار در همین سازمان است، روزی مرگ خود رابه چشم به‌بینند، اما شاهد در آغوش کشیدن مقصود نباشند).

عاقبت استاد ما که خود از خانواده معظم شهداء و پدر شهیدی رزمنده و گران قدر بود و دست اندرکاران روزنامه کیهان نیز بدو عنایت داشته و مزده چاپ جلد اول و دوم کتاب فرهنگ لری و لکی وی را توسط انتشارات برگ داده بودند بدون اینکه شاهد چاپ آثارش باشد در کنار فرزند شهیدش به خاک رفت.

شعر ذیل نمایاننده‌ی تمامی علایق دینی، مذهبی و ملی خاندان غضنفری امرائی است که در مضمون گُهر بار آن مُتجلی است.

امرائیا، ز آل علی چاره جو که ما

پرورده‌ی محبت این خانواده‌ایم

این افتخار بس که در آئین زندگی

تعظیم کس نکرده به پای ایستاده‌ایم.

به هر روی دنبالهٔ مبحث جنگ لرستان را از صفحهٔ ۲۹ تألیف مورد بررسی مجددپی می‌گیریم، جناب سلطانی می‌نویسند: (عاقبت خوانین لرستانی و طرهانی در کرمانشاه واسطه شده، معاون‌الملک را به عنوان وساطت و انتقال او به هرسین فرستادند معاون‌الملک به هرسین رفته پس از ملاقات اعظم السلطنه همه را همراه خود به کرمانشاه آورده پس از چند روز اقامت در تکیه صلح کردند و هرکدام به منطقه خود بازگشتند). به نحوی که در تداوم بررسی این مبحث گفته‌ایم، مؤلف هیچگونه سندی در رابطه با مطالب زیر مجموعه جنگ لرستان ارائه ننموده و در پاسخ به این مطلب از قسمت ۴۶ گرد گرد^(۱) می‌خوانیم. (طُرفه اینکه در تمامی مدت زمان اسارت محترمانه امیر اشرف در هرسین که از کلیه امکانات رفاهی و احترامات لازمه برخوردار می‌بود، اقتدار مستمرش نیز به جای بوده و با وصف اینکه اعظم السلطنه میزبانی است غالب، اما هیچگاه در محفل نظیر علیخان یا مجاز به شرکت نبوده و یا خود را مُجاز به نشستن در محضر

امیر اشرف نمی‌دید، مع الوصف اسارتی این چینی بر سرداران به ظاهر شکست خورده، نظر علیخان سخت آمده و با انجام امر بیعت یوسف خان امیربهادر و سردار نصرت از دیگر سران طوایف دلفان و طرهان و همچنین سلیمان خان امیراعظم حاکم کلهر داماد امیر اشرف، اقدام به تشکیل اردو می‌نمایند، این اردو که تعداد نفرات آن را تا پنج هزار نفر گفته‌اند و ترکیبی بوده است از طوایف لر، لک و کُرد با طی طریق از نقاط گرمسیری امام‌زاده محمد در هلیلان و نقاط سردسیرهارون آباد (اسلام آبادغرب) به قمشه ماهیدشت ورود نموده و مهیای سرکوب و تنبیه اعظم السلطنه و استخلاص امیر اشرف می‌گردند.

چون از رهگذر عبور اردوی عشایری مذکور از شهر کرمانشاه جهت عزیمت به هرسین بالطبع خسارات جانی و مالی فراوان نصیب مردم شهر می‌گردید با آگاهی وزارت داخله از این موضوع و به منظور پیشگیری از تهاجم اردوی مذکور با مخابره تلگراف رمز به حکومت کرمانشاهان که عیناً نقل می‌گردد دستورالعمل ذیل صادر می‌شود.

(حکومت جلیله کرمانشاه: راپرتی که راجع به مصادمه فی مابین نظر علیخان سردار اکرم و مهرعلیخان رسیده که شرح قضیه و چگونگی آن را وزارت داخله کاملاً مستحضر نیست متعاقب آن راپُرت دیگری رسیده که یکنفر از طرف حکومت کرمانشاه و یکنفر نماینده هم از طرف قنصل انگلیس مرکز کارکرمانشاه به اتفاق چند نفر معاریف شهری برای اصلاح فی مابین آنها به منزل اعظم السلطنه کاکاوند رفته‌اند، لزوماً استعمال می‌کنم، اولاً تفصیل مصادمه نظر علیخان و مهر علیخان چه بوده و نتیجه

چه شده، اقدامات حضرت والا برای اصلاح آنها چه بوده و شرکت قنسول در آن چه صورت دارد و چطور شده؟ تاکنون راپرتی نداده وزارت داخله را از تفصیل قضایا مستحضر نساخته‌اید سلخ ذیقعه ۳۶ وزارت داخله.) (با وصول تلگراف رمز وزارت داخله، امیرکل نایب‌الحکومه کرمانشاهان با استمداد از بزرگان شهر و مساعدت و همراهی حسن خان معاون الملک و آقا سید حسن اجاق به اتفاق عازم هرسین گردیده و پس از مذاکرات لازم، امیر اشرف بصورتی موجه و آبرومند در حالیکه پسران اعظم السلطنه او را تا شهر کرمانشاه مشایعت می‌نمایند به اردوی طرفدار خود در ماهیدشت ملحق می‌شود.)^(۱)

جنگ گریزان (لرستان) را بواقع می‌توان افول آفتاب قدرت نظر علیخان امیر اشرف و طلوع خورشید اقتدار فرزندش علی محمدخان امیر اعظم دانست.

طایفه بالاوند صفحه ۸۰۵ تا ۷۸۱.

در این مبحث نگارنده این سطور به جهاتی چند در پی شکافتن مطالب و غور و تفحص و بررسی پیرامون صحت و سقم نوشته‌های استنادی آقای سلطانی نیست، زیرا تمامی خاندان اسفندیاری که مجموعه طایفه بالاوند قاندزین‌الدینی را تشکیل می‌دهند، خالوان این قلم زن بوده و از این روی به هیچوجه خود را مجاز به طرفداری از شخص، اشخاص، طیف و یا گروهی و یا عکس آن نمی‌بینند و اما به جهت روشن شدن فقط

یک پاراگراف از نوشته آقای سلطانی که به مصاحبهٔ دائی بزرگوار و فاضل نگارنده، جناب آقای حاج ماشاءالله خان اسفندیاری استناد نموده است و ذیل مبحث (بعد از شهریور ۱۳۲۰) چنین آورده. (حاج ماشاءالله خان اسفندیاری در مصاحبهٔ خود گفت، اولین بار در شاه آباد (اسلام آباد) کنونی، کننل قلی چر مأمورسیاسی نظامی انگلیس در کرمانشاهان را وسیله مرحوم عبدالله خان ضیغم ملاقات کردم.

او از عبدالله خان به خاطر این ملاقات و دوستی تشکر کرد، سپس چون سرهنگ دوّلو فرمانده نظامی تقاضای تحویل اسلحه هایی را داشت که خان احمدخان بالاوند یاغی معروف در اختیار داشت در کرمانشاه به دیدن قلی چر آمدم (۱۳۲۲ ش) و صفحه ۷۹۷ و تمامی بحث ما در این پاراگراف نیز حول این جمله (سپس چون سرهنگ دوّلو فرمانده نظامی تقاضای تحویل اسلحه هایی را داشت که خان احمدخان بالاوندیاغی معروف در اختیار داشت) چرخش خواهد داشت. نگارنده پس از مطالعه کتاب و ابراز شگفتی و تحیر از چنین بی توجهی و بی مبالاتی مندرج در تألیف وزین و سنگین و پرمایه جناب سلطانی به دست بوسی دائی بزرگوار حاج ماشاءالله اسفندیاری رفته و از کُنه قضایا استفسار نمودم، مشارالیه پس از مطالعه مطلب اظهار فرمودند آیا شما می‌پذیرید من علیه برادر خودم چنین بی انصاف باشم. (۱)

و به هر تقدیر جناب سلطانی که به مصاحبه حاج اسفندیاری استناد

نموده متأسفانه مشخص نکرده‌اند، خان احمدخان بالاوند علیه چه سیستم، دستگاه، رژیم، و حکومتی یاغی بوده است و این آدم از چه قماش یاغیان جسوری در آن عصر و زمان بوده که اسلحه های دولتی را در اختیار داشته و به امر یاغیگری پرداخته است.

بعد از چاپ، نشر و عرضه کتاب مورد بررسی که شرح آن رفت آقای علی اشرف اسفندیاری فرزند مرحوم خان احمدخان بالاوند (اسفندیاری) به اینجانب مراجعه و در نهایت شدت عصبانیت و پرخاش قصد آن داشت تا علیه مؤلف به محاکم صالحه اقامه دعوی نماید حقیر با توجه به حق صحبت یارانِ قدیم و محبت گران جناب سلطانی برگردن خود، آقای اسفندیاری را از هرگونه اقدام قضائی در آن زمان بازداشتیم و این در حالی بود که بیان و مصاحبه مورد اشاره محیطی متشنج و پُر از تنش را بین خاندان اسفندیاری بوجود آورده بود، و این نثارگو اینکه تاکنون همچنان تداوم دارد جای خوشوقتی است شعور بالای فامیل همگان را از هرگونه ستیز و جدل دور نگاهداشته، و به هر تقدیر از آقای علی اشرف اسفندیاری خواسته شد تا زمان فرارسیدن بررسی و نقد مبحث طایفه بالاوند تأمل نمایند و اما در این بین مشارالیه با تمهید مقدمه‌ای به نگارنده این سطور مراجعه و تمامی اسناد و مدارک مرحوم پدرشان را که قبلاً به آرشیو شخصی این قلم زن مرحمت فرموده بودند و موجبات تشکر حقیر را در هفته نامه (باختر شماره ۱۳۶) فراهم آورده بود باز پس گرفته و به سازمان اسناد ملی ایران مدیریت غرب کشور مستقر در همدان اهداء کردند.

حدوث امر فی نفس ذات عملی است شایسته و قابل تحسین ، زیرا موجبات تشکر مدیریت مذکور را از اهداء کننده نیز فراهم آورد و اما با کمال تأسف چون اهداف دیگری در این رابطه دنبال می گردید ، شتاب و تعجیل در کار سبب شد تا مدیریت سازمان اسناد ملی ایران واحد غرب کشور (همدان) با صرف سرمایه ای چند اقدام به امری نارس چون تدوین جزوه ای با عنوان (اسناد منتشر نشده از سیاست های نظامی سپهبد رزم آراء در جنوب غرب کشور (کرمانشاه - لرستان) بنماید ، این جزوه صرف نظر از مقدمه ناقص و مطالب بعضاً نارسا در واقع همان مجموعه اسناد و مدارکی است که شرح آن رفت و تجلید و تصحیف در تیراژی اندک بین افرادی اندک و مشخص توزیع گردیده ، و لذا ضرورت امر ایجاب نمود تا به بررسی این جزوه کال به پردازم.

بگذریم ، از مدلول و مفاد مجموعه اسناد و مدارک موجود مربوط به خان احمدخان چنین پیداست که آن مرحوم یکی از مباشرین نظامی یا سرچریک محلی رزم آراء در منطقه بالوند ، زردلان ، طرهان و دلفان بوده و بسیار مورد اعتماد و وثوق رزم آراء که در آن زمان سال ۱۳۱۲ - ۱۳۱۱ کفالت فرماندهی تیپ مستقل لرستان را داشته و در اطفاء آتش شورش های مقطعی محلی همراه دسته های دیگر اعم از نظامی و چریک های محلی نقش حساس و عمده داشته است تا جائیکه انجام چنین خدماتی موجبات نزدیکی خان احمدخان به رزم آراء و دوستی مابین آنها را تا زمان مرگ رزم آراء فراهم آورد و لذا مشخص نیست چنین شخصی که چنان تقریبی به تیپ لرستان و یا لشکر کرمانشاه ، داشته

چگونه می‌توانسته است علیه همان سیستم نظامی یاغی شده باشد، در اینجا قصد ندارم منطق محکوم نظامی و برخوردهای خصمانه رزم آراء را در اجراء سیاست های سوء و نحوه رفتار نامناسب با عشایر منطقه بررسی نمایم و به همان سابقه جداگانه وامی‌نهم و اما ضرورت بازگفتار این امر محسوس است که رزم آراء حیلہ گری نظامی بود مملو از استعدادهای ژرف و فوق العاده و لیکن در ابعاد منفی و در همین رابطه طی مدلول فرامین نظامی صادره جهت تخطئه شرف و شخصیت والای پاره‌ای از بزرگان عشایر لرستان و عنوان نمودن کلمه اشعار در مورد آنها، دستور می‌دهد در سرکوب متمرّدین به هیچ کس حتی زنهای ترحم و ابقاء نشده و هر جا در مسیر حرکت نیروهای نظامی و چریکی به سیاه چادرها و کپرهای بقول رزم آراء اشعار برخورد شد تمامی به آتش کسیده شود و تأسف دارم از اینکه در جزوه مورد بحث (اسناد سیاست های نظامی رزم آراء) در جائیکه رزم آراء شخصیتی سرافراز و پاکدامن چون مرحوم امان الله خان سرتیپ (سردار نصرت) ایوتوند لرستانی^(۱) از سرداران صف شکن و رزم آور مرحوم نظر علیخان امیر اشرف را جزء اشعار و متمرّدین طرف خطاب قرار می‌دهد، به این دشنام زشت تعریض نشده است.

به هر تقدیر مرحوم خان احمدخان، هیچگاه علیه سیستم حاکم یاغی نبوده و تفصیل قضایا چنان بوده است که با توجه به اشغال کشور بویژه منطقه

۱ - مرحوم امان اله خان سردار نصرت پدر روانشاد فاضل ارزشمند غلامحسین رضائی است، افسوس آفتاب عمر ادب رضایی، چه نابهنگام زود و ناباورانه غروب کرد، یادش گرامی و روانش شاد.

عشایرنشین غرب توسط ارتش اشغالگر متفقین که عشایر غرب کشور را تحت شدیدترین ستم مضاعف کلنل های زورگوی انگلیسی بویژه کلنل بی لگام و افسار ، فلی چر قرار می داده و از هیچگونه ایذاء و آزار علیه آنان که آلت بلا اراده ای در دست آنها قرار نمی گرفتند ابائی نداشت ، علیرغم اینکه مرحوم زنده یاد ادیب و دانشور کُرد عبدالله خان ضیغم (رضائی - کلهر) این کلنل قلدر را از تندرویهای بی جاو مزاحمت های بی اساس علیه عشایر به طرق مختلف و انحاء گونه گون باز میداشته مع الوصف ، خوی ددمنشانه و درندگی آن انگلیسی متجاوز در تعذیب به مردم عشایر رام شدنی نبوده و در این رابطه جهت تنبیه و آزار مرحوم خان احمدخان قصد دستگیری و اسارت او را داشته و آن مرحوم نیز علیه زورگوئیهای وی تَمَرّد می نموده و این تَوَهّم که خان احمدخان یاغی معروفی بوده است از این اقدام ظلم ستیزی آن مرحوم ناشی شده ، خان احمدخان شخصیتی همچون دیگر سران طایفه بالونداسفندیاری مردم دار ، خَلِیق و نیکوکار بوده و نمی توان هیچ یک از سران خاندان اسفندیاری را با صفاتی مذموم و غیر مردمی قلمداد نموده و معرفی کرد و به هر صورت امید چنان است شعور ذاتی فامیل بتواند کدورت های جزئی خانوادگی این چنین را مرتفع و لزوماً متذکر می شود ، چنانچه در مصاحبه مورد ادعای آقای سلطانی ، حاج ماشاءاله خان اسفندیاری نسبت به بیان کلمه یاغی اقدام کرده باشد ، مُراد همان عناد کلنل قلدر و زورگوی انگلیسی ، فلی چر و عدم اطاعت دستورات و تَمَرّد خان احمدخان بوده است و بس .

طایفه شیخوند از صفحه ۸۰۵ تا ۸۱۵.

نظر به اینکه در تدوین مبحث طایفه شیخوند جناب سلطانی با اِکرام و بزرگواری تمام ضمن کنکاش های مُهمّ و قیمتی بسیار دیگری از مطالب تنظیمی اینجانب و امّا به اختصار و اصلاح استفاده کرده با سپاس و تشکر از زحمات مشارالیه ، نگارنده این سطور از آنجائی که خود منسوب به طایفه مذکور می باشد ، ضرورتی به بررسی مبحث مورد نظر نمی بیند ، می ماند اینکه آقای سلطانی در ترسیم شجره سران شیخوند کشاورز متأسفانه دچار اشتباه فاحش شده و دودمانهائی را با یکدیگر تداخل داده که نیاز به اصلاح دارد و قطعاً با شجره ترسیمی از جانب این قلم زن مغایر است و به هر جهت چنانچه آقای سلطانی اشتباه در ترسیم شجره را از جانب نگارنده بدانند اصراری بر ردّ آن ندارم.

با اتمام مبحث طایفه شیخوند ، بحث و بررسی پیرامون مجلدات دوم و سوم تألیف آقای سلطانی نیز در این مقطع به اتمام می رسد ، اگر مجالی بود و یا ایجاب نمود حولِ مباحث دیگر ایلات و طوایف کرمانشاهان در دگر زمان در صورت باقی بودن عُمر به گفتگو خواهیم نشست والا در حال حاضر و دست تنها بودن در بررسی و نقد آثار و متونی که در جوانب و اطراف مسائل تاریخی، جغرافیایی ، سیاسی و اجتماعی منطقه غرب و استان کرمانشاهان به زیور چاپ آراسته شده به مصلحت جسم و جان و روان این قلم زن نیست و هم اینکه خود از طول کلام ملول و خوانندگان بزرگوار آزرده ، پس این زمان می گذاریم شاید دیگر عزیزان و اساتید نیز نظریاتی داشته و ارائه نمودند و به هر تقدیر دوست عزیز و بزرگوارم

جناب آقای محمدعلی سلطانی در تألیف مجلدات پنج جلدی جغرافیایی تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان بحق و بواقع رنج برده، زحمت کشیده، بارسنگینی را تا این برهه به سر منزل مقصود رسانیده زحماتش مأجور درگاه حق و مشکور خوانندگان خواهد بود و اگر این قلم زن بواسطه عشق و شوق به تحقیق و تتبع پیرامون مسائل تاریخی و اقلیمی، گاه گاهی به بررسی کتاب و یا تألیفی می‌پردازم این بدان معنی نیست که کار سترگ کسی همچون جناب سلطانی کاری است نه بزرگ و بالعکس امری است عظیم و در خور توجه و تحسین و تا این زمان ولو کاستی هائی را در برداشته باشد اقدامی فرهنگی بدین حد پُرمایه و ذی قیمت و ماندنی در این قسمت از کشور ما انجام نشده و لذا باسپاس از زحمات عزیز گرانقدر جناب سلطانی، تداوم و توفیق او را در راه انجام امور فرهنگ منطقه بیش از پیش از دادار پاک مسئلت داشته و بیش از پیش در انتظار عرضه و وصول مجلدات دیگر تألیف مورد بحث دقایق شماریم.^(۱)

منابع و مآخذ

- ۱ - نگاه نو - شماره ۱۳ فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲ - تهران.
- ۲ - کیهان فرهنگی شماره چهارم سال سوم تیرماه ۱۳۶۵.
- ۳ - جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان - علی محمد ساکی چاپ اول سال ۱۳۴۳ کتابفروشی محمدی خرم‌آباد.
- ۴ - گردِ گرد ، شرح وقایع مشروطیت در غرب کشور ، زندگانی سردار یارمحمدخان کرمانشاهی ، چاپ اول هفته‌نامه باختر از نشریات ویژه‌ی غرب کشور سالهای ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۱ بیش از نود و دو قسمت و چاپ دوم، انتشارات طاق‌بستان ، سال ۱۳۷۷.
- ۵ - گرد و گردستان و توابع (تاریخ مردوخ شیخ محمد مردوخ کردستانی نشر غریقی سنندج سال ۱۳۵۱).
- ۶ - بازیگران عصر طلایی ، سپهبد امیراحمدی ، نوشته ابراهیم خواجه‌نوری ناشر سازمان انتشارات جاویدان چاپ جدید ۱۳۵۷ - چاپخانه محمدحسن علمی جزوه شماره ۲.
- ۷ - نخست‌وزیران ایران (۴) زندگانی سیدضیاءالدین طباطبایی ، جعفرمهدی‌نیا، انتشارات پانوس ، تهران چاپ اول سال ۱۳۶۹
- ۸ - سالنامه دنیا - شماره ۲۵ - سال ۱۳۴۸.
- ۹ - ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم - دکترایرج ذوقی شرکت انتشاراتی پاژنگ چاپ اول تابستان ۱۳۶۷.
- ۱۰ - گذشته چراغ راه آینده است ، انتشارات نیلوفر چاپ دوم تابستان ۱۳۶۲.

- ۱۱ - خاطرات سیاسی ، غلامرضا مصّور رحمانی چاپ اوّل سال ۱۳۶۴ انتشارات رواق
- ۱۲ - دولتهای ایران از سیدضیاء تا بختیار ، مسعود بهنود چاپ چهارم سال ۱۳۶۹ ، سازمان انتشارات جاویدان.
- ۱۳ - خاطرات سیاسی حسین مکی چاپ اوّل انتشارات علمی - انتشارات ایران ، شماره ۱۳۶۸.
- ۱۴ - امیدها و ناامیدیها ، دکتر کریم سنجابی متن انگلیسی ، لندن
- ۱۵ - تاریخچه جوانرود ، آیشه دولی ناشر انتشارات طاقبستان سال ۱۳۷۷ کرمانشاه.
- ۱۶ - دوره‌ی روزنامه سعادت ایران فیض‌الله سعادت ، کرمانشاه - سال ۱۳۳۲
- ۱۷ - کوچ نشینی در ایران ، پژوهشی در باره عشایر و ایلات تألیف دکتر سکندر امان‌اللهی بهاروند چاپ دوم زمستان ۱۳۶۸ موسسه انتشارات آگاه تهران.
- ۱۸ - اسناد برگزیده ، دوران قاجاریه ، ابراهیم صفائی انتشارات بابک مرداد ۲۵۳۵ شاهنشاهی [۱۳۵۵ شمسی].
- ۱۹ - سفرنامه ناصرالدینشاه (کربلا و نجف) به قلم ناصرالدینشاه ، به خط میرزا رضا کلهر از انتشارات کتابخانه سنائی چاپ دوم بهار ۱۳۶۲.
- ۲۰ - تاریخ مسعودی ، مسعود میرزا ظل‌السلطان ، نشر تاریخ و فرهنگ ایران زمین (۲) ، انتشارات یساولی [فرهنگ سرا] چاپ اوّل تابستان ۱۳۶۲.

۲۱ - خاطرات حاج سیّاح یا دوره‌ی خوف و وحشت به کوشش حمید سیّاح و به تصحیح سیف‌الله گلکار ، مجموعه خاطرات و سفرنامه‌های ایران شماره ۵ زیر نظر ایرج افشار موسسه انتشارات امیرکبیر تهران - ۲۵۳۶ [۱۳۵۶].

۲۲ - سلسله مقالات - نگاهی به (تاریخ ایلام ، اردشیر کشاورز (الف - زارع) هفته‌نامه پیک ایلام سال ۱۳۷۲.

۲۳ - خاطرات فرید ، میرزا محمدعلیخان فریدالملک همدانی ، گرد آورنده ، مسعود فرید ، (قراغزلو) انتشارات زوار تهران سال ۱۳۵۴.

۲۴ - شرح زندگانی من ، عبدالله مستوفی ، جلد اوّل ، انتشارات زوّار چاپ سوم

۲۵ - دلک‌های مشهور درباری ، کتابخانه سنائی - تهران

۲۶ - سند مهور به مُهر علمای اعلام و حجج‌اسلام و بزرگان و روسای ایلات و طوایف کرمانشاهان سال ۱۳۲۹ ه. ق

۲۷ - کتاب آبی ، جلد هفتم به کوشش احمدبشیری ، نشر نو تهران ، ۱۳۶۶.

۲۸ - کتاب آبی ، جلد چهارم نشر نو به کوشش احمدبشیری تهران.

۲۹ - یادداشت‌های خطی روان‌شاد امامقلی خان کشاورز ، موجود در کتابخانه نگارنده.

۳۰ - وقایع خاور ایران ، سیدعلی میرنیا ، چاپ اوّل ۱۳۶۷ ، نشر پارسا، تهران ناشر مولف

۳۱ - تاریخ رجال ایران ، مهدی بامداد ، جلد پنجم ، انتشارات زوّار

- ۳۲ - سفرنامه گروته ، پرفسور گروته ، ترجمه مجید جلیلود ، چاپ اول سال ۱۳۶۹ شرکت نشر مرکز
- ۳۳ - کتاب آبی جلد پنجم ، به کوشش احمد بشیری ، نشر نو ، تهران ۱۳۶۶.
- ۳۴ - روز شمار تاریخ ایران از مشروطیت تا انقلاب اسلامی ، باقرعاقلی ، جلد اول نشر گفتار ، چاپ اول ، بهار ۱۳۶۹.
- ۳۵ - حیدر عمو اوغلی درگذر از طوفان ها ، رحیم رئیس نیا، انتشارات دنیا چاپ اول فروردین ۱۳۶۰
- ۳۶ - سرگذشت موسیقی در ایران ، روح‌الله خالقی ، بخش دوم انتشارات صفی‌علیشاه.
- ۳۷ - تاریخ بیست ساله ایران ، حسین مکی جلد اول ، چاپ چهارم
- ۳۸ - سیمای احمدشاه قاجار ، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی ، نشر گفتار ، تهران ، ۱۳۶۸ و ۱۳۷۲
- ۳۹ - مجلدات خاطرات و اسناد نخستین سپهبد ایران ، احمدامیراحمدی ، به کوشش دکتر غلامحسین زرگری‌نژاد.
- ۴۰ - سفرنامه ویلسن ، یا تاریخ سیاسی و اقتصادی جنوب غربی ایران ترجمه - حسین سعادت نوری ، انتشارات وحید سال ۱۳۴۷
- ۴۱ - خاطرات سلیمان بهبودی (بیست سال با رضاشاه) به کوشش غلامحسین میرزا صالح ، نشر طرح نو ، پاییز ۱۳۷۲ چاپ اول
- ۴۲ - فصلنامه زنده رود ، شماره یک ، سال یک .
- ۴۳ - تاریخ مختصر احزاب سیاسی، انقراض قاجاریه ، ملک‌الشعراء

بهار شرکت سهامی کتابهای جیبی ، سال ۱۳۵۷ - چاپ دوم.

۴۴ - روزنامه سعادت ایران به مدیریت شادروان فیض‌الله سعادت ،

سال ۱۳۳۴

۴۵ - قوم‌لُر ، پژوهشی در باره پیوستگی قومی و پراکندگی جغرافیائی

لُر‌ها در ایران ، تألیف دکتر سکندر امان‌اللهی بهاروند ، موسسه انتشارات آگاه چاپ اوّل زمستان ۱۳۷۰ تهران .

۴۶ - سرشماری عشایر کوچنده و ملاحظاتِ مُهمّ ، دکتر سکندر

امان‌اللهی بهاروند روزنامه اطلاعات سه‌شنبه سوم مرداد ماه سال ۱۳۶۸

۴۷ - گزیده‌ای از مجموعه اسناد عبدالحسین میرزا فرمانفرما

۱۳۴۰-۱۳۲۵ هـ . ق به کوشش اتحادیه نظام مافی - سیروس

سعدوندیان، نشر تاریخ ایران چاپ اوّل تابستان سال ۱۳۶۶.

۴۸ - گلزار ادب لرستان ، مجموعه آثار شاعران لرستان ، تألیف

اسفندیار غضنفری امرائی تابستان ۱۳۶۴ ، با مقدمه غلامحسین رضائی ، چاپخانه دانش خرم‌آباد.

۴۹ - یادداشت‌ها و خاطرات سردار ظفربختیاری ، انتشارات یساولی ،

سال ۱۳۶۲.

۵۰ - مکتوب مورخه ۱۳۷۰/۲/۲۲ آقای محمدحسین خان غضنفری.

۵۱ - ناسخ التواریخ ، دوره کامل تاریخ قاجاریه ، تألیف میرزا

محمدتقی لسان‌الملک با مقابله و تصحیح کامل و فهرس به اهتمام جهانگیر قائم‌مقامی ، انتشارات امیرکبیر سال ۱۳۳۷ شمسی

۵۲ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی

۱۵۴ / جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل

شرکاء چاپ دوم تهران ۱۳۴۱ خ.

۵۳ - روزنامه کیهان شماره ۱۴۰۷۹ - شنبه ۱۳۶۹/۱۰/۱

۵۴ - مجله ایران شناسی شماره ۴ و ۳، سال اول اسفند ۱۳۷۰ و

فروردین ۱۳۷۱.

۵۵ - روزنامه کیهان شنبه ۱۳۷۱/۱۲/۸

۵۶ - روزنامه کیهان شماره ۱۴۷۱۶ پنجشنبه ۱۳۷۱/۱۲/۱۳

۵۷ - روزنامه کیهان، روز شنبه ۱۳۷۲/۱/۹

۵۸ - مروری بر کتاب کرمانشاهان و تمدن دیرینه‌ی آن، اردشیر

کشاورز، هفته‌نامه‌ی باختر سال ۱۳۷۱.

۵۹ - جغرافیای لرستان، پیشکوه و پشتکوه (۱۳۰۰ ه. ق) از

نویسنده‌ای ناشناس، به کوشش دکتر سکندر امان‌اللهی بهاروند، ناشر اداره

کل فرهنگ و ارشاد اسلامی لرستان، چاپ اول، ۱۳۷۰.

۶۰ - سلسله برنامه‌های رادیویی گویش‌ها و لهجه‌های مردم استان

کرمانشاه، نوشته اردشیر کشاورز، تهیه شده در مرکز صدای کرمانشاه،

پخش از صدای شبکه دوم صدای جمهوری اسلامی ایران، تهران، سال

۱۳۷۷.

۶۱ - بازگشت ده‌هزار یونانی (گزنفون) نوشته‌ی جفری هاوس هولد،

ترجمه‌ی دکتر منوچهر امیری انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، سال ۱۳۵۱.

۶۲ - سفرنامه‌ی راولینسون پاگذر از زهاب به خوزستان، نوشته‌ی،

سرهنری، راولینسون، ترجمه‌ی دکتر سکندر امان‌اللهی بهاروند، انتشارات

آگاه سال ۱۳۶۲.

- ۶۳ - سلسله برنامه‌های رادیویی ، کرمانشاه در سفرنامه‌ی سیاحان .
نوشته اردشیر کشاورز ، پخش صدای مرکز کرمانشاه، سال ۱۳۷۷.
- ۶۴ - سلسله مقالات گرد و پراکندگی او در گستره‌ی ایران زمین ،
نوشته‌ی اردشیر کشاورز ، هفته‌نامه‌ی ابوذر (چاوان) سال ۱۳۷۷.
- ۶۵ - سلسله برنامه‌ی رادیویی ، کرمانشاه در گذر تاریخ نوشته‌ی
اردشیر کشاورز ، پخش صدای مرکز کرمانشاه، اجراء از سال ۱۳۷۶ تا ...
- ۶۶ - بنیان حکومت قاجار ، فرزام اجلالی ، نشر نی ، چاپ اول ، ۱۳۷۳.
- ۶۷ - حرکت تاریخی گرد به خراسان ، کلیم‌الله توحیدی ، ناشر ، مولف ،
مشهد ، ۱۳۷۱ ، جلد اول.
- ۶۸ - تاریخ جهانگشای نادری ، میرزا مهدی استرآبادی ، به اهتمام
عبدالله انوار ، انجمن آثار ملی ، سال ۱۳۴۱ ، تهران.
- ۶۹ - گیتی گشای نادری ، تألیف محمدصادق موسوی نامی.
- ۷۰ - نقدی بر مجلدات خاطرات و اسناد نخستین سپهبد ایران ، احمد
امیراحمدی ، نوشته‌ی اردشیر کشاورز ، نشریه‌ی باختر ، سال ۱۳۷۳.
- ۷۲ - نقدی بر سیاست‌های نظامی رزم‌آراء در غرب و جنوب غرب
کشور، نوشته‌ی اردشیر کشاورز ، نشریه‌ی باختر، سال ۱۳۷۳.
- ۷۳ - عملیات لرستان ، اسناد سرتیپ محمدشاه بختی ۱۳۰۳ تا
۱۳۰۶ شمسی به کوشش کاوه بیات نشر شیرازه، سال ۱۳۷۶ - زیرنویس
صفحات و تدوین شرح حال رجال عشایری کرمانشاهان و لرستان و
نگارش توضیحات لازم در این کتاب به قلم اردشیر کشاورز است.



میر میرزا محمدخان تیموریور، از سران طایفه‌ی میرصیمره ایل درکوند رئیس
ارکان حرب قشون اسلامی در قیام علی محمدخان غضنفری علیه سپهبد شادبختی



شهید سعید غضنفری



سران لرستان ، وسط ، نظر علی خان امرانی امیر اشرف والی مقتدر ییش کوه

لرستان

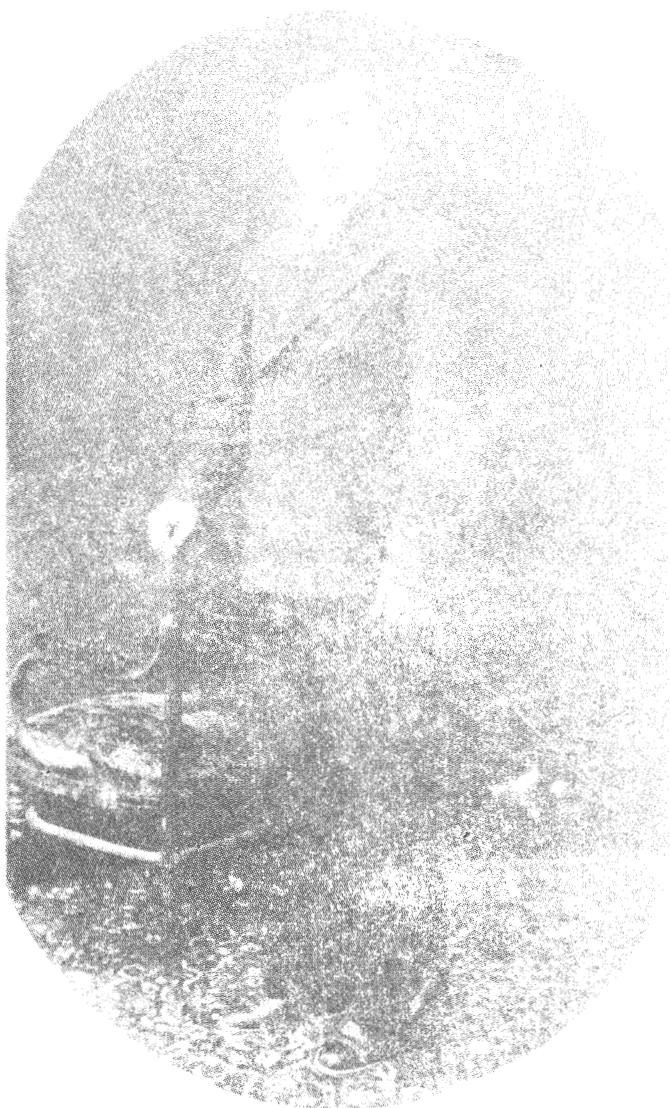


شادروان استاد اسفندیار غضنفری (امرائی)



راست : شادروان استاد اسفندیار غضنفری (امرائی) چپ : شادروان استاد محمد

حسین بهجت تبریزی (شهریار)



شاده بان از امینقانی خان کشاورز صاحب یادداشت‌های خطی پیرامون وقایع

کرمانشاهان



مردی از باجلان



زنده‌یاد فرهیخته و ارسته غلامحسین رضانی



علی مردان خان بیرانوند ، نواده اسدخان بیرانوند.



محمدحسین غضنفری تنها فرزند باقی مانده از خیل پسران نظرعلیخان



محمد حسین غضنفری - رستم بهادر طولابی - غلامشاه خان سرتیپ‌نیا -

غلامرضاخان غضنفری - سام خان محمدی گراوند



مجاهدین کرمانشاهی در انقلاب مشروطیت به هنگامه‌ی عزیمت به همدان



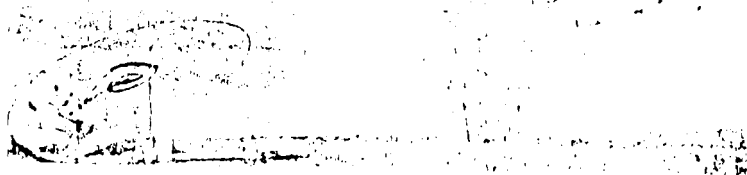
حسین خان امیر برق یا حسین خان کلاهدان بیارو برادر خواننده‌ی سردار

یار محمدحسین کریم‌نشین (گود گود)



احمد خان ضرغام الدوله حاکم هرسین (امینی)

نظر بر آید و شایستگی در دستکاری و دوختن این نظر علی خان امرائی حسب استعاضی



و تقصیر بر جانب طالب اهل اشرف ارفع افخم نمین دستور مطهر مرمر بنیان و شرف الدین میرزا

مش رالیه را باستانی لقب شایسته شرف قرین افشار و بنا بر اینست برمودم فیما بعد هم شهادتی

متن آخرین فرمان ، صادره از جانب احمدشاه ، مبنی بر اعطای لقب امیر اشرف

به نظر علی خان امرائی والی لورستان پیشکوه سال ۱۳۳۸ ق

کیسان

م. شنبه ۷ تیر ماه ۱۳۳۲ هجری قمری / دو ریال

عباس کلهر قبادیان نماینده سابق مجلس شورای ایلی و همسرش
در سانحه تصادف اتومبیل در پاریس بقتل رسیدند
«عبدالله زنگنه» و راننده اتومبیل نیز قربانی این سانحه شدند
صورت خانم قبادیان طوری خورد شده بود که تشخیص هویت او امکان نداشت



بطوریکه
در سانحه
دیروز کیم
شهر دادیم
برای یک
سانحه اتومبیل
در تهران
پاریس
فرمانده
(یک خانم
در مرد)
در گذشته

قبادیان

بقیه در صفحه ۸

عباس کلهر قبادیان نماینده سابق مجلس شورای ملی و همسرش در سانحه

اتومبیل در پاریس بقتل رسیدند

«عبدالله زنگنه» و راننده اتومبیل نیز قربانی این سانحه شدند صورت خانم

قبادیان طوری خورد شده بود که تشخیص هویت او امکان نداشت.



میر غلامرضا خان هاشمی از سران میر صیمره

سیاسگزاری

از شمار دو چشم یک تن کم

وز شمار خرد هزاران بیش



بدینوسیله از کلیه سرورانیکه
با حضور و تشریفروائی
بی‌شائبه خود در مراسم تشییع،
تدفین و تحیم جنازه آزادمان،
مرد ایمان و عمل در راه خدا
قدرت‌الله داودیان کلهر
که در طول حیات پربار و
مشحون با رشادت خود از
زندانی به زندان دیگر طاغوت
طی طریق آزادی و مروت
و مردانگی می‌نمود حضوراً،
تلفناً، تلگرافاً و با صدور

اعلامیه‌های عیدیه ابراز همدردی و ما را قرین منت فرموده‌اند
کمال تشکر و امتنان را داریم و از خداوند متعال برای یکایک
آن بزرگواران که از اقصای نقاط کشور بویژه عشایر و طوائف
و ایالت سلحشور غرب کشور سعادت دو جهان و شادکامی
را آرزو نمودیم.

باختران - خانواده داودیان کلهر

اعلامیه‌ی سپاسگزاری از زحمات آحاد جامعه شهری و عشایر در درگذشت

قدرت‌الله خان داودیان



اوور ظن، ایاخان بزرگ ایل کلهر با القاب سهام الملک - سردار مظفر و

امیر اعظم، سوار بر اسب معروف بابار سول

کیمسان

سال چهاردهم شماره ۳۶۱۸ ۴ شنبه ۱۴ تیر ماه ۱۳۳۴ یکشنبه دو دیال

روزنامه های آمریکایی درباره تصادف کابون در کتل سانفرانسیسکو در پاریس مینویسند: مسبین قتل سه نفر ایرانی در پاریس و تصادف اتومبیل دو نفر از اعضای پلیس انتظامی آمریکا بوده اند که بایک کامیون دردی برای گردش به خیابان شانزله می رفته اند.

دو نفر آمریکایی مذکور بجرم قتل در آن ای احتیاطی و قرار بدادگاه سن محاکمه میشوند روزنامه های فرانسه این حادثه نامه انگیز را با حرکت درشت در صفحات اول خود و در بخت قرار داده اند و تئو دو نفر ایرانی مذکور دستگیر شدند و محضر اصلی ۱۴ تیر در دین رفیق خود می افتادند یک دستماری که آن در محفل ستاد به زمین افتاده بود و دست مسبین را فاش ساخت



«سامونل براون» و «لئونیس» پلیس آمریکا

«سامونل براون» و «لئونیس» پلیس آمریکایی که باعث سانحه تصادف و قتل شدند

حادثه تصادف اتومبیل که اخیراً در پاریس اتفاق افتاد و باعث تصادف یک کامیون با اتومبیل و کشته شدن سه نفر ایرانی و تصادف یک کامیون با اتومبیل و کشته شدن دو نفر از اعضای پلیس انتظامی آمریکا بوده است.

«سامونل براون» و «لئونیس» پلیس آمریکایی که باعث سانحه تصادف و قتل

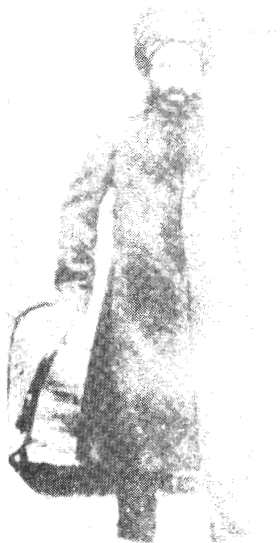


راست - دکتر سیروس غضنفری - محمدحسین خان غضنفری - غلامشاه خان -
سرتیپ نیا - ردیف دوم - سیف الله آزادگان



۱۱
عیشاه خان داوودیان

عیشاه خان داوودیان



میرصید محمدخان اشرف العشایر فرزند حاج میر تیمورخان درکوند



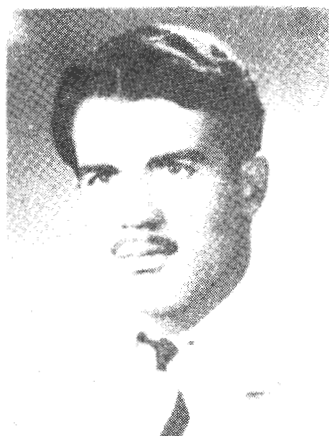
عبدالله خان ضیغم السلطان رضانی دلاور کُرد



نفر سوم از سمت راست ، خان احمد خان اسفندیاری - نفر اول سمت چپ غلامحسین
خان اردلان فرزند حسین خان مظفر السلطنه و برادرزاده سردار رشید کردستانی



سلیمان خان امیراعظم فرزند داوود خان کلهر



زنده یاد اسدالله عاطفی ملک الشعراء جوان و ناکام دیار کرمانشاهان



حاج ماشاءالله خان - اسفندیاری بالوند

از همین نویسنده:

انتشارات طاق‌بستان منتشر می‌کند

۱ - کتاب پژوهی ژنرال‌های ارتش شاه (سپهبد

امیراحمدی - سپهبد شاه‌بختی - سپهبد رزم‌آراء)

۲ - به بهانه‌ی انتشار کتاب نقد شوهر

آهو خانم

۳ - مروری بر کتاب کرمانشاهان و تمدن

دیرینه‌ی آن

۴ - کرمانشاه ما به دورنمای قدیم شهر

(خاندان‌های حکومت‌گر در کرمانشاهان)

۵ - نقدی بر نمایشنامه تلویزیونی هزار

دستان